

اَنْبَأْنَا اَنَّ اللَّهَ جَعَلَ رَحْمَةً وَهِيَ لِنَا مِنْ اَمْرِنَا اَنْ تَرَكَ الْكُفَّارُ
اَكْحَذُوهُ وَالْمُتَّهِّهِ كَمَا جَعَلَ عِصْمَهُ وَصَحِيفَهُ عَرَبِيَّهُ
مُشْتَهِلٌ بِرَوْاْدِ صَرْفِيَّهُ حَاوِي بِرَسَائِلِ عَرَبِيَّهُ
كَجَنِينَهُ فَوَالصَّرْفُ ذَخِيرَهُ جَوَاهِرُ شَرْفٍ مُؤْسَمٍ

بَارِسَادُ الْصَّرْفِ

المُجْتَمِعُ بِالْحَاشِيَّةِ الْمُوسَوَّمةِ

بَارِدَادُ الْصَّرْفِ

مُصنَّف

مُولَانَاعَبْدَاللَّهِ عَظِيمِ سُنْنَةِ قَلَّاتِ وَالرَّ

تصحِّحَ شَدَّهُ مولوی عبد العزیز صاحب قاسمی

بفرمائش مولوی محمد عظیم اینڈ سنز، تاجران کتب، شاہی بازار، شکار پور، سندھ

جملہ حقوق محفوظ بحصہ ناشر ان

مولوی محمد عظیم اینڈ سنز، تاجران کتب

ادارہ
اشاعت کتب

شاہی بازار، شکار پور، سندھ

رب آیت‌ک‌پنگ‌دنگ رحمة و هنیخ لـتـاـمـیـنـ اـمـرـیـارـ شـدـلـالـکـهـفـ
الحمد لله والمنة كـشـخـعـیـبـ وـصـحـیـفـ غـرـیـبـ شـتـلـ بـقـوـاعـدـ صـرـفـ حـاوـیـ رسـالـ عـزـیـزـ
گـتـبـعـیـتـهـ فـوـانـدـ صـرـفـ خـیـرـهـ جـوـاـہـرـ شـرـفـ هـوـسـومـ

بـالـسـادـاـ الصـرفـ

(المـعـشـىـ بـالـحـاشـيـةـ الـمـوـسـمـةـ)

بـالـلـاـ الصـرفـ

مصنف مولانا عبد الكريم غفرله تلات والـهـ
تصـحـيمـ شـدـهـ مـولـوـيـ عبدـ العـزـيزـ حـسـنـ قـاتـیـیـ
بغـرـیـقـ مـحـمـدـ مـولـوـيـ مـحـمـدـ مـولـوـيـ مـحـمـدـ مـولـوـيـ
جـلـدـ اـلـشـرـمـلـوـيـ مـحـمـدـ مـولـوـيـ مـحـمـدـ مـولـوـيـ مـحـمـدـ مـولـوـيـ

جملـهـ حقـوقـ مـحـفـوظـ بـحـقـ نـاـشـرـانـ

ادارـهـ اـلـتـابـقـتـبـهـ مـحـمـدـ مـولـوـيـ مـحـمـدـ مـولـوـيـ مـحـمـدـ مـولـوـيـ مـحـمـدـ مـولـوـيـ
شـاهـیـ باـزاـرـ شـکـلـ کـلـ پـورـ سـنـهـ

پدانکه چوں طالب العلم شروع کند در علیه از علوم او را دانستن اول چهار چیز فرداست اول تعریف علم دوم
 موضوع العلم سوم غرض العلم چهارم و اضع العلم تعریف علم الصرف الصوف علم باصول یعرف بها حوال
 الكلمة الثلث من حيث اصل بناء و در دو بدل موضوع الصرف الكلمات لغت عرب من حيث بناء و استدقة و
 اعدل و تعليل و دو بدل و حرف وغيرها غرض الصرف نگهداشتمن ذهن از خطاب صیغه یعنی میانه الذهن عن
 الخطابی الصیغه و اضع الصرف مسلم بن ہرودی یا حضرت علی کرم اللہ وجہه معنی مطلق الموضوع ع الموضع مایمیحش فی عن عواض
 الذاتیة کبدن الانسان للطب صرف در لغت پچند معانی مستعمل است و قبیم و واژگون کردن و زنگ که شرک علیم بدان
 زنگ کند و گردانیدن یک صیغه بسوی میانه مختلف و گردانیدن هرچیز و خالص هرچیز لغت اول لغت زبان بولی را گویند و اصطلاح
 مایع بوریه کل قوم عن اغراضهم و اصطلاح در لغت جمع شدن کاراگویند و اصطلاح در اصطلاح اتفاق قوم مخصوص
 علی امر مخصوص لفظ در لغت اند انتن چیزی از دهان چنانچه عرب گویند احکام التمرق و لفظت نواهاد اصطلاح سخن گفت
 برابر معنی مفرد باشد یا مرکب ذو معنی باشد یا همکه کلمه در لغت جرح کردن را گویند و در اصطلاح الكلمة لفظ خصم معنی مفرد
 یعنی کل لفظ است موضوع برای معنی مفرد و مناسبت و معنی لغوی اصطلاحی ضروری باشد پس چنانکه جرح انسان را خم می کند گویند سخن
 سخت دشام مردم را جراحت می کند چنانکه حضرت علی کرم اللہ وجہه فرموده شحراب جراحات انسان لها الی امامزاده ولایت امام طبری
 الانسان (بیت) بجزها نیزه به گردیده دار و بوله لجه زبان را نیست از (بیت) آمدہ اضافی معنی در مضارع چند جا پوت
 عطفش در مضارع بعد موصوف ابتداء جعفر آمد معنی اند پیاره دخربوز نام رد حماره چنانکه مقوله است رایت جعفر اعلی
 جعفری جعفری باکل جعفری خند ریس بر دو معنی آمد اے کامیاب زنگندی کهنه بدان دیگر بدان کهنه شراب - ویدم
 مرد جعفر را بر خود نه که میخورد خربوزه را پنج هزار چند معنی گفت اند اے چانما بمواده بد خوش بیرون اے دل را پا صیغه در لغت
 رز در بونه اند اختن را گویند و در اصطلاح هیئت حاصله من ترکیب حروف و حکات و سکنات حرف زوائد که در اسماء و افعال
 آیند و نشانی اسماء و افعال باشد ایں اند یعنی اگر چیزی زاند شود، نه ای حرف زاند آیند گویند که شاگرد ای اساد پرسید که کدام حرف
 زاند آیند اساد در جواب گفت سلقوئیه هاشاگرد خاموش شد، شاید که اساد نازن شد است، پس دم و زنگفت یا اساد حروف
 زاند کدام آیند گفت ایوم تنها هاشاگرد خاموش شد بعد سوم روز گفت، حرف زاند کدام کدام آیند در جواب گفت
 هویت اسمان اپس شاگرد معلوم کرد، که حرف زاند یا زاده اند که در حمله ایوم تنها هاشا اند حرف چاره (بیت) با و تا و کاف
 ولام، دا، مند، مذ، خلا، رب، حاشا، من، عدا، فی، عن، الی یعنی علی، مبنی آن باشد که ماند برقرار و مغرب آن باشد که گردبار باز
 تشویک در لغت نون کردن کلمه را گویند و در اصطلاح نون ساکن است تتبع حرکة الاخرة الكلمة (بیت) تنادین ہیچ اند
 اے پر غرض نترنم تملک، تقابل، عوض، پر تکلیر خشم شد اے بار غاره اگر ہوش داری برو باد داری

حضرت استاذنا محمد عبد العزیز صاحب، نقل کنده، شاگرد حضور مجتبی، قلات واله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پرداز آسَعَدَكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الدَّارَيْنِ که کلمات لغت عرب بر سه قسم است. اسم است و فعل است و حرف است، اسم چون رجُل و فریض و فعل چوں ضرب و دختر و حرف چون من والی و ام بر سه قسم است ثلثی و رباعی و خماسی، ثلثی سه حرفی را گویند، چون ثالثی ریاضی چهار حرفی را گویند، چون جُفُر و خماسی پنج حرفی را گویند، چوں سقیریل و فعل برد قسم است، ثلثی، و رباعی ثلثی چوں ضرب و رباعی چوں دختر بدان که میزان در کلام عرب فاویں و لام راست، و حرف برد قسم است، حرف اصلی و حرف زایده حرف اصلی آن است که در مقابله فا د عین و لام بود، چوں ضرب بروزن قلع و حرف زایده آن است که در مقابله ایس حروف نه بود، چون اکتمبر بروزن آفعل، و حرف اصلی در ثلثی راست فاویں و یک لام چون ضرب بروزن قلع، و حرف اصلی در رباعی پهار است فاویں و د لام چون دختر بروزن قلع، و حرف اصلی در خماسی پنج است فاویں و سه لام چون جمع مرشی بروزن قلعکل، ثلثی برد قسم است، ثلثی مجرد و ثلثی مجرد فیه، ثلثی مجرد آن است که بر سه حرف اصلی او چیزی زیاده نبود، چوں ضرب بروزن قلع، و ثلثا مزید فیه آن است که بر سه حرف اصلی او چیزی زیاده بود، چوں اگر بروزن آفعل و رباعی نیز برد قسم است، رباعی مجرد و رباعی مزید فیه، رباعی مجرد آن است که بر چهار حرف اصلی او چیزی زیاده نبود، چوں دختر بروزن قلع و رباعی مزید فیه آن است که جو چهار حرف اصلی او چیزی زیاده بود، چون تدحیر بروزن تفععل، خماسی نیز برد قسم است، خماسی مجرد، و خماسی مزید فیه، خماسی مجرد آن است که بر پنج حرف اصلی او چیزی زیاده نبود، چوں جمع مرشی بروزن قلعکل و خماسی مزید فیه آن است که بر پنج حرف اصلی او چیزی زیاده بود، چوں خند دشی بروزن قلعکل پرداز که جمله اقسام اسم و فعل از هفت اقسام بیرون نیست (بیت) صحیح

له اکم در لغت داغ داردند، و بلند شدن را گویند، و در اصطلاح کلایست که دلالت می‌کند بمعنی خود بغیر فرم کردن کلمه دیگر، و در رو، زمان هم نهاده، چون تراجی
فتوس و علامت او ای است، که در اولش الف و لام باشد چون المراجیل، یا عرف نداشده، چون یا معملاً ایضاً یا حرف جربا شده‌اند، بحث انتساب یا اسراف ییم
باشد غالباً چون تحقیقی، و در آخرش تسویه باشد چون غلامه‌ییم یا کسر باشد چون غلامه‌ییم یا نام شفته یا نام چیزیه باشد چون عمره‌ییم یا صوره‌ییم
له و فعل بالکره، در لغت کار را گویند، و در اصطلاح کلایست که دلالت می‌کند بمعنی خود، بغیر فرم کردن کلمه دیگر، و در دیگر که از زمانه‌یه است مثلاً، که ماضی و حال و
استقبال است هم باشد چون ضربت تغیریت و علامت اولیه است، که اولش حریف از حروف استیخت، که الف و تاء و ياء و فون است، می‌باشد، چون
آمیزب و تضییب و تضییب و تضییب یا حرف قدیمی یا سوف یا حیر یا دما باشند، چون قند آفلخه، دسیعلمه‌یون و سووف تعلمومون-
و کنیمه‌ی؛ و کنیمه‌ی، و کنیمه‌ی، یا دندانش تکه تاییت ساکن باشد، چون ضربت، یا تایه هم توک باشد، چون ضربت، ضربت، ضربت، یا آخرش
بنی بر فتح باشد، چون ضربت و دخوا-۱۲۶- ۳۷۰ و حرف در لغت طرف را گویند، و در اصطلاح کلایست که دلالت دمی کند بمعنی خود بغیر فرم کردن کلمه
دیگر، و در زمان هم نباشد، چون دجهبت میان الهمزة و ای المخفیة، و علامت او ای است، که غالی باشد از علامه‌یه است اکم و فعل چون من و ای.
له اگر که گوید که حرف ای و عین و لام، بر لامه میزان کلام اختیار کرد مصنف، و باقی را گذاشت شلو عمل، سهل بیاوردے؟
جواب: - ای است که مخاطر حروف سه اند، شفت، ملق، و سلط برای هر حرف یک اختیار کرد، چرا که صرف برای قراءة تیار شد،
لهم مصنف نادمین د لامر اختیار کرده از باتی حروف، ۱۲۶- حسنبوشی عمار الدین عزیز، تهذیت واله.

است و مثال است و مضاعف بلفيف و ناقص هموز و اجوف صحیح آن است که مقابلہ قاویین و لام اسم یافع
 حرف علت دهمزه و تفعیف نبود، پسون ضرب و ضرب بر زن فعل و فعل و حرف علت سراست و او، والف و بیا،
 پسون جمع کنی ولئے شود، هموز آن است که در نهضه همزر، مقابل فایایین یالام اسم یافع بود و آن بر قسم است هموز الفاء
 و هموز العین هموز اللام، هموز الفار آن است که در مقابلہ فا کلمه اسم یافع همزر بود پسون امر بر زن فعل و فعل و
 هموز العین آن است که در مقابل عین کلمه اسم یافع همزر بود، پسون سائل بر زن فعل و فعل و هموز اللام آن است که
 در مقابل لام کلمه اسم یافع همزر بود پسون قدر و قدر بر زن فعل و فعل و مضاعف آن است که در حرف اصلی او از یک
 چن بود، و مضاعف بر و قسم نست، مضاعف ثلثی و مضاعف رباعی و مضاعف آن است که در مقابل عین لام اسم
 یافع در حرف از یک جنس بود، پسون مدد و مدد بر زن فعل و فعل که در اصل مدد و مدد بود، مضاعف رباعی
 آن است که در مقابلہ فا و لام اول و عین و لام ثانی اسم فعل در حرف از یک جنس بود پسون زلزل و زلزل آلا بر زن
 فعل و فعل آلا و مثال آن است که در مقابلہ فا کلمه اسم یافع حرف علت بود پسون وعده و عده بر زن فعل و فعل و اجنبی
 آن است که در مقابل عین کلمه اسم یافع حرف علت بود پسون قول و قال بر زن فعل و فعل و ناقص آن است که در مقابل
 لام کلمه اسم یافع حرف علت بود پسون رمی و رمی بر زن فعل و فعل و لفیف آن است که در حرف اصلی او حرف علت
 باشد، لفیف بر و قسم است، لفیف مفروق، لفیف مفروق آن است که در مقابل عین لام اسم یافع حرف
 علت بود پسون طی و طی و طی بر زن فعل و فعل و لفیف مفروق آن است که در مقابل فا و لام کلمه حرف علت بود پسون شی
 و شی بر زن فعل و فعل باز اسم بر و قسم است اسم جامد و اسم مصدر، اسم جامد آن است که از چیز شتاقی کرده شود، پسون
 رجل و فرسن و اسم مصدر آن است که از چیز شتاقی کرده شود و در آخر معنی پارسی آن دال نون، یاتا و نون باشد چوں
 نهضه ب زدن و اقتل گشتن پیدانکه عرب از هر مصدر و واژه چیز را شتاقی میکنند، اما ضمیر و مضارع و اسم فعل و اسم غنول
 و چجد و غنی و امر و نهی و اسم زبان و اشم مکان و اشم آله و اسم تفصیل اما ضمیر زمان گذشتہ را گویند مضارع زمان آیندہ را گویند اسم فعل نام
 کشند کار را گویند اسم مفعول نام کردہ شدہ را گویند احمد، انکار اماضی، غنی، انکار مستقبل امر فرمودن کارے، غنی باز داشت از کارے، اسم زمان
 نام وقت کردن کارے، اسم مکان، جائے کردن کارے، اسم آله، آنچه کارے بوس کند، اسم تفضیل نام بهتر کار کندہ را گویند،

باب اول صرف صغير ثلثي مجرد صحیح از باب فعل یَفْعِلُ

پسون الضرب از دن ضرب یَضْرِبُ ضرب یَاضْرِبُ ضرب یَاضْرِبُ ضرب یَاضْرِبُ ضرب یَاضْرِبُ
 لَاضْرِبُ لَاضْرِبُ لَاضْرِبُ لَاضْرِبُ لَاضْرِبُ لَاضْرِبُ لَاضْرِبُ لَاضْرِبُ لَاضْرِبُ
 لَاضْرِبُ لَاضْرِبُ لَاضْرِبُ الظرف منه مضرب والثالث منه مضرب مضراب و افعال التفضیل المذکور

منه أضْرَبَ والموئل منه ضُرْبٌ و فعل التعجب منه مَا أَضْرَبَهُ وَأَضْرَبَ بِهِ وَفَنَّرَبَ -

باب اول صرف کیفر فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُلُ

ضَرَبَ	زد آن یک مرد در زمان گذشته، صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد، صحیح از باب، فعل یَفْعُلُ
ضَرَبَـا	زند آن دو مرد ای در زمان گذشته، صیغه شنیه مذکر غایبین، فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد از
ضَرَبَـوا	زند آن همه مردان، در زمان گذشته، صیغه جمع مذکر غایبین، فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد از
ضَرَبَـتَ	زد آن یک زن در زمان گذشته، صیغه واحده موئله غایبه فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد از
ضَرَبَـتَا	زند آن دو زنان، در زمان گذشته، صیغه شنیه موئل غایبین، فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد از
ضَرَبَـنَ	زند آن همه زنان، در زمان گذشته، صیغه جمع موئل غایبات، فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد از
ضَرَبَـتَ	زدی تو یک مرد، در زمان گذشته، صیغه واحد مذکر مخاطب، فعل ماضی معلوم از
ضَرَبَـمَا	زدید شما دو مرد ای، در زمان گذشته، صیغه شنیه مذکر مخاطبین، فعل ماضی معلوم از
ضَرَبَـتُـمَا	زدید شما همه مردان در زمان گذشته، صیغه جمع مذکر مخاطبین، فعل ماضی معلوم از
ضَرَبَـتَ	زدی تو یک زن در زمان گذشته، صیغه واحده موئله مخاطبه، فعل ماضی معلوم از
ضَرَبَـمَا	زدید شما دو زنان، در زمان گذشته، صیغه شنیه موئل مخاطبین، فعل ماضی معلوم از
ضَرَبَـتُـمَا	زدید شما همه زنان، در زمان گذشته، صیغه جمع موئل مخاطبات، فعل ماضی معلوم از
ضَرَبَـتَ	زدم من یک مرد، یا یک زن، در زمان گذشته، صیغه واحد متكلم مشترک، فعل ماضی معلوم از
ضَرَبَـنَا	زدم ما دو مرد ای یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته، صیغه جمع متكلم مع اتفاق مشترک، فعل ماضی معلوم از

باب اول صرف کیفر فعل ماضی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُلُ

ضَرِبَ	زده شد آن یک مرد، در زمان گذشته، صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی مجهول، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فعل یَفْعُلُ
ضَرِبَـا	زده شدند آن دو مرد ای، در زمان گذشته، صیغه شنیه مذکر غایبین، فعل ماضی مجهول از
ضَرَبَـوا	زده شدند آن همه مردان در زمان گذشته، صیغه جمع مذکر غایبین، فعل ماضی مجهول از
ضَرِبَـتَ	زده شد آن یک زن، در زمان گذشته، صیغه واحده موئله غایبه، فعل ماضی مجهول از
ضَرِبَـتَا	زده شد آن دو زنان، در زمان گذشته، صیغه شنیه موئل غایبین، فعل ماضی مجهول از
ضَرِبَـنَ	زده شد آن همه زنان، در زمان گذشته، صیغه جمع موئل غایبات، فعل ماضی مجهول از

ضُرُبَتْ	زده شدی توکیک مرد، در زمان گذشته صیغه واحد مذکور مخاطب فعل اضافی مجهول ثالثی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعِلُ
ضُرُبَتْمَا	زده شدید شما همه مردان، در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکور مخاطبین، فعل اضافی مجهول
ضُرُبَتْتو	زده شدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکور مخاطبین، فعل اضافی مجهول
ضُرُبَتْ	زده شدی توکیک زن، در زمان گذشته صیغه واحد مونثه مخاطبته، فعل اضافی مجهول
ضُرُبَتْمَا	زده شدید شما همه زنان، در زمان گذشته صیغه تثنیه مونثه مخاطبین، فعل اضافی مجهول
ضُرُبَتْنَ	زده شدید شما همه زنان، در زمان گذشته صیغه جمع مونثه مخاطبات فعل اضافی مجهول
ضُرُبَتْ	زده شدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک، فعل اضافی مجهول
ضُرُبَنَا	زده شدم ما و مردان یادو زنان یا همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل اضافی مجهول

باب اول صرف کبیر فعل مضارع معلوم ثالثی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعِلُ

يَضْرِبُ	میزند یاخوا هد زد آن یک مرد، در زمان حال یا استقبال، صیغه واحد مذکور غائب فعل یَفْعِلُ
يَضْرِبَانِ	میزند یاخوا هند زد آن دو مردان، در زمان حال یا استقبال، صیغه تثنیه مذکور غایبین، فعل مضارع معلوم
يَضْرِبُونَ	میزند یاخوا هند زد آن همه مردان، در زمان حال یا استقبال، صیغه جمع مونث غایبین
تَضْرِبُ	میزند یاخوا هد زد، آن یک زن، در زمان حال یا استقبال، صیغه واحد مونثه غایبہ الم
تَضْرِبَانِ	میزند یاخوا هند زد آن دو زنان، در زمان حال یا استقبال، صیغه تثنیه مونث غایبین الم
تَضْرِبُونَ	میزند یاخوا هند زد آن همه زنان، در زمان حال یا استقبال، صیغه جمع مونث غایبات الم
تَضْرِبُ	میزند یاخوا هی زد، توکیک مرد، در زمان حال یا استقبال، صیغه واحد مذکور مخاطب الم
تَضْرِبَانِ	میزند یاخوا هید زد شما دو مردان در زمان حال یا استقبال، صیغه تثنیه مذکور مخاطبین الم
تَضْرِبُونَ	میزند یاخوا هید زد، شما همه مردان در زمان حال یا استقبال، صیغه جمع مذکور مخاطبین الم
تَضْرِبِينَ	میزند یاخوا هی زد توکیک زن در زمان حال یا استقبال، صیغه واحد مونثه مخاطبہ الم
تَضْرِبَانِ	میزند یاخوا هید زد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال، صیغه تثنیه مونث مخاطبین الم
تَضْرِبُونَ	میزند یاخوا هید زد شما همه زنان در زمان حال یا استقبال، صیغه جمع مونث مخاطبات الم
آفْوَبْ	میزند یاخوا هم زد من یک مرد یا یک زن در زمان حال یا استقبال، صیغه واحد متکلم مشترک فعل مضارع معلوم
تَضْرِبُ	میزند یاخوا هم زد ما دو مردان یادو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان حال یا استقبال، صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل مضارع معلوم، ثالثی مجرد، صحیح از باب فعل یَفْعِلُ

باب اول صرف کبیر فعل مضارع مجہول ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یقینی

نَزَدَ مِيشُونَدِ يَا زَدَهْ خَواهِدَشَدَ آنِ يَكْ مَرَدْ، دَرَزَمَانِ حَالِ يَا سَتَقِبَالِ صَيْغَهْ وَاحِدَهْ مَذَكُورَ غَائِبْ فَعَلِ مَضَارِعِ مَجْهُولِ ثَلَاثَيْ مُحَمَّدِ	بِعَصَرِ بُ
نَزَدَ مِيشُونَدِ يَا زَدَهْ خَواهِدَشَدَ آنِ دَوْمَرَانِ، دَرَزَمَانِ حَالِ يَا سَتَقِبَالِ صَيْغَهْ تَسْتَيْهْ مَذَكُورَ غَائِبَيْنِ، فَعَلِ مَضَارِعِ مَجْهُولِ الْمُ	يُضَرِّيَانِ
نَزَدَ مِيشُونَدِ يَا زَدَهْ خَواهِدَشَدَ آنِ هَمَرَدانِ، دَرَزَمَانِ حَالِ يَا سَتَقِبَالِ صَيْغَهْ جَمِيعِ مَذَكُورَ غَائِبَيْنِ الْمُ	يُضَرِّيُونِ
نَزَدَ مِيشُونَدِ يَا زَدَهْ خَواهِدَشَدَ آنِ يَكْ زَنِ، دَرَزَمَانِ حَالِ يَا سَتَقِبَالِ صَيْغَهْ وَاحِدَهْ مَوْنَثَ غَائِبَهِ الْمُ	تُضَرِّبُ
نَزَدَ مِيشُونَدِ يَا زَدَهْ خَواهِدَشَدَ آنِ دَوْزَنَانِ، دَرَزَمَانِ حَالِ يَا سَتَقِبَالِ صَيْغَهْ تَسْتَيْهْ مَوْنَثَ غَائِبَيْنِ الْمُ	تُضَرِّيَانِ
نَزَدَ مِيشُونَدِ يَا زَدَهْ خَواهِدَشَدَ آنِ هَمَهَ زَنَانِ، دَرَزَمَانِ حَالِ يَا سَتَقِبَالِ صَيْغَهْ جَمِيعِ مَوْنَثَ غَائِبَاتِ الْمُ	يُضَرِّيَنِ
نَزَدَ مِيشُونَدِ يَا زَدَهْ خَواهِي شَدَ تُوكِيْكِ مَرَدِ دَرَزَمَانِ حَالِ يَا سَتَقِبَالِ صَيْغَهْ وَاحِدَهْ مَذَكُورَ غَائِبَهِ الْمُ	تُضَرِّبُ
نَزَدَ مِيشُونَدِ يَا زَدَهْ خَواهِي شَدَ شَمَادِ دَوْمَرَانِ دَرَزَمَانِ حَالِ يَا سَتَقِبَالِ صَيْغَهْ تَسْتَيْهْ مَذَكُورَ مَخَاطِبَيْنِ الْمُ	تُضَرِّيَانِ
نَزَدَ مِيشُونَدِ يَا زَدَهْ خَواهِي شَدَ شَمَادِ هَمَهَ مَرَانِ دَرَزَمَانِ حَالِ يَا سَتَقِبَالِ صَيْغَهْ جَمِيعِ مَعْذَرَ مَذَكُورَ مَخَاطِبَيْنِ الْمُ	تُضَرِّيُونِ
نَزَدَ مِيشُونَدِ يَا زَدَهْ خَواهِي شَدَ تُوكِيْكِ زَنِ دَرَزَمَانِ حَالِ يَا سَتَقِبَالِ صَيْغَهْ وَاحِدَهْ مَوْنَثَ مَخَاطِبَهِ الْمُ	تُضَرِّيَيْنِ
نَزَدَ مِيشُونَدِ يَا زَدَهْ خَواهِي شَدَ شَمَادِ دَوْزَنَانِ دَرَزَمَانِ حَالِ يَا سَتَقِبَالِ صَيْغَهْ تَسْتَيْهْ مَوْنَثَ مَخَاطِبَيْنِ الْمُ	تُضَرِّيَانِ
نَزَدَ مِيشُونَدِ يَا زَدَهْ خَواهِي شَدَ شَمَادِ هَمَهَ زَنَانِ، دَرَزَمَانِ حَالِ يَا سَتَقِبَالِ صَيْغَهْ جَمِيعِ مَوْنَثَ مَخَاطِبَاتِ الْمُ	تُضَرِّيَيْنِ
نَزَدَ مِيشُونَدِ يَا زَدَهْ خَواهِي شَدَ شَمَادِ هَمَهَ مَرَانِ يَا دَوْزَنَانِ يَا هَمَرَدانِ يَا هَمَهَ زَنَانِ، دَرَزَمَانِ حَالِ يَا سَتَقِبَالِ صَيْغَهْ جَمِيعِ مَعْذَرَ مَعْذَرَ مَخَاطِبَيْنِ الْمُ	أَخْرَبُ
نَزَدَ مِيشُونَدِ يَا زَدَهْ خَواهِي شَدَ شَمَادِ هَمَهَ مَرَانِ يَا دَوْزَنَانِ يَا هَمَرَدانِ يَا هَمَهَ زَنَانِ، دَرَزَمَانِ حَالِ يَا سَتَقِبَالِ صَيْغَهْ جَمِيعِ مَعْذَرَ مَعْذَرَ مَخَاطِبَيْنِ الْمُ	تُضَرِّبُ

باب اول صرف کبیر اسم فاعل ثلاثی مجدد صحیح از باب فعل یَفْعُلُ

ضَارِبَاتُ	هُمْهُ زَنَانِ زَنْدَگَانِ، صَيْغَةُ جَمْعِ مَوْنَثِ سَالِمٍ، أَكْمَ فَاعِلٌ، ثَلَاثَيْ مُجْرِدٍ، صَحِيحٌ ازْ بَابِ فَعَلَ يَفْعُلُ
ضَوَارِبُ	صَرَبٌ هُمْهُ زَنَانِ زَنْدَگَانِ، صَيْغَةُ جَمْعِ مَوْنَثِ مَسْرَأْمَ فَاعِلٌ ثَلَاثَيْ مُجْرِدٍ الخ
ضُوَيْرِبُ	يَكْ مَرْدَانْكَ زَنْدَه، صَيْغَةُ وَاحِدَه مَذْكُورِ مَصْغَرِ أَكْمَ فَاعِلٌ ثَلَاثَيْ مُجْرِدٍ الخ
ضُوَيْرِبَةٌ	يَكْ زَنْ انْدَكَ زَنْدَه صَيْغَةُ وَاحِدَه مَوْنَثَه مَصْغَرِ أَكْمَ فَاعِلٌ ثَلَاثَيْ مُجْرِدٍ الخ

بَابُ اول صَرْفُ كَبِيرِ اَكْمَ مَفْعُولٍ ثَلَاثَيْ مُجْرِدٍ صَحِيحٌ ازْ بَابِ فَعَلَ يَفْعُلُ

مَضْرُوبُتُ	يَكْ مَرْدَزَه شَدَه، صَيْغَةُ وَاحِدَه مَذْكُورِ اَكْمَ مَفْعُولٍ، ثَلَاثَيْ مُجْرِدٍ، صَحِيحٌ ازْ بَابِ فَعَلَ يَفْعُلُ
مَضْرُوبَانِ	دَوْمَرْدَانِ زَدَه شَدَگَانِ، صَيْغَةُ تَشِيهِ مَذْكُورِ اَكْمَ مَفْعُولٍ الخ
مَضْرُوبُونَ	هُمْهُ مَرْدَانِ زَدَه شَدَگَانِ صَيْغَةُ جَمْعِ مَذْكُورِ سَالِمٍ اَكْمَ مَفْعُولٍ الخ
مَضْرُوبَةٌ	يَكْ زَنْ زَدَه شَدَه صَيْغَةُ وَاحِدَه مَوْنَثَه اَكْمَ مَفْعُولٍ الخ
مَضْرُوبَاتُ	دَوْزَنَانِ زَدَه شَدَگَانِ، صَيْغَةُ تَشِيهِ مَوْنَثِ اَكْمَ مَفْعُولٍ الخ
مَضْرُوبَاتُ	هُمْهُ زَنَانِ زَدَه شَدَگَانِ، صَيْغَةُ جَمْعِ مَوْنَثِ سَالِمِ اَكْمَ مَفْعُولٍ الخ
مَضَادِيَّبُ	هُمْهُ مَرْدَانِ يَا هُمْهُ زَنَانِ زَدَه شَدَگَانِ، صَيْغَةُ جَمْعِ مَكْسِرِ مُشَتَّكِ اَكْمَ مَفْعُولٍ
مُضَيْرِيَّبُ	يَكْ مَرْدَزَه زَدَه شَدَه، صَيْغَةُ وَاحِدَه مَذْكُورِ مَصْغَرِ اَكْمَ مَفْعُولٍ
مُضَيْرِيَّةٌ	يَكْ زَنْ انْدَكَ زَدَه شَدَه، صَيْغَةُ وَاحِدَه مَوْنَثَه مَصْغَرِ اَكْمَ مَفْعُولٍ

اَكْمَ مِبَالِغَه ثَلَاثَيْ مُجْرِدٍ صَحِيحٌ

فَعَالٌ	غَفَارٌ	وَاحِدَه مَذْكُورِ اَكْمَ مِبَالِغَه مِنْعَنِه بِسِيَارِ بَشَنَه
فَعُولٌ	غَفُورٌ	قَدْوَسٌ
فَعَالَةٌ	غَلَامَةٌ	صَبُورٌ
فَعَدَنٌ	رَحْمَانٌ	شَكُورٌ

بِدَانَكَه اَكْرَزَه صَيْغَه مِبَالِغَه مَذْكُورِ مَوْنَثِ يَكْسَانِ آبِيدْ چَنَا پَجَه عَلَامَهٔ بَرَانَه مَذْكُورِ مَوْنَثِ يَكْسَانِ آبِيدْ

صَفَقَتْ مِشَبَهٌ ثَلَاثَيْ مُجْرِدٍ صَحِيحٌ ازْ بَابِ فَعَلَ يَفْعُلُ

بِجَوْنِ الشَّرْفُ بِزَرْگَ شَدَنِ

شَرِيفٌ	یک مرد با عزت، صیغه واحد مذکور صفت مشبه ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ
شَرِيفَانِ	دو مردان با عزت، صیغه تثنیه مذکور صفت مشبه ^{الْهُ}
شَرِيفُونَ	همه مردان با عزت، صیغه جمع مذکور سالم صفت مشبه ^{الْهُ}
شَرِفَاءَ	شرقان - شرقان - شراف - شرف - آشرفاء - آشرفه
شَرِيفَةَ	یک زن با عزت، صیغه واحد مکسر صفت مشبه ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ
شَرِيفَاتِانِ	دو زنان با عزت، صیغه تثنیه مؤنث صفت مشبه ^{الْهُ}
شَرِيفَاتُ	همه زنان با عزت، صیغه جمع مؤنث سالم صفت مشبه ^{الْهُ}
شَرِيفَاتِ	همه زنان با عزت، صیغه جمع مؤنث مکسر صفت مشبه ^{الْهُ}
شَرِيفَ	یک مردیک، با اندک عزت صیغه واحد مذکور مصغر صفت مشبه ^{الْهُ}
شَرِيفَةَ	یک زنیک، با اندک عزت صیغه واحد مؤنث مصغره صفت مشبه ^{الْهُ}

باب اول صرف کبیر فعل مستقبل معلوم موکد بلام تاکید نون تقدیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ

لَيَضْرِبَنَّ	ضرور ضرور خواهد زد آن یک مرد در زمان آینده صیغه تثنیه مذکور غایبین فعل مستقبل معلوم ^{الْهُ}
لَيَضْرِبَنَّ	ضرور ضرور خواهد زد آن دو مردان در زمان آینده صیغه تثنیه مذکور غایبین فعل مستقبل معلوم ^{الْهُ}
لَتَضْرِبَنَّ	ضرور ضرور خواهد زد آن همه مردان در زمان آینده صیغه جمع مذکور غایبین فعل مستقبل معلوم ^{الْهُ}
لَتَضْرِبَنَّ	ضرور ضرور خواهد زد آن یک زن در زمان آینده صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل مستقبل معلوم ^{الْهُ}
لَتَضْرِبَنَّ	ضرور ضرور خواهد زد آن دو زنان در زمان آینده صیغه تثنیه مؤنث غایبین فعل مستقبل معلوم ^{الْهُ}
لَيَضْرِبُنَّ	ضرور ضرور خواهد زد آن همه زنان در زمان آینده صیغه جمع مؤنث غایبات فعل مستقبل معلوم ^{الْهُ}
لَتَضْرِبُنَّ	ضرور ضرور خواهی زد تو یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکور غایطیب فعل مستقبل معلوم ^{الْهُ}
لَتَضْرِبُنَّ	ضرور ضرور خواهی زد شما دو مردی، در زمان آینده صیغه تثنیه مذکور غایطیبین فعل مستقبل معلوم ^{الْهُ}
لَتَضْرِبُنَّ	ضرور ضرور خواهی زد شما همه مردان در زمان آینده صیغه جمع مذکور غایطیبین فعل مستقبل معلوم ^{الْهُ}
لَتَضْرِبُنَّ	ضرور ضرور خواهی زد تو یک زن در زمان آینده صیغه واحد مؤنثه غایطیبه فعل مستقبل معلوم ^{الْهُ}
لَتَضْرِبُنَّ	ضرور ضرور خواهی زد شما دو زنان در زمان آینده صیغه تثنیه مؤنث غایطیبین فعل مستقبل معلوم ^{الْهُ}

ضرور ضرور خواهیم زد شما بهمہ زنان، در زمان آئندہ صیغه جمع مونث مخاطبات فعل مستقبل معلوم، ثلاثی مجرد الم
لَتَضْرِبَنَّ
ضرور ضرور خواهیم زد من یک مرد، یا یک زن، در زمان آئندہ صیغه واحد متکلم مشترک فعل مستقبل معلوم الم
لَا تُضْرِبَنَّ
ضرور ضرور خواهیم زدماد و مردان یا دوزنان یا بهمہ مردان یا بهمہ زنان در زمان آینده صیغه تثییره جمع متکلم مع الغیر مشترک الم
لَنَضْرِبَنَّ

باب اول صرف کبیر فعل مستقبل مجهول متکد بلام و نون تاکیه شفیلیه ثلاثی مجرد صحیح

از باب فعل یَفْعُلُ

ضرور ضرور زده خواهد شد آن یک مرد، در زمان آینده صیغه واحد مذکر غائب فعل مستقبل مجهول، ثلاثی مجرد الم
لَيُضْرِبَنَّ
ضرور ضرور زده خواهند شد آن دو مردان در زمان آینده صیغه تثییره مذکر غایبین، فعل مستقبل مجهول الم
لَيُضْرِبَنَّ
ضرور ضرور زده خواهند شد آن بهمہ مردان در زمان آینده صیغه جمع مذکر غایبین، فعل مستقبل مجهول الم
لَتَضْرِبَنَّ
ضرور ضرور زده خواهند شد آن یک زن در زمان آینده صیغه واحده مونث غایبہ فعل مستقبل مجهول الم
لَتَضْرِبَنَّ
ضرور ضرور زده خواهند شد آن دوزنان در زمان آینده صیغه تثییره مونث غایبین فعل مستقبل مجهول الم
لَيُضْرِبَنَّ
ضرور ضرور زده خواهند شد آن بهمہ زنان در زمان آینده صیغه جمع مونث غایبات فعل مستقبل مجهول الم
لَتَضْرِبَنَّ
ضرور ضرور زده خواهی شد تو یک مرد در زمان آینده صیغه تثییره مذکر مخاطب فعل مستقبل مجهول الم
لَتَضْرِبَنَّ
ضرور ضرور زده خواهی شد شما بهمہ مردان در زمان آینده صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل مستقبل مجهول الم
لَتَضْرِبَنَّ
ضرور ضرور زده خواهی شد شما دو مردان در زمان آینده صیغه تثییره مونث مخاطبین فعل مستقبل مجهول الم
لَتَضْرِبَنَّ
ضرور ضرور زده خواهی شد شما بهمہ زنان در زمان آینده صیغه جمع مونث مخاطبات فعل مستقبل مجهول الم
لَتَضْرِبَنَّ
ضرور ضرور زده خواهی شد من یک مرد یا یک زن در زمان آئندہ صیغه واحد متکلم مشترک فعل مستقبل مجهول الم
لَا تُضْرِبَنَّ
ضرور ضرور زده خواهیم شد مادو مردان یا دوزنان یا بهمہ مردان یا بهمہ زنان صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل مستقبل مجهول الم
لَنَضْرِبَنَّ

باب اول صرف کبیر فعل حجد معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُلُ

نَزَدَ آن یک مرد، در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل حجد معلوم، ثلاثی مجرد صیغه از باب فعل یَفْعُلُ
لَهُ يَضْرِبُ
نَزَدَند آن دو مردان، در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غایبین فعل حجد معلوم الم
لَهُ يُضْرِبَا
نَزَدَند آن بهمہ مردان، در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غایبین فعل حجد معلوم الم
لَهُ يُضْرِبُوا
نَزَدَ آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مونث غایبہ فعل حجد معلوم الم
لَهُ تَضْرِبُ

لَمْ تَضِرْ بَأْ	نَزَدَنَدَآنْ دُورَزَمَانْ گَذَشَتَهُ صِيغَهُ تَشِيهُ مَوْنَثَ غَايَبَتِينْ فَعَلْ جَمِدُ صِحَحٍ اَزِبَابْ فَعَلْ يَفْعِلْ
لَمْ تَضِرْ بِنْ	نَزَدَنَدَآنْ هَمَهُ زَنَانْ دُورَزَمَانْ گَذَشَتَهُ صِيغَهُ جَمِعٌ مَوْنَثَ غَايَبَاتِ فَعَلْ جَمِدُ مَعْلُومٌ اَلْ
لَمْ تَضِرْ بَأْ	نَزَدَنَدَآنْ تُوكِيْكِ مَرْدُورَزَمَانْ گَذَشَتَهُ صِيغَهُ وَاحِدَهُ مَذَكُورَ مَخَاطِبَهُ فَعَلْ جَمِدُ مَعْلُومٌ اَلْ
لَمْ تَضِرْ بَأْ	نَزَدَنَدَآنْ زَدِيدَ شَمَادُورَزَمَانْ گَذَشَتَهُ صِيغَهُ تَشِيهُ مَذَكُورَ مَخَاطِبَتِينْ فَعَلْ جَمِدُ مَعْلُومٌ اَلْ
لَمْ تَضِرْ بِوَا	نَزَدَنَدَآنْ شَمَاهَمَهُ مَرَدَانْ دُورَزَمَانْ گَذَشَتَهُ صِيغَهُ جَمِعٌ مَذَكُورَ مَخَاطِبَتِينْ فَعَلْ جَمِدُ مَعْلُومٌ اَلْ
لَمْ تَضِرْ بِيْ	نَزَدَنَدَآنْ تُوكِيْكِ زَنْ دُورَزَمَانْ گَذَشَتَهُ صِيغَهُ وَاحِدَهُ مَوْنَثَهُ مَخَاطِبَهُ فَعَلْ جَمِدُ مَعْلُومٌ اَلْ
لَمْ تَضِرْ بِيْ	نَزَدَنَدَآنْ شَمَادُورَزَنَانْ دُورَزَمَانْ گَذَشَتَهُ صِيغَهُ تَشِيهُ مَوْنَثَهُ مَخَاطِبَتِينْ فَعَلْ جَمِدُ مَعْلُومٌ اَلْ
لَمْ تَضِرْ بِيْ	نَزَدَنَدَآنْ شَمَاهَمَهُ زَنَانْ دُورَزَمَانْ گَذَشَتَهُ صِيغَهُ جَمِعٌ مَوْنَثَهُ مَخَاطِبَاتِ فَعَلْ جَمِدُ مَعْلُومٌ اَلْ
لَمْ أَصْرَبْ	نَزَدَنَدَآنْ يَكِيْكِ مَرَدِيَايِيْكِ زَنْ دُورَزَمَانْ گَذَشَتَهُ صِيغَهُ وَاحِدَهُ مَتَّكِلُمُ مَشَرِّكَ فَعَلْ جَمِدُ مَعْلُومٌ اَلْ
لَمْ نَضِرْ بَ	نَزَدَنَدَآنْ مَادُورَزَانْ يَادُورَزَنَانْ يَا هَمَهُ مَرَدَانْ يَا هَمَهُ زَنَانْ دُورَزَمَانْ گَذَشَتَهُ صِيغَهُ جَمِعٌ مَتَّكِلُمُ مَعَ الْغَيْرِ مَشَرِّكَ فَعَلْ جَمِدُ مَعْلُومٌ اَلْ

بَابُ اَوَّلِ صِرْفٍ كَبِيرٍ فَعَلْ جَمِدُ مَجْهُولٍ ثَلَاثَيْ مَجْرِيْ صِحَحٍ اَزِبَابْ فَعَلْ يَفْعِلْ

لَمْ يَضِرْ بَأْ	نَزَدَهُ شَدَدَآنْ يَكِيْكِ مَرَدِرَزَمَانْ گَذَشَتَهُ صِيغَهُ وَاحِدَهُ مَوْنَثَهُ غَايَبَهُ فَعَلْ جَمِدُ صِحَحٍ اَزِبَابْ فَعَلْ يَفْعِلْ
لَمْ يَضِرْ بِيَا	نَزَدَهُ شَدَدَآنْ دُورَزَدَانْ، دُورَزَمَانْ گَذَشَتَهُ صِيغَهُ تَشِيهُ مَذَكُورَ غَايَبَتِينْ، فَعَلْ جَمِدُ مَجْهُولٍ اَلْ
لَمْ يَضِرْ بِوَا	نَزَدَهُ شَدَدَآنْ هَمَهُ مَرَدَانْ دُورَزَمَانْ گَذَشَتَهُ صِيغَهُ جَمِعٌ مَذَكُورَ غَايَبَتِينْ، فَعَلْ جَمِدُ مَجْهُولٍ اَلْ
لَمْ يَضِرْ بِيْ	نَزَدَهُ شَدَدَآنْ يَكِيْكِ زَنْ دُورَزَمَانْ گَذَشَتَهُ صِيغَهُ وَاحِدَهُ مَوْنَثَهُ غَايَبَهُ، فَعَلْ جَمِدُ مَجْهُولٍ اَلْ
لَمْ يَضِرْ بِيَا	نَزَدَهُ شَدَدَآنْ دُورَزَنَانْ دُورَزَمَانْ گَذَشَتَهُ صِيغَهُ تَشِيهُ مَوْنَثَهُ غَايَبَتِينْ فَعَلْ جَمِدُ مَجْهُولٍ اَلْ
لَمْ يَضِرْ بِيْ	نَزَدَهُ شَدَدَآنْ هَمَهُ زَنَانْ دُورَزَمَانْ گَذَشَتَهُ صِيغَهُ جَمِعٌ مَوْنَثَهُ غَايَبَاتِ فَعَلْ جَمِدُ مَجْهُولٍ اَلْ
لَمْ يَضِرْ بِيْ	نَزَدَهُ شَدَدَآنْ تُوكِيْكِ زَنْ دُورَزَمَانْ گَذَشَتَهُ صِيغَهُ وَاحِدَهُ مَذَكُورَ مَخَاطِبَهُ فَعَلْ جَمِدُ مَجْهُولٍ اَلْ
لَمْ يَضِرْ بِيَا	نَزَدَهُ شَدَدَآنْ شَمَادُورَزَانْ دُورَزَمَانْ گَذَشَتَهُ صِيغَهُ تَشِيهُ مَذَكُورَ مَخَاطِبَتِينْ فَعَلْ جَمِدُ مَجْهُولٍ اَلْ
لَمْ يَضِرْ بِيْ	نَزَدَهُ شَدَدَآنْ شَمَاهَمَهُ مَرَدَانْ دُورَزَمَانْ گَذَشَتَهُ صِيغَهُ جَمِعٌ مَذَكُورَ مَخَاطِبَهُ فَعَلْ جَمِدُ مَجْهُولٍ اَلْ
لَمْ يَضِرْ بِيْ	نَزَدَهُ شَدَدَآنْ شَمَاهَمَهُ زَنَانْ دُورَزَمَانْ گَذَشَتَهُ صِيغَهُ تَشِيهُ مَوْنَثَهُ مَخَاطِبَهُ فَعَلْ جَمِدُ مَجْهُولٍ اَلْ
لَمْ يَضِرْ بِيْ	نَزَدَهُ شَدَدَآنْ شَمَاهَمَهُ زَنَانْ دُورَزَمَانْ گَذَشَتَهُ صِيغَهُ جَمِعٌ مَوْنَثَهُ مَخَاطِبَاتِ فَعَلْ جَمِدُ مَجْهُولٍ اَلْ
لَمْ أَصْرَبْ	نَزَدَهُ شَدَدَآنْ يَكِيْكِ زَنْ دُورَزَمَانْ گَذَشَتَهُ صِيغَهُ وَاحِدَهُ مَتَّكِلُمُ مَشَرِّكَ، فَعَلْ جَمِدُ مَجْهُولٍ اَلْ

لَهُنْضَرَوْعِ نَزَدَهُ شَدِيمٌ مَادُومِرَانٌ يَا دُوزَنَانٌ يَا هَمَرَانٌ رَزَمَانٌ گَذَشَرِ مَيْغَهُ جَمِعُ الْقَيْرَمَشَرِكُ فَعَلَ جَبَمَهُولُ الْ

بَابُ اَوَّلٍ صَرْفٌ كَبِيرٌ فَعْلٌ نَفْيٌ مَعْلُومٌ ثَلَاثَيْ مَجْرِدٌ صَحِيحٌ اَزْبَابٌ فَعَلَ يَفْعِلُ

لَا يَضْرِبُ	نَبِيزِنَدِ يَا خُواهَدِ زَدَآنٌ يَكَ مَرَدٌ، دَرَزَمَانٌ حَالٌ يَا اسْتَقْبَالٌ صَيْغَهُ وَاحِدَهُ مَذْكُرٌ غَائِبٌ فَعَلَ نَفْيٌ مَعْلُومٌ ثَلَاثَيْ مَجْرِدٌ صَحِيحٌ
لَا يَضْرِبُ يَأْبَانٌ	نَبِيزِنَدِ يَا خُواهَنَدِ زَدَآنٌ دَوْمَرَانٌ، دَرَزَمَانٌ حَالٌ يَا اسْتَقْبَالٌ صَيْغَهُ تَشِيهُ مَذْكُرٌ غَائِبٌ فَعَلَ نَفْيٌ مَعْلُومٌ الْ
لَا يَضْرِبُ بُونَ	نَبِيزِنَدِ يَا خُواهَنَدِ زَدَآنٌ هَمَرَانٌ، دَرَزَمَانٌ حَالٌ يَا اسْتَقْبَالٌ صَيْغَهُ جَمِعٌ مَذْكُرٌ غَائِبٌ فَعَلَ نَفْيٌ مَعْلُومٌ الْ
لَا تَضْرِبُ	نَبِيزِنَدِ يَا خُواهَدِ زَدَآنٌ يَكَ زَنٌ، دَرَزَمَانٌ حَالٌ يَا اسْتَقْبَالٌ صَيْغَهُ وَاحِدَهُ مَوْنَثَهُ غَائِبَهُ، فَعَلَ نَفْيٌ مَعْلُومٌ الْ
لَا تَضْرِبُ يَأْبَانٌ	نَبِيزِنَدِ يَا خُواهَنَدِ زَدَآنٌ دَوْزَنَانٌ دَرَزَمَانٌ حَالٌ يَا اسْتَقْبَالٌ صَيْغَهُ تَشِيهُ مَوْنَثَهُ غَائِبَتِينٌ فَعَلَ نَفْيٌ مَعْلُومٌ الْ
لَا يَضْرِبُ بُونَ	نَبِيزِنَدِ يَا خُواهَنَدِ زَدَآنٌ هَمَرَانَ دَرَزَمَانٌ حَالٌ يَا اسْتَقْبَالٌ صَيْغَهُ جَمِعٌ مَوْنَثَهُ غَائِبَاتٌ فَعَلَ نَفْيٌ مَعْلُومٌ الْ
لَا يَضْرِبُ يَأْبَانٌ	نَبِيزِنَدِ يَا خُواهَيْدِ زَدَشَمَا دَوْمَرَانٌ دَرَزَمَانٌ حَالٌ يَا اسْتَقْبَالٌ صَيْغَهُ تَشِيهُ مَذْكُرٌ غَائِبَيْنٌ فَعَلَ نَفْيٌ مَعْلُومٌ الْ
لَا تَضْرِبُ بُونَ	نَبِيزِنَدِ يَا خُواهَيْدِ زَدَشَمَا هَمَرَانٌ دَرَزَمَانٌ حَالٌ يَا اسْتَقْبَالٌ صَيْغَهُ جَمِعٌ مَذْكُرٌ غَائِبَيْنٌ فَعَلَ نَفْيٌ مَعْلُومٌ الْ
لَا يَضْرِبُ بُونَ	نَبِيزِنَدِ يَا خُواهَيْدِ زَدَشَمَا يَكَ زَنٌ دَرَزَمَانٌ حَالٌ يَا اسْتَقْبَالٌ صَيْغَهُ وَاحِدَهُ مَوْنَثَهُ مَنَاطِبَتَهُ فَعَلَ نَفْيٌ مَعْلُومٌ الْ
لَا تَضْرِبُ يَأْبَانٌ	نَبِيزِنَدِ يَا خُواهَيْدِ زَدَشَمَا دَوْزَنَانٌ دَرَزَمَانٌ حَالٌ يَا اسْتَقْبَالٌ صَيْغَهُ تَشِيهُ مَوْنَثَهُ مَنَاطِبَتَيْنٌ فَعَلَ نَفْيٌ مَعْلُومٌ الْ
لَا تَضْرِبُ بُونَ	نَبِيزِنَدِ يَا خُواهَيْدِ زَدَشَمَا دَوْزَنَانٌ دَرَزَمَانٌ حَالٌ يَا اسْتَقْبَالٌ صَيْغَهُ جَمِعٌ مَوْنَثَهُ مَنَاطِبَتَهُ فَعَلَ نَفْيٌ مَعْلُومٌ الْ
لَا أَخْبُوبٌ	نَبِيزِنَمِ يَا خُواهَيْمِ زَوْمَنٌ يَكَ مَرَدٌ يَا يَكَنٌ دَرَزَمَانٌ حَالٌ يَا اسْتَقْبَالٌ صَيْغَهُ وَاحِدَهُ مَتَكَلَّمٌ شَرِيكٌ، فَعَلَ نَفْيٌ مَعْلُومٌ الْ
لَا تَضْرِبُ	نَبِيزِنَمِ يَا خُواهَيْمِ زَوْمَنٌ يَكَ مَادُومَرَانٌ يَا دُوزَنَانٌ يَا هَمَرَانَ دَرَزَمَانٌ حَالٌ يَا اسْتَقْبَالٌ صَيْغَهُ جَمِعٌ مَتَكَلَّمٌ الْغَيْرِشَرِيكٌ فَعَلَ نَفْيٌ مَعْلُومٌ الْ

بَابُ اَوَّلٍ صَرْفٌ كَبِيرٌ فَعْلٌ نَفْيٌ مَجْهُولٌ ثَلَاثَيْ مَجْرِدٌ صَحِيحٌ اَزْبَابٌ فَعَلَ يَفْعِلُ

لَا يَضْرِبُ	زَدَهُ نَيْشُودٌ يَا زَدَهُ خُواهَدَشَدَآنٌ يَكَ مَرَدٌ دَرَزَمَانٌ حَالٌ يَا اسْتَقْبَالٌ صَيْغَهُ تَشِيهُ مَذْكُرٌ غَائِبٌ فَعَلَ نَفْيٌ مَجْهُولٌ الْ
لَا يَضْرِبُ يَأْبَانٌ	زَدَهُ نَيْشُونَدٌ يَا زَدَهُ خُواهَنَدَشَدَآنٌ دَوْمَرَانٌ دَرَزَمَانٌ حَالٌ يَا اسْتَقْبَالٌ صَيْغَهُ تَشِيهُ مَذْكُرٌ غَائِبَتِينٌ فَعَلَ نَفْيٌ مَجْهُولٌ الْ
لَا يَضْرِبُ بُونَ	زَدَهُ نَيْشُونَدٌ يَا زَدَهُ خُواهَنَدَشَدَآنٌ هَمَرَانٌ دَرَزَمَانٌ حَالٌ يَا اسْتَقْبَالٌ صَيْغَهُ جَمِعٌ مَذْكُرٌ غَائِبَتِينٌ فَعَلَ نَفْيٌ مَجْهُولٌ الْ
لَا تَضْرِبُ	زَدَهُ نَيْشُودٌ يَا زَدَهُ خُواهَدَشَدَآنٌ يَكَ زَنٌ دَرَزَمَانٌ حَالٌ يَا اسْتَقْبَالٌ صَيْغَهُ وَاحِدَهُ مَوْنَثَهُ غَائِبَهُ، فَعَلَ نَفْيٌ مَجْهُولٌ الْ
لَا تَضْرِبُ يَأْبَانٌ	زَدَهُ نَيْشُونَدٌ يَا زَدَهُ خُواهَنَدَشَدَآنٌ يَكَ زَنٌ دَرَزَمَانٌ حَالٌ يَا اسْتَقْبَالٌ صَيْغَهُ تَشِيهُ مَوْنَثَهُ غَائِبَتِينٌ فَعَلَ نَفْيٌ مَجْهُولٌ الْ
لَا يَضْرِبُ بُونَ	زَدَهُ نَيْشُونَدٌ يَا زَدَهُ خُواهَنَدَشَدَآنٌ هَمَرَانَ دَرَزَمَانَ حَالَ يَا اسْتَقْبَالَ صَيْغَهُ جَمِعٌ مَوْنَثَهُ غَائِبَاتٌ فَعَلَ نَفْيٌ مَجْهُولٌ الْ

لَادْتَضِرَبَ	زده نمی شوی یا زده نخواهی شد آن یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکور مخاطب فعل نفی مجهول ^{الله}
لَادْتَضِرَبَيَانَ	زده نمی شوید یا زده نخواهید شد شما دو مرد ای در زمان حال یا استقبال صیغه شنیمه مذکور مخاطبین فعل نفی مجهول ^{الله}
لَادْتَضِرَبُونَ	زده نمی شوید یا زده نخواهید شد شما همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکور مخاطبین فعل نفی مجهول ^{الله}
لَادْتَضِرَيْنَ	زده نمی شوی یا زده نخواهی شد تو یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکور مخاطب فعل نفی مجهول ^{الله}
لَادْتَضِرَيَانَ	زده نمی شوید یا زده نخواهید شد شما دو زن ای در زمان حال یا استقبال صیغه شنیمه مذکور مخاطبین فعل نفی مجهول ^{الله}
لَادْتَضِرَيْنَ	زده نمی شوید یا زده نخواهید شد شما همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکور مخاطبها فعل نفی مجهول ^{الله}
لَا أَخْرَبَ	زده نمی شویم یا زده نخواهیم شد من یک مرد یا یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد متكلّم مشترک فعل نفی مجهول ^{الله}
لَا أَنْضُرَبَ	زده نمی شویم یا زده نخواهیم شد دو مرد ای همه مردان یا همه زنان در زمان حلیل یا استقبال صیغه جمع متكلّم مع الغیر مشترک ^{الله}

باب اول صرف کپیر فعل نفی معلوم مؤکد بن ناصبه ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یافع

لَكَ يَضْرِبَ	هرگز نخواهد زد آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکور بناصبه کپید شلاقی مجرد ^{الله}
لَكَ يَضْرِبَا	هرگز نخواهند زد آن دو مرد ای در زمان استقبال صیغه شنیمه مذکور غایبین فعل نفی معلوم ^{الله}
لَكَ يَضْرِبُونَ	هرگز نخواهند زد آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکور غایبین فعل نفی معلوم ^{الله}
لَكَ تَضْرِبَ	هرگز نخواهد زد آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مذکور غایبین فعل نفی معلوم ^{الله}
لَكَ تَضْرِبَا	هرگز نخواهند زد آن دو زن ای در زمان استقبال صیغه شنیمه مذکور غایبین فعل نفی معلوم ^{الله}
لَكَ تَضْرِبُونَ	هرگز نخواهند زد آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مذکور غایبات فعل نفی معلوم ^{الله}
لَكَ تَضْرِبَ	هرگز نخواهی زد تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکور مخاطب فعل نفی معلوم ^{الله}
لَكَ تَضْرِبَا	هرگز نخواهید زد شما دو مرد ای در زمان استقبال صیغه شنیمه مذکور مخاطبین فعل نفی معلوم ^{الله}
لَكَ تَضْرِبُونَ	هرگز نخواهید زد شما همه مردان در زمان استقبال صیغه واحد مذکور مخاطبین فعل نفی معلوم ^{الله}
لَكَ تَضْرِبَ	هرگز نخواهید زد شما دو زن ای در زمان استقبال صیغه شنیمه مذکور مخاطب فعل نفی معلوم ^{الله}
لَكَ تَضْرِبَا	هرگز نخواهید زد شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مذکور مخاطبات فعل نفی معلوم ^{الله}
لَكَ أَخْرَبَ	هرگز نخواهیم زدم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متكلّم مشترک فعل نفی معلوم ^{الله}
لَكَ تَضْرِبَ	هرگز نخواهیم زدم دو مرد ای همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متكلّم مع الغیر مشترک فعل نفی معلوم ^{الله}

مشترک فعل نفی معلوم مؤکد بن ناصبه ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یافع

باب اول صرف کبیر فعل نفی مجهول مؤکد بلن ناصیه تا گید ریه شلاقی محمدزاده

فعل یَقِعُلُ

لَنْ تَضَرِّبَ	هرگز زده نخواهد شد آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکور غایب فعل نفی مجهول مؤکد بلن ناصیه از
لَنْ يَضْرِبَا	هرگز زده نخواهد شد آن دو مرد ای در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکور غایبین فعل نفی مجهول از
لَنْ يَضْرِبُوا	هرگز زده نخواهد شد آن همراه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکور غایبین فعل نفی مجهول از
لَنْ تُضَرِّبَ	هرگز زده نخواهد شد آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد موئنه غایبه فعل نفی مجهول از
لَنْ يُضْرِبَا	هرگز زده نخواهد شد آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنیه موئنه غایبین فعل نفی مجهول از
لَنْ يُضْرِبُونَ	هرگز زده نخواهد شد آن همراه زنان در زمان استقبال صیغه جمع موئنه غایبات فعل نفی مجهول از
لَنْ تُضَرِّبَ	هرگز زده نخواهی شد تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکور مخاطب فعل نفی مجهول از
لَنْ تُضَرِّبَا	هرگز زده نخواهید شد شما دو مرد ای در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکور مخاطب فعل نفی مجهول از
لَنْ تُضَرِّبَ	هرگز زده نخواهید شد شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکور مخاطب فعل نفی مجهول از
لَنْ تُضَرِّبِي	هرگز زده نخواهی شد تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد موئنه مخاطبه فعل نفی مجهول از
لَنْ تُضَرِّبَا	هرگز زده نخواهید شد شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنیه مخاطبین فعل ماضی نفی مجهول از
لَنْ تُضَرِّبِي	هرگز زده نخواهید شد شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع موئنه مخاطبات فعل ماضی نفی مجهول از
لَنْ أُضْرِبَ	هرگز زده نخواهیم شد من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه جمع واحد متکلم مشترک فعل نفی مجهول از
لَنْ تُضَرِّبَ	هرگز زده نخواهیم شد ما دو مرد ای یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل نفی مجهول مؤکد بلن ناصیه، شلاقی مجرد، صحیح از باب فعل یَقِعُلُ

باب اول صرف کبیر فعل امر حاضر معلوم بے لام شلاقی مجرد صحیح از باب فعل یَقِعُلُ

اضرب	برن تو یک مرد در زمان استقبال، صیغه واحد مخاطب فعل امر حاضر شلاقی مجرد صحیح از باب فعل یَقِعُلُ
اضربیا	برنید شما دو مرد ای در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکور مخاطبین فعل امر حاضر معلوم از
اضربُوا	برنید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکور مخاطبین فعل امر حاضر معلوم از
اضربِی	برن تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد موئنه مخاطبه فعل امر حاضر معلوم از
اضربیا	برنید شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنیه موئنه مخاطبین فعل امر حاضر معلوم از
اضربِین	برنید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع موئنه مخاطبات فعل امر حاضر معلوم از

امر حاضر معلوم بے لام موکد نیون تاکید ثقیلہ ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُلُ

- | | |
|---|------------------|
| ضرور ضرور بزن تو یک مرد در زمان استقبال صیغہ واحد مذکور مخاطب فعل امر حاضر معلوم از | اِضْهَرِ بَيْنَ |
| ضرور ضرور بزن نید شما دو مردان در زمان استقبال صیغہ تثنیہ مذکور مخاطبین فعل امر حاضر معلوم از | اِضْهَرِ بَيْانَ |
| ضرور ضرور بزن نید شما همه مردان در زمان استقبال صیغہ جمع مذکور مخاطبین فعل امر حاضر معلوم از | اِضْهَرِ بَيْنَ |
| ضرور ضرور بزن تو یک زن در زمان استقبال صیغہ واحده موئشه مخاطبہ فعل امر حاضر معلوم از | اِضْهَرِ بَيْنَ |
| ضرور ضرور بزن نید شما دو زنان در زمان استقبال صیغہ تثنیہ موئش مخاطبین فعل امر حاضر معلوم از | اِضْهَرِ بَيْانَ |
| ضرور ضرور بزن نید شما همه زنان در زمان استقبال صیغہ جمع موئش مخاطبات فعل امر حاضر معلوم از | اِضْهَرِ بَيْنَ |

امر حاضر معلوم بے لام موکد نیون تاکید خفیفہ ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُلُ

- | | |
|---|-----------------|
| ضرور بزن تو یک مرد در زمان استقبال صیغہ واحد مذکور مخاطب فعل امر حاضر معلوم از | اِضْهَرِ بَيْنَ |
| ضرور بزن نید شما همه مردان در زمان استقبال صیغہ جمع مذکور مخاطبین فعل امر حاضر معلوم از | اِضْهَرِ بَيْنَ |
| ضرور بزن تو یک زن در زمان استقبال صیغہ واحده موئشه مخاطبہ فعل امر حاضر معلوم از | اِضْهَرِ بَيْنَ |

امر حاضر مجھول بالام مثلاً مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُلُ

- | | |
|--|----------------|
| باید که زده شوی تو یک مرد در زمان استقبال صیغہ واحد مذکور مخاطب فعل امر حاضر مجھول از | لِتُضَرِّبَ |
| باید که زده شوید شما دو مردان در زمان استقبال صیغہ تثنیہ مذکور مخاطبین فعل امر حاضر مجھول از | لِتُضَرِّبَا |
| باید که زده شوید شما همه مردان در زمان استقبال صیغہ جمع مذکور مخاطبین فعل امر حاضر مجھول از | لِتُضَرِّبُوا |
| باید که زده شوید شوی تو یک زن در زمان استقبال صیغہ واحده موئشه مخاطبہ فعل امر حاضر مجھول از | لِتُضَرِّبِي |
| باید که زده شوید شما دو زنان در زمان استقبال صیغہ جمع موئش مخاطبین فعل امر حاضر مجھول از | لِتُضَرِّبَا |
| باید که زده شوید شما همه زنان در زمان استقبال صیغہ جمع موئش مخاطبات فعل امر حاضر مجھول از | لِتُضَرِّبَنَّ |

امر حاضر مجھول بالام موکد نیون تاکید ثقیلہ ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُلُ

- | | |
|---|---------------|
| باید که ضرور ضرور زده شوی تو یک مرد در زمان استقبال صیغہ واحد مذکور مخاطب فعل امر حاضر مجھول از | لِتُضَرِّبَ |
| باید که ضرور ضرور زده شوید شما دو مردان در زمان استقبال صیغہ واحد مذکور مخاطبین فعل امر حاضر مجھول از | لِتُضَرِّبَا |
| باید که ضرور ضرور زده شوید شما همه مردان در زمان استقبال صیغہ جمع مذکور مخاطبین فعل امر حاضر مجھول از | لِتُضَرِّبُوا |

لِتُضَرِّبَنَّ
لِتُضَرِّبَنَّ
لِتُضَرِّبَنَّ

باید که ضرور ضرور رزده شوی تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مونش مخاطب فعل امر حاضر مجهول ^ا
باید که ضرور ضرور رزده شوید شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنیه مونش مخاطبین فعل امر حاضر مجهول ^ا
باید که ضرور ضرور رزده شوید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مونش مخاطبات فعل امر حاضر مجهول ^ا

امر حاضر مجهول بالام مؤکد بیوں تاکید خفیفه ثلثی مجرد صحیح از باب فعل یفعُلُ

لِتُضَرِّبَنَّ
لِتُضَرِّبَنَّ
لِتُضَرِّبَنَّ

باید که ضرور رزده شوی تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکور مخاطب فعل امر حاضر مجهول ^ا
باید که ضرور رزده شوید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکور مخاطبین فعل امر حاضر مجهول ^ا
باید که ضرور رزده شوی تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مونش مخاطب فعل امر حاضر مجهول ^ا

امر غائب معلوم ثلثی مجرد صحیح از باب فعل یفعُلُ

لِيَضُرِّبَ
لِيَضُرِّبَ
لِيَضُرِّبَ
لِيَضُرِّبَ
لِيَضُرِّبَ
لِيَضُرِّبَ
لِيَضُرِّبَ
لِيَضُرِّبَ
لِيَضُرِّبَ
لِيَضُرِّبَ

باید که بزند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکور غائب فعل امر غائب معلوم ثلثی مجرد ^ا
باید که بزند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکور غائب فعل امر غائب معلوم ^ا
باید که بزند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکور غایبین فعل امر غائب معلوم ^ا
باید که بزند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مونش غایبه فعل امر غائب معلوم ^ا
باید که بزند آن در زمان استقبال صیغه تثنیه مونش غایبین فعل امر غائب معلوم ^ا
باید که بزند آن در زمان استقبال صیغه جمع مونش غایبات فعل امر غائب معلوم ^ا
باید که بزند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مونش غایبات فعل امر غائب معلوم ^ا
باشد که بزند من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متكلم مشترک فعل امر غائب معلوم ^ا
باشد که بزند همه دو مردان یا همه زنان یا همه زرال یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متكلم مع الغیر مشترک فعل امر غائب معلوم ^ا

امر غائب معلوم مؤکد بیوں تاکید ثقیله ثلثی مجرد صحیح از باب فعل یفعُلُ

لِيَضُرِّبَ
لِيَضُرِّبَ
لِيَضُرِّبَ
لِيَضُرِّبَ
لِيَضُرِّبَ
لِيَضُرِّبَ
لِيَضُرِّبَ
لِيَضُرِّبَ

باید که ضرور ضرور بزند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکور غائب فعل امر غائب معلوم ^ا
باید که ضرور ضرور بزند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکور غائب فعل امر غائب معلوم ^ا
باید که ضرور ضرور بزند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکور غائب فعل امر غائب معلوم ^ا
باید که ضرور ضرور بزند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مونش غایبه فعل امر غائب معلوم ^ا
باید که ضرور ضرور بزند آن در زمان استقبال صیغه تثنیه مونش غایبین فعل امر غائب معلوم ^ا

لِيُضَرِّبُ بَيْانٌ
باید که ضرور ضرور بزند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مونث غایبات فعل امر غائب معلوم است
لِيُضَرِّبُ بَيْنَ
باید که ضرور ضرور بزند من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل امر غائب معلوم است
لِيُضَرِّبُ بَيْنَ
باید که ضرور ضرور بزند یا دو مرد یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مشترک مع الغیر فعل امر است

امر غائب معلوم موکد نیوان تاکید خفیفه، ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یافع

لِيُضَرِّبُ بَيْانٌ
باید که ضرور بزند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد نذر غایبات فعل امر غائب معلوم است
لِيُضَرِّبُ بَيْنَ
باید که ضرور بزند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکور غایبات فعل امر غائب معلوم است
لِيُضَرِّبُ بَيْنَ
باید که ضرور بزند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مونث غایبه فعل امر غائب معلوم است
لِيُضَرِّبُ بَيْنَ
باید که ضرور بزند من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل امر غائب معلوم است
لِيُضَرِّبُ بَيْنَ
باید که ضرور بزند یا دو مرد یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل امر است

امر غائب مجہول بالام ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یافع

لِيُضَرِّبُ
باید که زده شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد نذر غایبات فعل امر غائب مجہول بالام ثلاثی مجرد است
لِيُضَرِّبَ مَا
باید که زده شوند آن دو مرد در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکور غایبات فعل امر غائب مجہول است
لِيُضَرِّبَ مَا
باید که زده شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکور غایبات فعل امر غائب مجہول است
لِيُضَرِّبَ مَا
باید که زده شوند آن یک زن در زمان استقبال صیغه تثنیه مونث غایبات فعل امر غائب مجہول است
لِيُضَرِّبَ مَا
باید که زده شوند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنیه مونث غایبات فعل امر غائب مجہول است
لِيُضَرِّبَ مَا
باید که زده شوند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مونث غایبات فعل امر غائب مجہول است
لِيُضَرِّبَ مَا
باید که زده شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل امر غائب مجہول است
لِيُضَرِّبَ مَا
باید که زده شویم یا دو مرد یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل امر غائب است

امر غائب مجہول بالام موکد یا نون تاکید تعییله ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یافع

لِيُضَرِّبُ بَيْانٌ
باید که ضرور ضرور زده شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد نذر غایبات فعل امر غائب مجہول بالام است
لِيُضَرِّبُ بَيْانٌ
باید که ضرور ضرور زده شوند آن دو مرد در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکور غایبات فعل امر غائب مجہول است
لِيُضَرِّبُ بَيْانٌ
باید که ضرور ضرور زده شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکور غایبات فعل امر غائب مجہول است

باید که ضرور ضرور زده شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مونش غایب فعل امر غائب مجهول بالام موكد الم
 لِتَضْرِبَنَ
 باید که ضرور ضرور زده شوند آن دوزنان در زمان استقبال صیغه تثنیه مونش غایبین فعل امر غائب مجهول ^{الله}
 لِتَضْرِبَانَ
 باید که ضرور ضرور زده شوند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مونش غایبات فعل امر غائب مجهول ^{الله}
 لِأَضْرِبَنَ
 باید که ضرور ضرور زده شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل امر غائب مجهول ^{الله}
 لِأَضْرِبَنَ
 باید که ضرور ضرور زده شویم ما در دار یا همه دران یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک ^{الله}

امر غائب مجهول بالام موكد بانون تاکید خقيقه ثلاثي مجرد صحیح از باب فعل یفعل

باید که ضرور زده شوند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکور غایب فعل امر غائب مجهول بالام موكد بانون تاکید خقيقه الم
 لِتَضْرِبَنَ
 باید که ضرور زده شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکور غایبین فعل امر غائب مجهول ^{الله}
 لِتَضْرِبَنَ
 باید که ضرور زده شوند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مونش غایب فعل امر غائب مجهول ^{الله}
 لِأَضْرِبَنَ
 باید که ضرور زده شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل امر غائب مجهول ^{الله}
 لِأَضْرِبَنَ
 باید که ضرور زده شویم ما در دار یا همه دران یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل المزد ^{الله}

نهی حاضر معلوم ثلاثي مجرد صحیح از باب فعل یفعل

من تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکور مخاطب فعل نهی حاضر معلوم ثلاثي مجرد صحیح از باب فعل یفعل ^{الله}
 لَأَتَضْرِبَنَ
 من نبید شما در مردان در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکور مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم الم
 لَأَتَضْرِبَنَ
 من نبید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکور مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم الم
 لَأَتَضْرِبَنَ
 من تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مونش مخاطبه فعل نهی حاضر معلوم الم
 لَأَتَضْرِبَنَ
 من نبید شما در زمان در زمان استقبال صیغه تثنیه مونش مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم الم
 لَأَتَضْرِبَنَ
 من نبید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مونش مخاطبات فعل نهی حاضر معلوم الم

نهی حاضر معلوم موكد بانون تاکید شقیله ثلاثي مجرد صحیح از باب فعل یفعل

هرگز هرگز من تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکور مخاطب فعل نهی حاضر معلوم الم
 لَأَتَضْرِبَنَ
 هرگز هرگز من نبید شما در مردان در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکور مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم الم
 لَأَتَضْرِبَنَ
 هرگز هرگز من نبید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکور مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم الم

هَرَكَزْ هَرَكَزْ مَزْنْ تُوكِيْكْ زَنْ دَرَزِيَّانْ أَسْتَقْبَالْ صَبِيْعَةْ وَاحِدَهْ مَوْنَشَهْ مَخَاطِبَهْ فَعَلْ نَهِيْ حَاضِرْ مَعْلُومْ مُوكَدْ بَغْوَنْ تَاكِيدْ لِقَبِيلَهْ لَا تَضَرِّيْ بَيْنْ
هَرَكَزْ هَرَكَزْ مَزْنْ بَدَشَمَا دَوْزِنَاهْ دَرَزِيَّانْ أَسْتَقْبَالْ صَبِيْعَةْ تَيْبِيزْ مَوْنَشَهْ مَخَاطِبَيْنْ فَعَلْ نَهِيْ حَاضِرْ مَعْلُومْ لِهْ لَا تَضَرِّيْ بَيْانْ
هَرَكَزْ هَرَكَزْ مَزْنْ بَدَشَمَا بَهْزِنَاهْ دَرَزِيَّانْ أَسْتَقْبَالْ صَبِيْعَةْ جَمِيعْ مَوْنَشَهْ مَخَاطِبَاتْ فَعَلْ نَهِيْ حَاضِرْ مَعْلُومْ لِهْ لَا تَضَرِّيْ بَيْانْ

نهی حاضر معلوم موکد بنون تا کید خفیفه ثلاثی مجرد صحح از باب فعل بقیع

لَا تَضْرِبُنَّ
لَا تَضْرِبُنَّ
لَا تَضْرِبُنَّ

نهی حاضر مجھوں تلاشی مجرد صیحہ ازیاب فَعَلَ يَفْعِلُ

لَا تُنْضَرِبْ	زدہ مشوتویک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکور مخاطب فعل نہی حاضر مجہول المخ
لَا تُنْضَرِبَا	زدہ مشوید شماد و مرداں در زمان استقبال صیغه تثنیہ مذکور مخاطبین فعل نہی حاضر مجہول المخ
لَا تُنْضَرِبُوا	زدہ مشوید شما ہمہ مرداں در زمان استقبال صیغہ جمع مذکور مخاطبین فعل نہی حاضر مجہول المخ
لَا تُنْضَرِبِي	زدہ مشوتویک زن در زمان استقبال صیغہ واحدہ مؤنثہ مخاطبہ فعل نہی حاضر مجہول المخ
لَا تُنْضَرِبَا	زدہ مشوید شماد وزنان در زمان استقبال صیغہ تثنیہ مؤنث مخاطبین فعل نہی حاضر معلوم المخ
لَا تُنْضَرِبُينَ	زدہ مشوید شما ہمہ زنان در زمان استقبال صیغہ جمع مؤنث مخالبات فعل نہی حاضر معلوم المخ

نهی حاضر مجہول موکد نبون تاکید تقلیلہ ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُلُ

لَا تُفْتَرِّبَتْ	هُرَّگَزْ هُرَّگَزْ زَدَهْ مُشَوْتُوْيِكْ مَرَدَهْ زَمَانْ اَسْتَقْبَالْ صَيْغَهْ وَاحِدَهْ مَذَكَرْ مُخَاطِبْ فَعَلْ نَهِيْ حَاضِرْ مُجَهُولْ اَنْ
لَا تُفْتَرِّبَاتْ	هُرَّگَزْ هُرَّگَزْ زَدَهْ مُشَوْيِدْ شَمَادَهْ مَرَدَهْ زَمَانْ اَسْتَقْبَالْ صَيْغَهْ تَسْتِيْهْ مَذَكَرْ مُخَاطِبَيْنْ فَعَلْ نَهِيْ حَاضِرْ مُجَهُولْ اَنْ
لَا تُفْتَرِّبَتْ	هُرَّگَزْ هُرَّگَزْ زَدَهْ مُشَوْيِدْ شَمَادَهْ مَرَدَهْ زَمَانْ اَسْتَقْبَالْ صَيْغَهْ جَمْعْ مَذَكَرْ مُخَاطِبَيْنْ فَعَلْ نَهِيْ حَاضِرْ مُجَهُولْ اَنْ
لَا تُفْتَرِّبَاتْ	هُرَّگَزْ هُرَّگَزْ زَدَهْ مُشَوْيِدْ شَمَادَهْ مَرَدَهْ زَمَانْ اَسْتَقْبَالْ صَيْغَهْ جَمْعْ مَوْنَثَهْ مُخَاطِبَيْنْ فَعَلْ نَهِيْ حَاضِرْ مُجَهُولْ اَنْ
لَا تُفْتَرِّبَاتْ	هُرَّگَزْ هُرَّگَزْ زَدَهْ مُشَوْيِدْ شَمَادَهْ مَرَدَهْ زَمَانْ اَسْتَقْبَالْ صَيْغَهْ جَمْعْ مَوْنَثَهْ مُخَاطِبَيْنْ فَعَلْ نَهِيْ حَاضِرْ مُجَهُولْ اَنْ
لَا تُفْتَرِّبَاتْ	هُرَّگَزْ هُرَّگَزْ زَدَهْ مُشَوْيِدْ شَمَادَهْ مَرَدَهْ زَمَانْ اَسْتَقْبَالْ صَيْغَهْ جَمْعْ مَوْنَثَهْ مُخَاطِبَاتْ فَعَلْ نَهِيْ حَاضِرْ مُجَهُولْ اَنْ

نهی حاضر مجهول موکد بنون تاکید خفیفه ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُلُ

لَا تُضْرِبُنَّ هرگز زده مشتو تویک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکور غما طب فعل نهی حاضر مجهول موکد بنون تاکید خفیفه الـ
 لَا تُضْرِبُنَّ هرگز زده مشوی دشمنا همراه در زمان استقبال صیغه جمع مذکور غما طبین فعل نهی حاضر مجهول الـ
 لَا تُضْرِبُنَّ هرگز زده مشتو تویک زن در زمان استقبال صیغه واحد مذکور غما طبیه فعل نهی حاضر مجهول الـ

نهی غائب معلوم ثلاثی مجرد، صحیح از باب فعل یَفْعُلُ

لَا يَصْرِيبُ نزند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکور غائب فعل نهی غائب معلوم ثلاثی مجرد الـ
 لَا يَصْرِيبَا نزند آن دو مرد را در زمان استقبال صیغه شنیده مذکور غایبین فعل نهی غائب معلوم الـ
 لَا يَصْرِيبُوا نزند آن همه مرد را در زمان استقبال صیغه جمع مذکور غایبین فعل نهی غائب معلوم الـ
 لَا تَصْرِيبُ نزند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مذکور غایبہ فعل نهی غائب معلوم الـ
 لَا تَصْرِيبَا نزند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه شنیده مذکور غایبین فعل نهی غائب معلوم الـ
 لَا يَصْرِيبُ نزند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مذکور غایبات فعل نهی غائب معلوم الـ
 لَا أَصْرِيبُ نز نم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مذکور متشکل مشترک فعل نهی متشکل معلوم الـ
 لَا نَفْعِبُ نز نیم ما دو مرد را یا همه زنان یا همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکور متشکل من غیر مشترک فعل نهی متشکل معلوم الـ

نهی غائب معلوم موکد بانوں تاکید ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُلُ

لَا يَضْرِبُنَّ هرگز نزند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکور غائب فعل نهی غائب معلوم موکد بانوں تاکید ثقیله الـ
 لَا يَضْرِبُنَّ هرگز نزند آن دو مرد را در زمان استقبال صیغه شنیده مذکور غایبین فعل نهی غائب معلوم الـ
 لَا يَضْرِبُنَّ هرگز نزند آن همه مرد را در زمان استقبال صیغه جمع مذکور غایبین فعل نهی غائب معلوم الـ
 لَا تَضْرِبُنَّ هرگز نزند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مذکور غایبہ فعل نهی غائب معلوم الـ
 لَا تَضْرِبُنَّ هرگز نزند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه شنیده مذکور غایبین فعل نهی غائب معلوم الـ
 لَا يَضْرِبُنَّ هرگز نزند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مذکور غایبات فعل نهی غائب معلوم الـ
 لَا أَصْرِيبُنَّ هرگز نز نم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مذکور متشکل مشترک فعل نهی غائب معلوم الـ
 لَا نَفْعِبُنَّ هرگز نز نیم ما دو مرد را یا همه زنان یا همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکور متشکل من غیر مشترک فعل نهی غائب معلوم الـ

نهی غائب معلوم مؤکد بآن تا کید خفیفه ثلائی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُلُ

لَا يَضْرِبُ بَنَّ	هرگز نه زند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد نه که غائب فعل نهی غائب معلوم مؤکد بآن تا کید خفیفه از
لَا يَضْرِبُ بَنَّ	هرگز نه زند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع نه که غایبین فعل نهی غائب معلوم از
لَا تَضْرِبُ بَنَّ	هرگز نه زند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل نهی غائب معلوم از
لَا أَضْرِبُ بَنَّ	هرگز نه زنم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متتكلم مشترک فعل نهی متتكلم از
لَا تَضْرِبُ بَنَّ	هرگز نه شویم مادو مردان یادو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متتكلم مع الغیر فعل نهی متتكلم از

نهی غائب مجهول ثلائی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُلُ

لَا يُضْرِبُ	زده نه شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد نه که غائب فعل نهی غائب مجهول ثلائی مجرد از
لَا يُضْرِبَ	زده نه شوند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنیه نه که غایبین فعل نهی غائب مجهول از
لَا يُضْرِبُوا	زده نه شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع نه که غایبین فعل نهی غائب مجهول از
لَا تَضْرِبُ	زده نه شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل نهی غائب مجهول از
لَا تَضْرِبَ	زده نه شوند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنیه مؤنث غایبین فعل نهی غائب مجهول از
لَا تَضْرِبُ	زده نه شوند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غایبات فعل نهی غائب مجهول از
لَا أَضْرِبُ	زده نشوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متتكلم مشترک فعل نهی متتكلم از
لَا تَضْرِبُ	زده نشوبیم مادو مردان یادو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متتكلم مع الغیر مشترک فعل نهی متتكلم از

نهی غائب مجهول مؤکد بآن تا کید ثقیله ثلائی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُلُ

لَا يُضْرِبَ	هرگز هرگز زده نه شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد نه که غائب فعل نهی غائب مجهول مؤکد بآن تا کید ثقیله از
لَا يُضْرِبَانَ	هرگز هرگز زده نه شوند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنیه نه که غایبین فعل نهی غائب مجهول از
لَا يُضْرِبُونَ	هرگز هرگز زده نه شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع نه که غایبین فعل نهی غائب مجهول از
لَا تَضْرِبُ	هرگز هرگز زده نه شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل نهی غائب مجهول از
لَا تَضْرِبَ	هرگز هرگز زده نه شوند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنیه مؤنث غایبین فعل نهی غائب مجهول از
لَا تَضْرِبَانَ	هرگز هرگز زده نه شوند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غایبات فعل نهی غائب مجهول از

لَا يُضْرِبَنَّ هرگز هرگز زده نه شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم الم

لَا يُضْرِبَنَّ هرگز هرگز زده نه شویم ماد و مردان یاد و زنان یا بهمه مردان یا بهمه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک الم

نهی غائب مجهول موکد بانون تاکید خفیفه ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُلُ

لَا يُضْرِبَنَّ هرگز زده نه شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد نه که غائب فعل نهی غائب مجهول موکد بانون تاکید خفیفه الم

لَا يُضْرِبَنَّ هرگز زده نه شوند آن بهمه مردان در زمان استقبال صیغه جمع نه که غائبین فعل نهی غائب مجهول الم

لَا يُضْرِبَنَّ هرگز زده نه شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد موئشه غایب فعل نهی غائب مجهول الم

لَا يُضْرِبَنَّ هرگز زده نه شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم مجهول الم

لَا يُضْرِبَنَّ هرگز زده نه شویم ماد و مردان یاد و زنان یا بهمه مردان یا بهمه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک الم

اسم ظرف ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُلُ

مضارب یک جایا یک وقت زدن صیغه واحد اسم ظرف ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُلُ

مقویان دو جایا دو وقت زدن صیغه تثنیه اسم ظرف ثلاثی مجرد الم

مضارب همه جایا همه وقت زدن صیغه جمع مكسر اسم ظرف ثلاثی مجرد الم

مضارب یک جایا یک وقت انگز زدن صیغه واحد مصغر اسم ظرف ثلاثی مجرد الم

صرف کبیر اسم آله صغری ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُلُ

مضارب یک آله زدن صیغه واحد اسم صغری ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُلُ

مقویان دو آله زدن صیغه تثنیه اسم آله صغری ثلاثی مجرد الم

مضارب همه آلات زدن صیغه جمع مكسر اسم آله صغری ثلاثی مجرد الم

مضارب یک آله انگز زدن صیغه واحد مصغر اسم آله صغری ثلاثی مجرد الم

اسم آله وسطی ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُلُ

مضارب یک آله زدن صیغه واحد اسم آله وسطی ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُلُ

مقویان دو آله زدن صیغه تثنیه اسم وسطی ثلاثی مجرد الم

همه آلات زدن، صیغه جمع مکسر اسم آله و سلطی ثلثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعُلُ
یک آله اندک زدن صیغه واحد مصغر اسم آله و سلطی، ثلثی مجرد الخ " " مُضَارِّبٌ مُضَيْوَبَةٌ

اسم آله کبریٰ ثلثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعُلُ

یک آله زدن صیغه واحد اسم آله کبریٰ، ثلثی مجرد، صحیح از باب الخ " " مُضَرَّبٌ مُضَرَّابَانِ مُضَارِّبٌ مُضَارِّبَتِ " " دو آله زدن صیغه تثنیه اسم آله کبریٰ لے ثلثی مجرد، صحیح از باب الخ " " مُضَارِّبٌ مُضَارِّبَتِ " " همه آلات زدن صیغه جمع مکسر اسم آله کبریٰ ثلثی مجرد الخ " " مُضَارِّبٌ مُضَارِّبَتِ " " یک آله اندک زدن صیغه واحد مصغر اسم آله کبریٰ ثلثی مجرد " " مُضَارِّبٌ مُضَارِّبَتِ " " آسم تفضیل المذکور ثلثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعُلُ

یک مرد بسیار زنده صیغه واحد مذکور اسم تفضیل ثلثی مجرد الخ " " آضَرَبٌ آضَرَبَانِ آضَرَبَوْنَ آضَرَبَتِ " " دو مرد ان بسیار زنده گان صیغه تثنیه مذکور اسم تفضیل ثلثی مجرد الخ " " آضَرَبَتِ " " همه مردان بسیار زنده گان صیغه جمع مذکور سالم اسم تفضیل ثلثی مجرد " " آضَرَبَتِ " " همه مردان بسیار زنده گان صیغه جمع مذکور مکسر اسم تفضیل ثلثی مجرد " " آضَرَبَتِ " " یک مرد کم پیشتر ک زنده صیغه واحد مذکور مصغر اسم تفضیل ثلثی مجرد " " آضَرَبَتِ " " آسم تفضیل المؤنث ثلثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعُلُ

یک زن بسیار زنده صیغه واحد مؤنثه اسم تفضیل ثلثی مجرد " " ضُرُبٌ ضُرُبَانِ ضُرُبَیَاتِ ضُرُبَتِ " " دو زنان بسیار زنده گان صیغه تثنیه مؤنثه اسم تفضیل ثلثی مجرد الخ " " ضُرُبَیَاتِ ضُرُبَتِ " " همه زنان بسیار زنده گان صیغه جمع مؤنث سالم اسم تفضیل الخ " " ضُرُبَتِ " " همه زنان بسیار زنده گان صیغه جمع مؤنث مکسر اسم تفضیل الخ " " ضُرُبَتِ " " یک زن بسیار زنده صیغه واحد مؤنثه مصغر اسم تفضیل الخ " " ضُرُبَتِ " " فعل التمجيد ثلثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعُلُ

چه خوش زد آن یک مرد در زمان گذشتہ صیغه واحد مذکور غائب الخ " " مَا أَضْرَبَهُ " " آضَرَبَ بِهِ آضَرَبَتِ " " چه خوش زد آن یک مرد در زمان گذشتہ صیغه واحد مذکور غائب الخ " " آضَرَبَتِ " " چه خوش زد آن یک مرد در زمان گذشتہ صیغه واحد مذکور غائب الخ " " وَضَرَبَهُ

فَوَاعِدْ بِجَلِيلِهِ مُحَمَّدْ "بَارِشَادِ الْصَّرَفْ" بِرَاءَ طَلَابِ تَوَامَّةِ

فرق در میان همزة و الف: ۱- الف همیشه ساکن بے ضغط زبان برآید چوں ماواکا و آنکه حرکت قبول نمیکند و یا ساکن با ضغط زبان برآید، اگرچه بعورت الف نوشته شود چنانچه در المد و اقرء همزة اند و لیکن بعض مردمان الف گویند، این مجاز است حرکت در لغت جنبش را گویند و در اصطلاح زیر، زبر پیش را گویند، چرا که وقت تلفظ حرف متحرك لب انسان در حرکت می‌ایند اعراب در لغت ظاہر کردن را گویند و در اصطلاح آن حرکت که در آخر مغرب آید از سبب خول عامل، فرق در میان اعراب حرکت: ۲- اعراب خاص حرکت که در مغرب آید، حرکت عام چه در آخر باشد یا در اول غیره، همچنین رفع، نصب، بجز، آن حرکات که در آخر مغرب آید، خاص است و فتح، ضم، کسر، عام است بنی یا مغرب را آید در آخر باشد چه در اول چه در وسط، و بعض فتح و کسر و ضم خاص کرد که برآخر مبني آید و بعض استعمال بجمله یکدیگر آرزوی عامل در لغت کارکنده را گویند و در اصطلاح ما به رفع و نصب و بجز و بجزم، قانون در لغت مسطر کتاب را گویند و در اصطلاح قاعدة کلیه که شامل باشد بهم جزئیات خود را فرق میان منصرف و غیر منصرف منصرف آنکه هر سه اعراب و تنوین قبول کند، چون زید، جاء، زید و دایمت زید و مدرست بزید و غیر منصرف آنکه هر سه اعراب و تنوین را قبول نکند چوں ضمایر و در اصطلاح آنکه در سبب از اسباب منع صرف در دبود، او را منع صرف هم گویند،

علم در لغت دانسته شده را گویند، پونک فعل معلوم را فاعل معلوم باشد، از این سبب فعل معلوم گویند و در اصطلاح آن فعل کارنا د فعل بسوی کنند و حقیقی باشد چنانچه ضرب زید و مجہول در لغت گم کرد، باشد را گویند و در اصطلاح فعل مجہول آنکه نسبت فعل بسوی فاعل یعنی کنند و کارنا باشد، یا که بسوی مفعول فعل باشد چوں ضرب زید یعنی ضرب بر زید واقع شده است باقی کنند گم است، این چونکه فاعل او گم است، مجہول گم کرد، فاعل.

ضییر در لغت لازم پوشیده را گویند، چونکه ضمیر بجا نه اسکم ظاہر ضمیر داشتند، گویا که اسکم را پذیرشیده کردند، از این سبب مضمیر را کنایه گویند و ضمیر در اصطلاح آن که بجمله غائب، مخاطب و متنکلم گویند،

بدانکه فعل حدث است ادراهمدث یعنی پیدا کننده باید این پس کننده اور فاعل گویند، پس اوند که باشد یا موقت و هر یکی مفرد باشد یا مشتهر یا جمع و هر کیه غائب یا مخاطب یا متنکلم باشد، این فاعل هر ده شدند چهار ساقط شدند باقی چهارده مانندند، پس گاهیه فاعل که اسکم ظاہر باشد چوں ضرب زید گاهیه ضمیر بارز باشد چوں ضربیت که ضرب فعل است تفائل ضمیر بارز و گاهیه ضمیر مستتر پوشیده باشد چوں زید ضرب فاعل ضمیر مستتر که هواست، که می گرد بسوی زید،

فرق در میان اسکم فاعل و فاعل فعل یا ضمیر فاعل، اسکم ضمیر آنکه مشتق باشد چوں ضایریت فاعل و ضمیر فاعل همیشه جامد یا ضمیر باشد که قیام نسبت فعل بدال باشد چوں ضرب زید و ضربیت +

تَعْبِرَتْ يَسِيرٌ وَلَا تُعَسِّرْ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ضرب را از ضرب بایانا کردند ضرب با اسم مصدر بود، چون خواستند، که صیغه واحد مذکور غائب فعل پاسخ معلوم بنا کنند، حرف اول را برحال خود گذاشتند تا نی رافتح داده، تنوین تملک شده علامت آمیخت را حذف کرده، آخرش بمنی برفتح ساختند تا از ضرب بایا، ضرب شد، ضرب بایا از ضرب بایا کردند، هر بیت صیغه واحد مذکور غائب فعل پاسخ معلوم بود، چون خواستند، که صیغه تثنیه مذکور غایبین بنا کردند الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل در آخرش در آوردن، تا از ضرب، ضرب باشد، ضرب بایا از ضرب بایا کردند، واوساکن علامت جمع مذکرو ضمیر فاعل بضمہ ما قبل در آخرش آوردند تا از ضرب، ضرب بایا است، ضرب بایا از ضرب بایا کردند، ضرب بایا صیغه واحد مذکور غائب بود چون خواستند، که صیغه واحده موئشه غایبیه بنا کنند تا ساکنه محض علامت تثنیت در آخرش آوردند، تا از ضرب، ضرب بایا از ضرب بایا کردند الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل بفتحه ما قبل در آخرش در آوردن تا از ضرب بایا

له قوله ضرب را از ضرب بایا کردند الا اختلاف است در میان بصریین و کوفیین، بصریون می گویند، که مصدر اصل است و فعل فرع زیرا که معنی لغوی مصدر جایه صادر شدن است، و ای منتهی به مصدر وقتی صادر وقتی صادر می آید که ازان است تقاضی کرده آید ماسوئه ای دلیل، اول و بجزیان کرده اند و کوفیان می گویند، که فعل اصل است و مصدر فرع زیرا که اصالت فعل در تعالی مسلم است، پس در است تقاضی نیز فعل را اصل گفتن لازم آمد، تا پریک از اصل و فرع شے واحد گردد، بصریون دفعه می کنند، و ای لزوم را سلم فی دارند، بنا بری دیگر تبعید تبعد آیدند تبعید در تعالی فرع آیدند و در است تقاضی فرع می شوند، بدک بالاتفاق هر چهار صیغه از پاسخ خود بمنی اند، پس ضروریست که هر چهار اصل شدراز جهت از جهت دیگر نیز اصل شود، پس تطبیق مذہبین برای قرار یافت، که مصدر فرع فعل است در تعالی و اصل دی است در است تقاضی فعل و لہذا مصنف گفت است که ضرب را از ضرب بایا کردند

له قوله تنوین تملک لا بقید تملک احتراز کرد از باقی تنوینات و آن تنوین ترم است که در آخر فعل آید، کقول الشاعر (نصر عز) فضول ان اصیبت القدر اصابن، که در اصل لقتا اصاب بود، و تنوین چون سپر که معنی آن اسکت سکوت تاما است، و تنوین عوض، چنانچه در لفظ یومی میشند و حینند که در اصل یوما خاکان کذا او حین ادا کان کذا بود، اعنی ای تنوین جمله کان کذا است که ایست که مفاف ایه اذا شده است و تنوین تعابی که در مسلمات عوض نون مسلمین آمد است، و تنوین تملک از ایی جهت گویند که معنی تملک قادر شدن است و تنوین تعابی تملک داخل می شود، سربر بی یا اشد، پس گویا که اکس امل را قادری کند بر خود و عالم قدرت یا بد بر عمل کردن در ای اکم سربر تملک.

له قوله ضرب بایا شد سعال چنانچه در ضرب بایا قبل از الف بیم زیاده کردند، تاضویت و قته کرد شد اشباع کرده شود با تثییر خود ملتبس نشود، هم چنین با ایستی که قبل از الف ضرب بایز بیم آوردندی ادتا او احدهش و قته که اشبدع کرده شود ملتبس نشود.

جواب: در صیغه غیر غلط اشباع همان نیست. پس حاجت میم در ضرب بایان نمایند و ریا که خوف المهاکر، نمانده

له معنی علامت تاییث را بقید معرف دفع کرد، و هم فاعل بودن تا ساکن بایان شد فعل سوال: چون تا ضرب بایت علامت تاییث است باید که مانند تاییث ضاربه میه متوجه باشد.

جواب: تاییث که علامت تاییث است، در آخر اکم متوجه بود، و در فعل ساکن، زیرا که فعل دال است بردشت وزیان و نسبت الی فاعل با وجود ای سامور در فعل نوع ثقل است در معنی، و آن ثقل مقصوق است خفت لفظی راه، بخلاف اکم که در معنی آن زیان و نسبت الی فاعل با خود نیست پس ثقل معنی که مقصوق خفت لفظی است، در دیگر پیدا نشده است که بمحاظ آن تا در ساکن کرده شود، لہذا در فعل ساکن کردند، و در اکم متوجه.

ـ قانون: هر تاییث در فعل همیشه ساکن و در اکم همیشه متوجه باشد و عکس ادعا که از قانون شاه جمالی است.

ضَرَبَتَا شَدَّ، ضَرَبَنَ رَازَضَرَبَتْ بِنَا كَرْدَنَهُ نُونَ مفتوح علامت جمع مؤنث ضمير فاعل در آخرش در آوردن تاز ضربت، ضربت شد، پس اجتماع دو علامت تانیت شد ایں چنین مشکله بود، لہذا تا تے وحدت را حذف کرد، ماقبل راساکن کردند، تا که لازم نیاید توالي اربع حرکات، تاز ضربت، ضربت شد
قانون: اجتماع دو علامت تانیت در فعل مطلقاً منوع است اور اسم وقت که از یک چنین باشد، قانون: اجتماع اربع حرکات متواالیات در یکت کلمه و حکم و مفعول منوع است،
ضربت را از ضربت بنادردند تا تے مفتوح علامت واحدند کر مخاطب ضمير فاعل بسکون ماقبل در آخرش در آوردن تاز ضربت، ضربت شد ضربت شد را از ضربت بنادردند الف علامت تانیه ضمير فاعل در آخرش در آورده، همیم مفتوحه، بهمراه ماقبل در میان تا، والف آوردن تاز ضربت، ضربت شد

له قوله ضربت شد اگر گفت شود که توالي اربع حرکات منوع است، چنانچه مصنف قریباً ذکر خواهد کرد، پس پژوهیں جائی سیخ از حذف یا سکون اختیار نکردند، معمول لازم نیاید، جواب ایں که زالم اربع حرکات اصلی است، و این جا حرکت تار عارضی است که بخلاف الف آمده است که او تقاضاً انتقاماً ماقبل خود می کند و حرکت عارضی در حکم سکون است، پس توالي اربع حرکات اصلی نگردید، سوال: اگر حرکت تار در حکم سکون است، والف هماناً ساکن باشد، پس اجتماع ساکنین شد پس چنانچه از حذف یا تحریک اینها اعتیار نکند، تا اجتماع ساکنین رفع شود، جواب: اجتماع ساکنین که ناجائز است برا داد و سکون هر دو ظاهری است، و ایں جائی سکون تار مکنی است، چرا که بظاهر حعرب است، لہذا معمول نکر لازم نیاید^{۱۷}
له قوله تار لازم نگاید سوال: علیت نیز توالي اربع حرکات شد، والا باید که ضربت نیز بر عال ماند که ترا و ازان مشکله نیست.
جواب: علیت در اصل علاوه بر بود، الف برای تخفیف حذف کردند، پس آن الف، بعد از حذف نیز مطوفاً است لہذا توالي اربع حرکات لازم نیاید، زیراً ال کالف ساکن است، اگر گفت شود، چنانچه درین جایست باقیار کردن عذوف معمول لازم نیاید، ضربت نیز تامد و ذرا غبیار کرده معمول رفع گردد، گریم الف در علیت برای تخفیف حذف کردند، پس اعتیار کردن آن بعيد نیست، بخلاف تایت تانیت ساکن که آن عذوف شده است، بسب اجتماع دو علامت تانیت پس بر تقدیر اعتیار آن مشکله لازم خواهد آمد، لہذا آدم سکون خارکه چنانچه در آخر رده شده است،
له قوله مطلقاً لازم را از مطلقاً تیم علامت تانیت است، یعنی متعدد الجنس باشد یا مختلف الجنس اجتماع هر دو در فعل منوع است مثل مغلق این چون ضربت و مثل متعدد الجنس در فعل دشده است^{۱۸}

له قوله از یک جنس لازماً احتراز است از متفقه الجنس، که اجتماع آن در اسم منوع بست، مثل متعدد الجنس چون ضاربیات و منتفع الجنس چون مثوبیات، زیراً که یا مبدل از الف ضربی است که غیر جنس تا است^{۱۹}

له قوله حکم فی المیت دوکه را بسب کل اتصال حکم یک کل واده باشند، پس نون ضربت را که خود اتصال شخصی هم دارد و معنی نیز، ازین جهت هر دور حکم یک کلمه واده شود^{۲۰}

له قوله مفتوح بضریه ماقبل سوال: پا در و ان الف سیخ شیخ میشود پس آورون سیم میان تار والف پدر فائدہ دارده جواب: اگر هم فی آورون می گرد و میخواسته با واحد خود، وقتی زور واحد اشماع کرده شود، چنانچه در قول شاعر فانک ضامن بالدرزی حق، توقی کی نفس ماضیت است، پس اکنون اگر میان الف و تار و همیما فائمه شو و میغایمه شیخ هم باشد اگر هم ن باشد میغایمه، والف اشماع باشند اما میغایمه ووجه نیادردن حرف دیگر میان تار والف را میت افلاطاً است^{۲۱} تانیت شنیر اکم و شنیر فعل بر یک مفهنه اند، و مفتوح نوون نیز از جملت الفاظ است که از حکمت باشند، اگر هم مفتوح بودن ماقبل خود می خواهد، و بجهت مضموم بودن ماقبل هم ایم است که هم حرف شفوي است و هم شفوي است داد او نیز شفوي باشد، لہذا ماقبل او نیز مفتوح و دلیل برای که ضریه شفوي است ایم است که داد بالاتفاق شفوي است داد مرکبی، است از ضمیمین، اگر کل شفوي باشد، جزو این نیز شفوي باشد، پس ازین ظاهر شد که ضریه نیز شفوي است طریقه معلوم نوون مخرج حروف این است که هر حرف که مخرج او معلوم کردنی است اگر زراساکن کند، و در ماقبل آن همراه مفتوح بیارند، پس از آن، ام معلوم سه شود که احاطی است دلام و سلی و هم شفوي^{۲۲}

عه مثل حقیقت یک کلمه مخصوص و نیز مخصوص پس دخوتیه و نیز مخصوص بخواند شد،
عه مثل حکما یک کلمه هر چیز که در حقیقت ن بدل کلمه علامت جمع مؤنث و ضمير فاعل است پس ضربت نخواند شود^{۲۳}

ضروریت را از ضروریت بنادر کردند، و او ساکن علامت جمع مذکور و ضمیر فاعل در آخرش در آورده میم مضمونه بضمہ ما قبل میان تار و دار آورده و از حذف گردد میم را ساکن کردند تا از ضروریت، ضروریت شد ضروریت بنادر کردند
قانون: هر دفعے که واقع شود در آخر اسم غیر متنکن ما قبلش مضموم آن و از حذف کنند و جو با، مگر او هو،
ضروریت را از ضروریت بنادر کردند فتح تار را بکسره بدل کردند تا از ضروریت، ضروریت شد ضروریت بنادر کردند
الف علامت شنیده و ضمیر فاعل پغتھر ما قبل در آخرش در آوردن میم مفتون شد را بضمہ ما قبل میان تار والف
در آوردن، تا از ضروریت ضروریت شد، ضروریت را از ضروریت بنادر نون مفتوح علامت جمع
موزن و ضمیر فاعل در آخرش در آورده میم ساکن بضمہ ما قبل میان تار و نون در آورده میم را بسبب
قرب خرج نون کرده، نون را در نون ادغام کردند

له قوله میم منموده اما اگر گفته شود که صیغه جمع باوردن داد ساکن تمام می شودند با اخذ خود بوقت اشاع طبیس می شود، پس چرا میم میان تار و دار
در آوردن، گویی که برای تابع اصل ای شنیده، زیرا که شنیده برای جمع اصل است اما مضموم بودن میم پس برای تابع
ما قبل میم، پس برای تابع اقسامی ایم، کما مرافق انشیته ۱۳
له قوله غیر متنکن ای ای میز زیرا که عالی را قدرت عمل کردن برای فی و دهد، کما مرافق انشیته المعرف باشکن فی بناء ضرب سوال: ای
تابعه در ضروریت مجموع اهمان وقت جاری شد که ضروریت می باشد در ضروریت و مفهوم و چیزی باشد خواه بجازی و اینجا آیم است بجاز از زیرا که
میم در اکثر جمله علامت ایم است می باشد در ضروریت و مفهوم و چیزی باشد خواه بجازی و چنانچه علامت را حکم دسته علامت را میدهد ازین چنانچه میم
هذا ایم شروده اند و مضموم است پس هر طبق مخصوص است باقی نیز پافراست و بعد از این ماده است بعنوان اینندگر جاری کردند پس ضروریت شد سوال: میم را
ساکن چرا کردند، جواب: برای شغل معمولی که در فعل است و اتفاقاً می کند خفت لفظی را آن خفت در سکون میم است، زد و ضمیر شد ۱۴
له قوله اد و هدو اخراجی است برای چوبیت قانون مذکور، در جماعت ای که وجوهیت قانون مذکور تابع ای کند بر حرف داد و باتی مادن داد هدو
من می کند و جوییت قانون را در فی این که قانون مذکور و جویی است گرایظ هدو ای ای ای ای که بنا اصال گلر بر سه حرف است
ولفظ هدو ای ای عاری است، پس اگر اد و نیز حرف گرد بالليل اتفاق خواهد بنا شد که مذکور متنشیه کردند، اما مثل ایم می که ای ای ای ای ای ای ای ای
باشد بتعاد مذکور شل هدو و آشنیش که در اصل همو و انتقام پودند و قیمت که قبل ایشان همین صوب متصل گردد داد و ضرر باقبلش هر دو عودی کند زیرا انکه در این
وقت بسبب اتصال ظاهری داد و در سطماند، و حکم خفت شیء همان وقت است که در آخر باشد و وقتی که در وسط بود، چون ضروریت شد ۱۵
له قوله مفتوحه ای سوال: در ضروریت شنیده مذکور طبیعی میم ای ای جبت آورده بودند که با اخذ خود طبیس نزد شود، در حالات اشاعه با احمد این جا
خرف ایشان نیست واحدش طبیس باشد زیرا اگر ضروریت در حالات اشاعه مترقبی خواهد شد، پس در میان واحد و شنیده ایشان خواهد شد.
جواب: ای ای میم در ای ای جا برای رفع ایشان نیست، بلکه برای تابع زیرا نکه شنیده موزن خطا طبیعی تابع است برای شنیده مذکور فی این

له قوله میم ساکن بغمہ ما قبل ای اگر گفته شود که بناست صیغه ای و دن نیز تا ام شد باز میم چرا آوردن گفته شود مخفی برای تابع شنیده
برای چرا که جمع موزن خطا طبیعی میم ای ای دفع ایشان ۱۶
سوال: میم را ساکن کردند متوجه بیکه از حرکات شلار چراز کردند با وجود محدودی لازم نمی آید، جواب: هاست که معلوم شد و است که ما قبل
نون جمع موزن واحد ایکن می باشد چنانچه در ضروریت و دیضوریت و ایضوریت و ایضوریت واحد ایکن میم را ساکن کردند، که ما قبل نون
مذکور است.

سوال: پس باید که ضروریت بخوانند ضروریت چرا می خوانند جواب: نون دلیل پو دمیم شفوي دایی هر دو قریب الخرج اند پس بسبب قرب خرج
ایشان میم را نون کردن که بدل اتحاد بمن ادغام مفتح است. و بعد ای ای دو حرف از یک میش هم آمدند اول ایشان ساکن مع وجود جمیع شرائط این
نون را در نون ادغام کردند لبذا ضروریت شد.
سوال: چنان پیش میم را نون کردند ادغام میکن گردید، همچنین اگر نون را میم کو فدا فرام عکس شدی، جواب: اگر میم را نون مذکور دندی ضروریت
شدی پس معلوم نشیدی که کدام صیغه است، زیرا که علامت جمع موزن نون است، و آن در ای صورت معدوم شدی ۱۷

تا از ضریبِ خود بنت شد، خود بنت را از ضریب بنادردند تا مضمونه علامت واحد متکلم و ضمیر فاعل بسکون ماقبل در آخرش در آوردن تا از ضریب خود بنت شد، خود بنا را از ضریب بنادردند، خود بنت صیغه متکلم مشترک بود، پسون خواستند که صیغه متکلم مع الغیر مشترک بنادردند تا مضمونه علامت واحد متکلم را حذف کرد و بجا ای ناعلامت جمع متکلم مع الغیر و ضمیر فاعل در آوردن، تا از ضریب، خود بنا شد ضریب (الی آخر)، را از ضریب را (الی آخر)، بنادردند، حرف اول راضم، و ما قبل آخر را کسر و دادند تا از ضریب (الی اخون) ضریب (الی آخر) شد.

قانون: در هر راضی مجهول ثلثی مجرد، در باب افعال و قفعیل و مفاعده حرف اول راضم و ما قبل آخر را کسر می دیند و جو باید، بشرطیکه قبل ازان کسره نباشد، و باقی صیغهای مثل ماضی معلوم اند، یضرب تضییب، آضریب نقضیب را از ضریب بنادردند، ضریب فعل ماضی معلوم بود، پسون خواستند که مضارع معلوم بنادردند

له قوله تائی مضرور الم باید داشت، که الف تشییر چونکه در تشییر غائب و غایب، و مخاطب و مخاطب مشترک بود، لهذا هر جا بالف اطلاق شنیده کرده است، بدو قید تذکیر و تائیت، و غایبیت و خطاب، درم چنین برخون خود بنت دخوت بنت املاق نون جمع مؤنث کرده است، بدو قید فیبت و خطاب اما تائی مفترخر خود بنت و مکسوره خود بنت و معموره خود بنت چوی مشترک نه بود، لهذا علامت را برأحدند که مخاطب در اول، و مخاطبه در شانی و واحد متکلم مشترک در ایالت مقید کرد، اما او خود بنت اچوی در میان جمع غایبین و مخاطبین مضارع واحد و می می مشترک است و لیکن مخصوص است بندردند که لهذا بتذکیر مقید کرد، و خطاب مطلق نهاده، درم چنین نون جمع مؤنث غیر مخصوص است، بتوث و عام است از غایبیت و خطاب لهذا باول مقید کرد، و از این مطلق گذاشت.^{۱۲}

له قوله تائی علامت جمع متکلم مع الغیر را باید داشت، که در بودن لفظ تأی علامت برای متکلم مع الغیر مشترک، نون است، با خدا از تحقیق ضمیر فرع متصل میکنی چونکه باید او محض نون صیغه متکلم مع الغیر را با خود بنت غایبات ایالت ایشان می شد، لهذا فتح نون را با شایع فروعه الف پیدا کردند، برای رفع آن ایالت ایس الف، آنها جزو علامت نماند، و بعض دیگری گویند که پسون باستفاده و صیغه متکلم مع الغیر را بالف و نون باتفاق می شود، پس معلوم می شود، که علامت متکلم مع الغیر مجموعه عمر کب از نون و الف است، پس الف نزد ایشان جزو علامت نشود، نه خارج از شیوه^{۱۳}

له قوله خود بنت الم باید داشت که جمیع طرق بنای ماضی مجهول از معلوم بر قسم آنکه ماتن ذکر کرده است، پس بری تقدیر ضریب از ضریب دخیر یا از ضریب اد ضریب نون از ضریب بنا شد و علی پنهان اقتیاس فی الباقي، گویا که از برای اختصار بنایه بحیث صیغه کلیه ذکر کردند، و طبقه دوم ایں که ضریب را از ضریب بنادردند، باقی صیغهای را از ضریب ناند معلوم بنادردند شود، پس قول ماتن در آخر نون بنایه مجهول و باقی صیغهای مثل ماضی معلوم اند، اشاره بدهی طریقه اول بنادردند شود، وقت سوال هر کیهه را میخواهد بنادردند شود، چنانچه ضریب را از ضریب اوز ضریب را از ضریب دای طریقه ثالث حقیقت طریقه اول، است، مجرد را اجال است، دری تفصیل.^{۱۴}

له قوله در هر راضی الم باید داشت که جمیع ابواب ثلثی مجرد شش عدد اند، و جمیع ابواب ثلثی مزید فیبر دوازده باب، در باب مجرد را یک باب است در باب مزید فیبر را سه باب، جمله بست دو باب شدند، و برای بنای ماضی مجهول ایس بست دو باب از ماضی معلوم سه قانون اند که ازان سه آن است، که دری جا ذکور است، و آن ده باب را شامل است، اعنی شش باب ثلثی مجرد را یک باب ربانی مجرد را دسه باب ثلثی مزید فیبر را دو باقی دوازده ابواب در دو قانون منضبط اند، که بعد ازیں مذکور خواهد گردید.^{۱۵}

له مضارع را از ماضی بنادردند و برخیس چراز کردن به هم مضارع را از ماضی بنادردند که بعد ازیں مذکور خواهد گردید.
جواب: ماضی دلالت می کند برثبات و مضارع دلالت می کند، بر سیاق آن که دلالت می کند، بر ثبات ازان که دال بر ثبات باشد اول است.

له قوله مضارع الم معنے مضارع مثاب است و مضارع را ازیں جمیت مضارع می گویند، که مثاب است ایم فاعل را در حرکات و سکنات تعداد حروف و صفت بودن برای نکره، در دخول ایم ابتداء^{۱۶}

یک سرف از حروف آتین ^ل مفتوح بگون فا کلمه در اوش در آوره، ماقبل خر را کسره داده و ضممه اعرابی در آخرش آوردند، تا از ضرب، یضرب، تضرب، آضریب، نضریب شدند یضربان را از یضرب بنادردند، الف علامت شنیده و ضمیر فاعل بفتح ما قبل و نون مکسوره، عوض ضممه که در واحد بود، در آخرش در آوردن، تا از یضرب، یضربان شد، یضربون را از یضرب بنادردند، و او ساخته علامت جمع مذکرو ضمیر فاعل بضمہ ما قبل و نون مفتوحه عوض شده که در واحد بود، در آخرش در آوردن، تا از یضرب، یضربان شد، یضربون شد، یضربان را از یضرب بنادردند، الف علامت شنیده و ضمیر فاعل بفتحه ما قبل و نون مکسوره عوض ضممه که در واحد بود، در آخرش در آوردن، تا از یضرب، یضربان شد، یضربین را از یضرب بنادردند، نون مفتوحه علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل بسکون ما قبل در آخرش در آورده تا را بایا بدل کردند، تا از یضرب، یضربین شد یضربان تضربون

^ل توله از حروف آتین ^ل سوال :- بر زیادتی ماضی برای چیست؟

جواب :- برای این که در معنی ماضی و مضارع اختلاف است زیرا که ماضی دلالت می کند بر زمان سابق، و مضارع بر زمان لآخر پس واجب آمد که در الفاظ هر دو نیز اختلاف باشد، تا دلالت کند اختلاف لفظی بر اختلاف معنی پس حروف مذکوره برای تفصیل اختلاف لفظی است در میان هر دو،

سوال :- اختلاف لفظی چنانچه بر زیادتی پیدا شده است، هم چنین بجزف حرفی از حروف ماضی نیز پیدا شده، پس آن را برای چرا اختیار کردند؟

جواب :- اختلاف مضارع با ماضی بجزف حرف از حروف ماضی ممکن نزد بود، زیرا که بجزف حرف کلی از بنای صالح خود ناقص شد و آن بغیر ضرورت جائز نیست.

^ل توله بسکون فا کلمه ^ل سوال :- فا کلمه را چرا ساختند؟

جواب :- برای گریختن از توافق اربع حركات،

سوال :- فتح توافق اربع حركات با سکون عین کلمه لام کل نیز می شد، پس اسلام فا کلمه بکلام جهت ترجیح یافت؟

جواب :- توافق اربع حركات از حروف آتین لازم آمد است، پس اسلام فا کلمه که قریب است برای این کلمه اول باشد.

^ل توله در اوش ^ل سوال :- بر زیادتی حروف آتین در آخر ماضی نیز ممکن بود، پس در آخر چنان کردند؟

جواب :- اگر در آخر ماضی کردند مضارع با ماضی خود متناسب شدند، زیرا که بر زیادتی تا مترکب به غایب و مغایط و واحد مشتمل و بر زیادتی نون با جمع مؤنث غایبات متناسب می شد، و بر زیادتی پا در آخر با ماضی متناسب نمی شد، اما شرایط اخوات شده محول کردند، لکه قتل عوض ضممه ^ل زیرا که ضمیر لام برای مناسبت داد است. - ضمیر اعراب، چه و مه در آخر بود، لام در جمع حکم قسط بیسیدارده نوارد.

^ل توله ضمیر فاعل ^ل بدان که الف در شنیده، و داده، در جمع و یا ته در واحد غایب و مغایط، و هم چنین نون در یقعنی و تفعیل ضمیر فاعل اند بخلاف های صیغه که ضمیر فاعل در آنها کا به است ترتید کا به ظاهر بود، الا هر دو صیغه متکلم، و واحد غایب که فاعل می شود متناسب باشد، و لهذا افعال ترید و فعل زید و فعل نیز درست نیست ۱۲ فوادر.

^ل توله عوض ضممه ^ل بدان که نون شنیده و جمع عوض ضممه اعرابی است که در مفرد بود، و و جز تخصیص نون اعرابی عوض ضممه، و حرکت اعرابی آن است که در اصل در زیادت و تصرف حروف علت بوده اند و چون زیادت حروف علت درایی جای سبب موجود بودن حرف علت دیگر لفظ پیدا می کرد، لهذا نون را که مناسبت تمام با حرف دارد، و در آخر احتمالی متناسب بلباس تنوین، تابع اعراب واقعی شود افزودند چون کسر و میان فخر و ضمیر منوط است، همچنان که ضمیر میان واحد و جمع لهذا نون جمع را مکسور نمودند، و چون جمع باعتبار کثرت معنی نسبت واحد و شنیده نقل است، و فتح خفیف لهذا نون جمع مفتوح ساختند تا ثقل زایل شود ۱۲

را از واحد خود مثل بیضویان و یکضویون بنامی کنند، تضویین را از تضییب بنادردیده باشند یا ساکنه علامت تائید شود؟
ضمیر فاعل نزد بعض بکسره ما قبل نون مفتوحه عوض ضمیر که در واحد بود، در آخرش در آوردن تا از تضییب، تضویین
شده تضویان را از تضویین بنادردیده باشند یا ساکنه علامت تائید شده را حذف کرده بجاش الف علامت شنیده و ضمیر
فاعل بفتحه ما قبل در آورده، فتحه نون را بکسره پیش کردن تا از تضویین، تضویان شد تضویین را از تضییب
بنادردیده یا - و نون واحد را حذف کرده، بجاش نون مفتوحه علامت جمع موئش ضمیر فاعل بسکون ما قبل در آوردن
تا از تضویین، تضویین شد بیضویب تضویب، آضویب، تضییب را از بیضویب، تضویب، آضویب، تضییب بنادرد
بیضویب (الى اخواه) فعل مضارع معلوم بود، چوی خواسته علامت جمع موئش ضمیر فاعل بسکون ما قبل در آوردن
و ما قبل آخر را فتح دادند تا از بیضویب (الى اخواه) بیضویب (الى اخواه) شد،
قانون: در هر مضارع مجهول حرف اول ضمیر و ما قبل آخر را فتحه میدند و چوی با شرطیک در مضارع معلوم

۱۰) تزل از تضییب الوله از تضییب واحد که مناطب بنادردیده، زیرا نکه صیغه واحد نکر مناطب اصل است، برایه واحده مؤثره مجاز به است^{۱۰}
۱۱) قزل علامت تائیده الا فی نظر ذریان که برای اجتماع دو علامت تائیده خواهد شد یکه تائیده دم یا شده، و اجتماع دو علامت تائید شد در فعل
مطلق اسنوع است، کما مر^{۱۱}
۱۲) تزل نزد بعض الـ متعلق است بضمیر فاعل، پس ازی جبارت فهمیده می شود، که فاعلیت یا ساکنه نزد بعض ایکن ای غیر صحیح است زیرا که
فاعلیت و نزد جهود مسلم است، چنانچه فاعلیت الف بیضویون نزد ایشان سلم است الا احدهش که یا ساکنه علامت خطاب می گردید جهود
آن علامت خطاب میزند که بزند ذریان که اجتماع برای تقدیر دو علامت خطاب خواهد شد، میان تاکه حرف خطاب است و میان یار^{۱۲}
۱۳) قزل علامت تائیده الا بکسره بضمیر فاعل را حذف کردن، که تا دلالت می کند بروحدت فاعل و مقصود از بناء شنیده تعدد فاعل است مناقات و مت
برایه تعدد و کثیرت ظاهر است^{۱۳}
۱۴) قزل علامت شنیده الا سوال، اگر الف بیضویان باقی صیغه های مضارع و هم چنین داویضویون و یکضویون دامستاده علامت شنیده و جمع اند
و مثل الف شنیده فاعل، داویجع و سه، پس چرا بد خعل جواز و لذا صب متغیر زمی شوند، چنانچه در یک فاعل بد خعل جاره و ناصبه متغیر می شود^{۱۴}
جواب: - الف داوی در اشتغال علامت شنیده و جمع است، بضمیر فاعل داوی شنیده و جمع مضارع، چنانچه علامت شنیده و جمع است
هم چنین ضمیر فاعل نیز است و ضمیر متغیر زمی شود، لہذا الف و داوی اشتغالات که ضمایر زمی بودند متغیر شوند، والالف داوی مضارع که ضمایر بودند از تغیر و
انقلاب علامت مانندند^{۱۵}
۱۶) تزل بفتح ما قبل الـ و قتنه که بجا شده یا ساکنه الف آوردن، برایه مناسبت الف لام کلرا مفتوح ساخته، زریا که اگر مفتوح زمی کردند،
الف الف بزمی مانندند^{۱۶}
۱۷) تزل بدیل کردن الا تا مساوی شود بناء نزن اعرابی، ببابی نونات اعرابیه را که در آخیر شنیده آمده است^{۱۷}
۱۸) تزل حرف اول را المثله حرف مضارع است را^{۱۸}

۱۹) ما قبل آخر المثله عین کلرا فتح خادند^{۱۹}
۲۰) تزل در هر مضارع مجهول المثله بناء مضارع مجهول از معلوم در جمیع ابواب همیں یک قاعده است که حرف اول را ضمیر داده شود، اگر پیشتر در
معلوم ضمیرم نباشد، ما قبل آخر فتح داده شود، اگر پیشتر در معلوم مفتوح نباشد^{۲۰}
۲۱) سوال: - نون اعرابی را در شنیده کسره ازی آوردن، که کسر میان فتح و ضمیر متوسط است، چنانچه شنیده میان واحد و جمع متوسط است، و در جمیع فتح
ازی انتیار کردند، که در جمیع باقیار کرمت معنی ثقل است و فتح خفیف است، پس در تضییب بیضویب که ثقل هم چوی جمیع در ویے نیامده
نون اعرابی کدام و چه سخنراج نمودند؟
جواب: - از حرکات تک شد و سکون اگر سکون انتیار کردند، التفاتی ساکین شدی، و اگر ضمیر و کسر آوردن شده ثقل شدی، زریا
که یا پیشتر در وی موجود است، لہذا فتح که اخف المثله است انتیار کردند^{۲۱}

ضرمہ و فتحہ نباشد، و باقی صیغہ را بر معلوم قیاس باند کرد، ضادیت را زیستیوب بنانکردن حرف مضاف ع را حذف کرده فا کلمه رافتخر داده، بعد از الف علامت آنم فاعل در آورد و تنوین نمکن علامت آنهمیت را در آخرش در آوردن تا از زیستیوب، ضادیت شد ضادیان را از ضادیت بنانکردن الف علامت تبیه رفتخر ماقبل و نون مکثه عوض ضمیر یا تنوین یا هر دو که در واحد بود، در آخرش در آوردن تا از ضادیت، ضادیان شد، ضادیون را از ضادیت بنانکردن، واوساکنه علامت جمع مذکر بضمیر ماقبل و نون مفتونه عوض ضمیر یا تنوین یا هر دو که در واحد بود در آخرش در آوردن، تا از ضادیت، ضادیون شد، ضربه را از ضادیت بنانکردن حرف اول را بر حال خود گذاشت، ثانی را حذف کرده، عین و لام کلمه رافتخر داده، تا نتیج علامت جمع مذکر مسخر

۱۷. قوله ضمیر و فتح نباشد المزیر اینکه اگر پیشتر ضمیر باشد، پس فقط ماقبل آن خود را مفتوح کرده خواهد شد، و اگر پیشتر ماقبل آن خود را مفتوح باشد، مفعن حرف اول را نمی‌داند و خواهد شد، مثال اول چون مُكْبَرٌ وَ مُعْتَدِلٌ داده خواهد شد، و مثال دوم چون يَعْلَمُ وَ يَعْلَمُ دو بینند چون يَعْلَمُ وَ يَعْلَمُ دو بینند امثال ذلك ^{۱۷}

۱۸. قوله باقی صیغهای از المزای ای هرچه گذشت بیان بنایه يُضَرِّبُ أَهْوَبُ نَهْرَبُ بود و باقی صیغهای از معلوم تیاس کشید، پس تثنیه و جمع را واحد و غایب را از غایب و مخاطب را از مخاطب و مژونت را از مژونت کنند، چنانچه معلوم مفصلاندازکور شد ^{۱۸}

۱۷) قلم رنگی از یکمین بنا کردند از برای منابع هر دو، در درجه صفت برائے نگره، در حرکات و سکنات و تعداد حروف و غیره ذکر شده است. قلم رنگی از مشارع از یعنی پاسه مشارع را حذف کردند، آماق شد فرق در میان ابیم فاما و مشارع تعیین فرق بحذف کردند زیرا نکه نهادنی کثرت زیادات لازم می‌آید، تعیین فرق بحذف حرف مشارع است که زیرا نکه ملامت مشارع نامه است. والز اشد احتقان باحدلاف ۱۶)

۱۸) قلم علامت تثنیه الماء از مشاریبیان امثال آن از باقی مشتملات بعض علامت تثنیت است و خیر فاعل در آنها دامستراست و ازین سبب بد خول جاهه دناصبه بیان متفلب می‌شود، و اگر تغییر فاعل بیاره شده، چنانچه الف یعنی بیان بد خول جوازم و فواید تغییر متفلب زی شود ۱۷)

۱۹) قلم و زون مکسوره از باید دانست که اگر زون مشاریبیان و مانند و رانع میدادند، تو ای اریبع حرکات فتحات می‌شد پر الف در حکم در فتح است و ما قبل سیزدهم مفترح می‌شد، پس تو ای مثلاً فتحات پیشتر موجود است، پس زون را نیز اگر فتح میدادند، تو ای اریبع فتحات می‌شد ۱۸)

۲۰) قلم عرض ضممه از چنانچه الفتاوی بیان کر زون عرض ضممه است زیرا که دمفرد بسبب دخول لام تعریف تنوین نیست ۱۹)

۲۱) قلم انتهه از دو سیم رسیم وقت، افاقت، مخدوفه می‌شد ۲۰)

شه قزله یا هر دو از چنانچه در صادر بان کرد مغزه و مضره تنفسی هر دو موجود بود، و در تشدیق بجهون هر دو نون آمدند^{۱۷}
 شه قزله ورد احد بدو الم متعلق است هر یکی از قول مضره تنفسی و هر دو علی سبیل البیل^{۱۸}
 شه قزله مفتخر باشد تا تعامل نماند نهل و دار ضمیر با تبلش را^{۱۹}
 شه قزله یا تنفسی الم دازی جهت وقت اضافت مانند نون تنفسی مخدوف می شود^{۲۰}
 شه قزله یا هر دو از چنانچه در صادر بگوین که جمع صادر بث است و در این صوره تنفسی هر دو موجود است در صادر بگوین عوض هر دو نون آمده است فقط^{۲۱}
 شه قزله در واحد الم متعلق است هر یکی از ضمیر یا تنفسی هر دو علی سبیل البیل دلا مثلاً ظاهره^{۲۲}
 شه قزله خوبی الم چهل از بنای فاعل و شنیده و بح سالم دے فارغ نشد و در بنای جموع کمر و ب متوجه شد^{۲۳} است، داز اوزان
 دے بهشت وزن ذکر کرده است که هر بسته بروزن فحکله و جموع کسر اهم فاعل بری وزن بکثرت آمده، چنانچه فسقة^{۲۴} بجمع فاسق است،
 دست شده^{۲۵} بجمع داریث و شیخ صنی در شایعه گفته است که وزن فحکله در جموع فاعل صفة بسیار می آید، لیکن در کثرت و اصالحت، مانند وزن
 فعل است پھول عجزه و کفرة و بید مردعا و خونه و درنا نقش فاکلکه رامضموم می خواند، چنانچه قضاء و دعاء و اتفاقیل
 فعله از ناقص اخلاف قراءه و سراوه در عمل نمای خواهد^{۲۶}

89

قانون: هر اسم ناصل تلاشی بگرد غالباً بروزن فاعل کمی آید و از غیر تلاشی بگرد بروزن فعل مضارع معلوم آن باش می آید میم مضمونه بجهت حرف استثن کسر و اون با قبل آن خواهد اگر نه ماشد و تنون نمکن در آخرش در آرند ۱۲

در آوردن اعراب را بر تار که آخر کلمه است جاری کردند، تا از ضایر ب شد، پس اب را از ضایر ب بنادرنده حرف اول راضمہ داده، ثانی را حذف کرده، عین کلمه را مشد و مفتوحه ساخته، بعد الف علامت جمع مذکور مكسر در آوردن تا از ضایر ب، پس اب شد، پس اب را از ضایر ب بنادردند، حرف اول راضمیه داده، ثانی را حذف کرده، عین کلمه را مشد و مفتوحه ساختند، تا از ضایر ب، پس اب شد، پس اب تا از ضایر ب بنادردند حرف اول راضمہ داده، ثانی را حذف کرده، عین کلمه را ساکن کردند، تا از ضایر ب، پس اب شد، پس اب را از ضایر ب بنادردند حرف اول راضمہ داده، ثانی را حذف کرده، عین کلمه را فتحه داده الف مد و ده علامت جمع مذکور در آخرش در آورده، تنوین تمکن علامت امیت را حذف کردند برای منع صرف تا از ضایر ب، پس باعث شد پس ایشان را از ضایر ب بنادردند حرف اول راضمہ داده، ثانی را حذف کرده، عین کلمه را ساکن کرده، الف نون مزید تان علامت جمع مذکور مفسر بفتحه ما قبل در آخرش در آورده، اعراب را بر نون که آخر کلمه است جاری کردند تا از ضایر ب، پس بیان شد

۱۷ قلم رسانی را از لغت‌اللف ضایعاتی را حذف کرده
۱۸ قلم رسانی را از لغت‌اللف ضایعاتی را حذف کرده

۵۷ قول مفتوح ساختند برای منابعت و مانعهت الف علمت جمع مذکور مکسر که به متعلمل کردنی است ۱۲
 ۵۸ قول ضربت المیوم از افزاران جمع مکسر اسم فاعل ضربت است بروزن فعل دادزان جمع اکم فاعل بروزن فعل نیز بسیار آمد، شیخ رضی در شرح شافیه
 گفت است که غالب در فاعل و صفت فعل است، مثل شهد و هیبت و متممه و مفعلا است که وزن فعل و مفعال در اصل دو آن در جمع فاعل
 و صفت و نیز گفت است که تقول فنا قص غاز هنری و حات عقیقی ۱۲

که ذله هنوب المچارم ازاوزان جمع مکسر کم فاعل هنوب است. بیرون قعله بسکون مین کلمه شیخ رضی گفته است که جمع و صفتی بر زدن قعله بعضاً بیار آمده است، چنانچه بزیل دشمنی بعد و تخفیف کرده شده است در وے بسکون مین کلمه زرد بی تیم پس معلوم شد که هنوب بسکون مین کلمه چنانچه در متن است نه بسب بی تیم است به جمهور ۱۲

پی پروردگران مبتدا در همین سمت نهادند و این مبتدا بیان می‌کنند که این مبتدا معمولاً از این دو علل می‌باشد: اول، اینکه مکرسام فاعل خود را با میراث این فاعل می‌داند و دویست شیخ رفیق گفت در شرح کافیه که آورده می‌شود، جمیع مکرساً فاعل و صفاتی بفرزین قعلاءه^{۱۷} هستند که این مکرسام از این دو علل می‌باشد. دویست شیخ رفیق گفت در شرح کافیه که آورده می‌شود، جمیع مکرساً فاعل و صفاتی بفرزین قعلاءه^{۱۸} هستند که این مکرسام از این دو علل می‌باشد. دویست شیخ رفیق گفت در شرح کافیه که آورده می‌شود، جمیع مکرساً فاعل و صفاتی بفرزین قعلاءه^{۱۹} هستند که این مکرسام از این دو علل می‌باشد.

۹۷ تزلیخ بُلْبَانِ اُوْشَم از اذان حیج کمرسم فاعل خُرْبَانِ است بروزن فَعْلَانِ بیش رضی گفت است دامد است جمع فاعل و صفتی بُرْزَن مُعَلَّان
نیز چون شبستان و دعیان برای تشبیه دادن فاعل و صفتی بفاعل اکمی چون شَجَوانِ ۱۲
۹۸ تزلیخ حرف اول الای فاکلکه راضمه دادند ۱۲

۱۲) هم ترکیب اول می باشد که در آن حرف که شانی بود در وحدان را حذف کردند، و آن الف فاعل بود.
 ۱۳) هم ترکیب اول می باشد که هر دو رایک جای زیاده نمودند. ۱۴) هم ترکیب اول می باشد که قرآن فتح ما قبل از این فتح با تقبل الف برای منابع است.
 ۱۵) هم ترکیب اول می باشد که در آخرش از این دو آخرین حرف اول و دویمن مزید نماند. ۱۶) هم ترکیب اول می باشد که در آن حرف که شانی بود در آن حذف شد است.

نه تر در احریش از ده آخر حروف است لایم و نون مزیده بان حکوب سده است اور درد ۱۲
نه قله آخر کله است المثله بمهاد پیغم حروف اصلی دے زیراں که بظاهر حروف اصلی آخر ده لام کله است که آن با نصال الف نون مزیده در سطح شده است و چونکه سطح کله جای اعراب نیست مبنی شد و مظہر اعراب حرف اخیر است و حرف اخیر ای جافون است لہذا اعراب نیز بر نون چاری کردہ است ۱۲

خواهی را از ضارب بنا کردند، حرف اول را کسره داده ثانی را حذف کرده، سویم جای الف علامت جمع مذکور
مکسر بفتحه ما قبل در آوردن، تا از ضارب، ^ل خواهی شد، ضروب را از ضارب بنا کردند، حرف اول را ضمیر داده ثانی
را حذف کرده سویم جای الف علامت جمع مذکور مکسر بفتحه ما قبل در آوردن، تا از ضارب، ضروب شد
ضارب را از ضارب بنا کردند، ضارب صیغه واحد مذکور اسم فاعل بود چون خواستند که صیغه واحد منته
اسم فاعل بنا کنند، تا متحرک علامت تائیت بفتحه ما قبل در آخرش در آورده اعراب را بر تاکه آخر کلمه
است جاری کردند، تا از ضارب، ضارب شد، ضاربستان را از ضارب است بنا کردند، الف علامت تائیت
بفتحه ما قبل نون مکثوره عوض ضمیر یا تنوین یا هردو که در واحد بود آخرش در آوردن، تا از ضارب
ضاربستان شد، ضاربیات را از ضارب است بنا کردند، الف علامت جمع مونث سالم بفتحه ما قبل
در آخرش در آورده اعراب را بر تاکه آخر کلمه است جاری کردند، تا از ضارب، ضاربیات شد پس
اجماع دو علامت تائیت شد ای چنین منکره بود

^{۱۰} تزلیف را بند او هفتم از اینبهی جمع مکسر اسم فاعل نون فعال است، چنانچه نیامد و قیام و دعاء و صحایت نیز برای وزن اندازی اضافی و صاحب فعل اکبره
گذشت، و می آید فعال مثل کتاب ای بکره فار برای صفت که بوزن فاعل باشد، مثل تاچر و کافر و قایق و دلجه برای صفت که بوزن فعال
بعض فاکلر باشد، فعل جواد و آمر و بعضه گفته اند که وزن فعال بکسر فا در هردو لای تاچر، جواد مفرد بیست
^{۱۱} تزلیف بفتحه ما قبل از اینه علامت جمع مکسر چون که در این جاری است، قبل از لام کلمه دوادنی ماند تاکه ما قبل و نهضوم نزد که شود بهنگاره منته
و ادبیات را ای عین کلمه اینی کردند، بضم زمی کردند و او را بمنی بضم زمی کردند و بقای نون مینعادی یا همی گردید و همتوییت می شد، و
متضاد وزن فرعون و فتحیل ^{۱۲}

^{۱۳} تزلیف ضروبی شد او همروزی بوزن فرعون شد، شیخ رعنی گفت است، که جمع مکسر اسم فاعل و صفت بوزن فرعون نیز می آید، چنانچه مشهود
و حضور ده کو ^{۱۴} دیپس می گوید، که این جمع نیز در آن باب است که مصدر آن بوزن فرعون آید انتهی، ایست ششم از هشت افزان جمع
مکسر اسم فاعل که مصنف در پی آن شده است، اما افعال و فعلی در جمع فاعل چون آنها جمع تایپه و حملکی جمع حاملک قلیل و سامی است
و خواعل در جمع فاعل چون خوار من جمع فارس و بسازیل در جمع بازیل و کرا محل در جمع کا محل پس آن مفعول است بفاعل ای یا صفت که برای
غیر فردی العقول باشد ^{۱۵}

^{۱۶} تزلیف میگردد که تاکه تائیت در ای دامنه می باشد ^{۱۶}

^{۱۷} تزلیف با قبل از اینه بفتحه ما بمنی بر فتح بآفند و هر بمنی بودن در وسط کفر داختیار فتح برای خفت که مطلوب است، در کلام عرب ^{۱۷}
^{۱۸} تزلیف آخر کلام است لزمه کلمه علیحده چونکه حمزه کلمه بود، و کلمه علیحده نزد بود، از یی چهست ضاربستان شد را خکام لفظی کفر واحد شمرده می شود، و همچو کردند ^{۱۸}
می شود با اعراب واحد ^{۱۹}

^{۲۰} تزلیف الف علامت شد از اینه محفوظ علامت شیوه است، اما ضمیر تیزه فاعل در ای دامنه مستتر است تا مر ^{۲۰}

^{۲۱} تزلیف بفتحه ما قبل از اینه برای موافق و تعاضد الف ^{۲۱}

^{۲۲} تزلیف چنانچه پیشتر نکردند که نون تیزه فعل و همین نون تیزه فاعل در ای دامنه مکسور می باشد ^{۲۲}

^{۲۳} تزلیف عرض اینه علی اختلاف الاقوال ^{۲۳}

^{۲۴} تزلیف در آخرش در آوردن او چنانچه ضمیر و تنوین نیز در آخر کلمه می بودند ^{۲۴}

^{۲۵} تزلیف از ضارب بفتحه ای اینه چنانچه ضاربستان تیزه مزدشت ایم فاعل از واحده موزن شد شده است زیرا که اصل برای فی هم چنین جمع مونث ایم
فاعل نیز واحد خود لے ضارب است بنا ای شود زیرا که برای فی نیز واحد اصل است ^{۲۵}

^{۲۶} تزلیف علامت تائیت از اینه اجماع دو علامت تائیت شد از یک چنی ای چنی لے اجماع دو علامت تائیت از یک چنی مستثنی و مجموع بود ^{۲۶}

^{۲۷} تزلیف میگردد بود اینه مجموع بود چنانچه در قانون بنایه همچو منه نزد کردند که اجماع دو علامت تائیت مطلقاً مجزع است در ای دامنه که از یک چنی باشند ^{۲۷}

لہذا تائے وحدة راحذف کردنہ تا از ضاید بیات، ضایدیات شد، ضوایب، راز ضایدیت بنابردارنہ، حرف اول را برحال خود گذاشتہ، ثانی رابو او مفتونہ بدل کرده، بعدہ الف علامت جمع موافش کسر در آورده تائے وحدة و تنوین نمکن علامت اسیست راحذف کردنہ برائے صدیت و منع صرف تا از ضایدیت، ضوایب شد،
قانون، هرمه زائدہ که واقع شود، در مفرد مکبرید و مجملے وقت بنابردارن جمع اقضی و تصحیح آن رابو او مفتونہ بدل کنند و جو بآپه ضرب راز ضایدیت بنابردارن، حرف اول راضمہ داده تائی راحذف کرد و عین کلمہ رامشد و مفتونہ ساخته تائے وحدة راحذف کردنہ تا از ضایدیت، ضرب شد، ضوایب و ضویوب راز ضایدیت و
ضایدیت بنابردارن، ضایدیت کمیر آن بودنہ، پھوں خواستند که صیغہ مصغر آن بنالکنند، حرف اول راضمہ داده، ثانی رابو او مفتونہ بدل کرده، سوم جملے بیانے ساکن علامت تصحیح در آوردنہ تا از ضایدیت و ضایدیت
ضوایب و ضویوب شدند، مضریوب راز یخوتوب بنابردارن یخوتوب فعل مضارع مجمل بود پھوں خواستند که اسم مفعول بنالکنند یا سے حرف، مضارعہ راحذف کرده، بجایش میم مفتونہ علامت اسم مفعول در آوردنہ عین کلمہ راضمہ داده تنوین نمکن علامت اسیست در آخرش در آوردنہ تا از یخوتوب مضریوب شد، بر قرض مفعلع و ایں چنین در کلام عرب نیادہ، مگر معنوں و مکرمه کر ایشان ہم شاذ نہ لہذا راضمہ عین کلمہ را اشیاع نمودنہ تاکہ ازو واو پیدا

لہ قول تائے واده راحذف کردنہ سوال: بر عکس چراز کردنہ چو ایس: مقصود از حذف دفع اجماع دو علامت تائیت مع ابقائے ہمینہ میغ است نہ مخفی دفع اجماع پس حذف تائے وحدة کرنا فی جیعت است لازم آمد، از حذف، سے جمع ۱۷
لہ قول ثانی را اخلاقی الف قابل رابو او مفتونہ بدل کردنہ ۱۸ لہ قول بعدہ المثلے بعدہ او مبدل ازالع ۱۹
لہ قول پرستے صدیت الاستعلق است بتائے وحدة، یعنی حذف کردنہ بتائے وحدة را برائے صدیت وی یا جمع زیرا کو او مقتضی است، دحدت را و جمع مقتضی کریت است، دو حدت مخفی منافقی است کریت را ۲۰
لہ قول پرستے منع صرف المتعلق است بر تنوین نمکن یعنی حذف کردنہ تنوین نمکن را که مشعر است، بر انصاف کلمہ را کمیت سے برائے غیر منصرف بودن
کلمہ ضوایب ببر قرض مقلعلہ است دہر کلمہ کہ براں وزن مفاسد باشد غیر منصرف می باشد ۲۱
لہ قول قانون لا باید دانست کہ جملہ شرائط این قانون شش چیز است وقت وجود آن ہمہ این قانون جاری کرده، اے آن حرف رابو او مفتونہ بدل کر
شود، شرط اول ایں کہ آن حرف مہ باشد، مہ آن است کہ حرف ساکن فریکت ماقبلش موافق او باشد چو اؤتینا، دو ممکنہ مہ زائدہ باشد یعنی بمتقابلہ
فاکلہ یا مین کلمہ را لام کلمہ نہ باشد، پس در مشوّر این قانون جاری نہ شود زیرا کہ مہ عین کلمہ آن دو در مفرد باشد، پس در الف اولی
ضایدیات و ضاید بیات این قانون نہ کور جاری نہ اپد شد، زیرا کہ میثیہ است در مفرد، چہارم این کہ آن مفرد کر در والی چنین مہ موجود است مکر باشد
یعنی آن مفرد چنان کلمہ باشد کہ تصحیح رے آمده باشد، پس در الف ضایدیات ماضی قانون مکر جاری نہ اپد شد زیرا کہ تصحیح فعل نہ می آید
، بخی ای کہ آن مہ در دوم جائے باشد، پس خارج شد سوم ملائے وغیرہ نکا، پھوں قتوں، چتوں، مخترویت ششم ای کہ از کلمہ
کہ مشروط است بر پنچ شرائط مذکور بیانے جمع مہی ابجوع کہ آن راجح اقضی نیز کویند، کرده شود، باتصحیح رے کرده شود، پس ہماں وقت آن رابو او مفتونہ بدل کرده شود و جو بآپ ۲۲

ابیات

حرف مہ اگر نہ میدانی گویت یاد کن بآسانی پر حرف علت بود پھوں با اسکان حکمت ماقبل موافق داں
فارسلہ ۲۳ حروف علت ساکن فریکت ماقبلش مخالف باشد، پھوں خوف و خیف ۲۴
مخترویت راز یخوتوب بایی بسب بنابردارن که در حرکات و مکنات تائیتے باکیک دیگر مناسب است دارند ۲۵

لَهُ شود تا از مضمون، مضمون بروزن مفعول شد، مضمون بیان، مضمون بیون، مضمون بیهه، مضمون بیان. مضمون بیان مثل اکم فاعل اند، مضادیت را ز مضمون و مضمون بیهه بنابراین کردند، حرف اول را برحال خود گذاشت، ثانی را فتح داده سویم جای الف علامت جمع مكسر در آورده حرف که بعد از الف علامت جمع مكسر شد آن را کسر داده، واورایا بدل کردند، تا سه وحدت، تنوین نمکن علامت اسیبیت را حذف کردند، برای ضدیت و منع صرف تا از مضمون و مضمون بیهه، مضاد شد، مضیویت و مضیویتیه را ز مضمون و مضمون بیهه بنابراین کردند، حرف اول را نهم و ثانی را فتح داده سویم جایی، پیش ساکن علامت تغییر در آورده، حرف که بعد از یا سه علامت تغییر شد آن را کسر داده واورایا بدل کردند تا از مضمون و مضمون بیهه، مضیویت و مضیویتیه شد،

قانون: هر نون تنوین وقت خول الف لام و اضافت حذف کرد شود و نون شنیده و جمع در وقت اضافات حذف کرد شود و جویاً قانون، هر نون تنوین و خفیفه را موافق حرکت ماقبل بحرف علت بدل می کنند، جواز اور حالت و قف به لام پیچیب لام پیچیب را ز این پیچیب، پیچیب بنابراین که جای مه جدید را او ش در او ش در او ش، آخرش را جزم کرد، علامت جزئی سقوط حرکات شد پر بخ پنج صیغه و سقوط نویات شد در هفت هفت صیغه و سقوط چیزیست شد در صیغه زیرا که مبنی آن و المبنی ماند، پیش از اخیره پیدا خواهد شد، مخفیه علیه را ز پیچیب، پیچیب لام پیچیب را از اخیره شدند، قانون هر نون اعرابی وقت خول جوازه و نویسندگان شنیده و خفیفه و بنابراین امر حاضر معلوم حذف کرد شود و جو با از بیت: ان و لم لما و لام امر لائے نہی شیزه پنج حرف ایں جازم فعل اند هر کیک بے دغا بیت: ان و لئن پس کے اذن ایں چار حرف معتبره نصب مستقبل کنند ایں جمله دائم اقتضا، لایغیرب، لایغیرب را ز بیغیرب، پیچیب لام بنابراین کردند، لائے فیه در او ش در او ش، آخرش چیزیست

لله قانون هر اکم مفعول از شاذ بود و زن مفعول می آید، و از غیر ملائی بود و زن فعل مضاف بجهل آن باب می آید با درون سیم مفسوم بجلای حرف انتخاب نون نمکن در آرخ آد از شاه جمالی،^{۱۷} هر قله موافق حرکت ماقبل ایا باید و ایست که نون تنوین باشد یا نون خفیفه ظاهر است که هر دو، در آخر کلمه می آیند، پس اگر بدان کلمه وقف کرد شود، از آن نزد را خر کلمه می شود، پس در حالت و قف ایں تبدیل در آخر امر بایز است، یعنی راست که وقت مفتوح بودن ماقبل نون خفیفه نون را بالف بدل کنند و اگر ماقبل مفتوح باشد پس باشد، می اینجا پنجه در این قیمت اضافی با در اضافی اضافی بود و در اضافی اضافی بود، یعنی نون تنوین، اگر تایبع ضمیر باشد و او کرد شود، اگر تایبع کسر است یا کرد شود، اگر تایبع فتح است الف کرد شود جواز، چنان پنجه در حجاء حق صادر بود بود، و در زاید مصادیبا، صادر با در مرزیت بضادیب، پیضادی خواندن چاوز است، پس قول اتن توافق حرکت ماقبل بمحاظ نون تنوین مجاز است، یعنی موافق حرکت ماقبل در صورت نون تنوین همان حرکت است که نون تنوین تا بی آن شده است فانه هرچو،^{۱۸} هر قله یعنی نون تنوین در و د جا حذف کرد شود یکی در وقت خول الف لام چوں حمد، الحمد دوم وقت مفاعف شدن چوں غلام چوں هندا شود مثل غلام رئیشی نون حذف کرد شود، نون شنیده و جمع در اکم نزد فعل، در یک جانقطع حذف کرد شود، یعنی وقت مضاف شدن چوں غلام مازید و مثیل ایضاً ایضاً که در اصل غلام این و مثیل نون بود^{۱۹} جلد العزیز قائمی

ع۵ این قانون قدر سخت است، ایں چنین استحال شنیده شد سیم ہیں طور است، قانون اگر نون ساکن و تنوین را ماقبل مفتوح است، آن را بدل کنند، در حالت و قف چون آخراجا را اخراجا خوانده شد، چرا که در حالت مفسوم بودن ماقبل بود، و بیار بدل نشود،^{۲۰} عمه باید داشت که مثال حقوق نون تاکید در مضارع یا افتاده در امر و نهی، چرا که در امر و نهی قبل نون تاکید حذف کرد شود، مثال نون تاکید چون نکریست^{۲۱} در مستقبل عالم اند

قانون: هر الف شنیده در این جمیع مذکور سالم در اسما ریقت مضاف الیه و نویس و جمله بیا بدل کرد شود، لیکن ماقبل یا ر شنیده مفتوح فیا جمع^{۲۲}

نکرد، اما معنی مبتنیش را متفقی گردانید زیرا که عمل او در معنی است، نه در لفظ تا از پیغرب، بیضرب الماء پیغرب لد
پیغرب الماء شدن تعلیل، لئن پیغرب و اصل لئن پیغرب بود، توں و یار قریب المخرج هم آمد و توں رایا کرد، دریا
اد غام کردند تا از لئن پیغرب، لئن پیغرب شد لئن پیغرب، کچن پیغوب الماء از پیغرب و پیغرب الماء بنا کردند لئن
ناصبه در اوش در آوردن آخترش را نصب کرد، علامت نسبی ظهور فتحات شد در پنج پنج صیغه و سقوط توں
اعرابیه شد در هفت صیغه، و سقوط چیزی نه شد در دو صیغه زیرا که مبنی آند، والمبني مالا تغیر آخره
بدخول العوامل المختلفة عليه تا از پیغرب، بیضرب الماء لئن پیغرب لئن پیغرب الماء شدن
قانون، هر توں ساکن توین را در حروف لئه بیلوان اذ غام میکند و جواباً متوجه را جواز ادر حروف بیلوان یعنی در لر بغیر غنه،
قانون، هر توں ساکن توین کر واقع شود قبل بار مطلقاً آن را بیم بدی می کند و جواباً قبل از حرف ملکی ظاهر توونه
می شوند و جواباً با قبل از الف نمی آیند و در باقی حروف اخفا کرده آید بیت

حروف اخفاء

تار و شار و حیم و دال و زائے و سین و شین + صاد و ضاد و طار و ظار و قاف و کاف بین

اپنی (الی اخده)، را از تضییب الماء سوی المتكلم بنا کردند تا هر حرف مفهارعت را حذف کردند، با بعدش ساکن ماند
جوی ابتدا بسکون محل بود، نظر کردن بسوی عین کلمه چوں عین کلمه مضموم نبود، ایند همراه صلی مکسوره در اوش در آوردن
آخرش را وقف کردند، علامت و تقی سقوط حرکت در یک صیغه و سقوط توں اعرابیه شد در چهار صیغه و سقوط
چیزی نشد در یک صیغه زیرا که مبنی است والمبني مالا تغیر اخوه، بدخول العوامل المختلفة تعلیه تا از تضییب الماء ای
اضرب شد.

له فرار در حروف بیرون اخنه یا در اوسم و لام و دلو و توں، مثل توں ساکن که اذ غام کرد شود در یار چوں لئن پیغرب و مثال بین،
چوی میش مکاپ و مثال توں چوی میش پیغرب و مثال لام چوی میش لدماش و مثال واو، چوی میش و زاده پیغرب و مثال توں توین، که اذ غام کرد شود، در یار چوی
ذاریق پیغرب و مثال رچوی مک سور و تجیخ و مثال بین چوی توین میش و مثال لام چوی ریجال و تکمیله خود مثال واو چوی هجیج و امنه خود، و
مثال توں چوی عالمیش نامیش ۲۷ قرمه سترک را جواز ای ۲۸ آش چوی این اندیشین لا یز جوون که اگر لمع توں آندین را حذف کرده، توں را در لام اذ غام
کشند جائز است، ایند از قرآن عظیم بغير اذ غام آمد است ۲۹

سوال: - یا نه آندین که پیشتر ساکن است، پس اگر توں نیز ساکن کرد شود، التفاوت ساکن خواهد شد، و آن منزوع است
جواب: - التفاوت ساکن آن منزوع است که می خیر مده باشد، و این جا وقت اذ غام می صد خواهد شد که هیارت است از مده بودن ساکن اول
و دم بودن ثانی من وحدت کلمه ۳۰

۳۱ قبل بار مطلقاً از توں ساکن که قبل از بار باشد و کل نیز واحد باشد چوی پیغی و مثال کل متعدد چوی میش بعد و توں توین که قبل از بار آمد چوی آیا کی
بینشاند و در ترک توں توین قبل از بار در یک کل باشد یا در دکل متصور نیست از اکل توین در آخ کلمه باشد، پس اگر بعد از شفه با آید بالضرور در لریانی
کلمه دیگر آید و مراد از توں مطلقاً ای که آن توں و بار در یک کل باشد، با در دکل، ایک ای اطلاق و تعمیم بلحاظ توں ساکن است که هر کلمه واحد متصور
است ز بحاظ توں توین چرا که در ای مالت جز تعدد کلمه صورت دیگر متصور نیست فاهم ۳۲

۳۳ قزل قبل از حروف ملکی از جوی عنده خود میں تختید، و میش حاسید و میش خالعه، و میش علیمه خود، و میش عایقیت ۳۴
۳۴ قوله و قبل از الف نمی آیند، زیرا که الف ساکن می باشد، این اگر توں توین یا توں ساکن قبل الف آید، باقی ز خواهند ماند، بلکه توں متوجه کرد
شود، یا یکی از الف و توں محدود خواهد شد ۳۵

قانون: هر امر حاضر معلوم را ز فعل مضارع مخاطب معلوم باین طور بنامی کنند، که اگر بعد از حذف کردن حرف مضارع نهاده باشند، همراه وصل مضموم در او ش در آوردن و جو بنا، پسر طیکه مضارع نیز مشتموم العین باشد، و گرنه مکسوره، و اگر بعدهش متاخر باشد امر، همچوں شد بوقت آخر، اضطریت و اصل اضطریت بود، چون نون تاکید ثقیله بد و متصل شد، ما قبلش بنی بر فتح شد تا از اضطریت، اضطریت شد، اضطریت بان در اصل اضطریت بود، چون نون تاکید ثقیله بد و متصل شد اضطریت بان شد، پس فتح نون را بکسر و بدل کردند، برای مشابهت او بان نون شنیه، تا از اضطریت شد، اضطریت و اصل اضطریت بود، چون نون تاکید ثقیله بد و متصل شد اضطریت شد، پس التقاء ساکنین شد، در میان و او و نون مدغم، اول ایشان مده بود، آن را حذف کرد، ضمیر ما قبلش را باقی گذاشتند، تاکه دلالت کند بر حذفیت واو، تا از اضطریت اضطریت شد

قول هر امر حاضر معلوم را باید داشت که وقت بنای امر حاضر معلوم حذف علامت مضارع است، و بعد از حذف آن باید بقیه خال از دو حالت نباشد، یا متاخر باشد یا ساکن، اگر متاخر باشد بدلی آوردن چیزی در اول مغض در آخر قدرست، وقت کردش شود، چنانچه از تبعیت، بعثیر، و از تاکید، آنکه و اگر بعد علامت مضارع است نظر نکند، بسوی میں کل، اگر مفتوح یا مکسوره است، همراه وصلی در او شکسور بیان نداشت، چنانچه از تبعیت، اضطریت و از تسمه، استنامه، داری میکنند که مضموم پاشد، همراه وصلی نیز مضموم بیارند، چنانچه در تبعیت، اضطریت و میکند، پس معلوم شد که حاجت بشرط همراه وصلی بمال وقت است، که با بعد علامت مضارع ساکن است، زیرا که ابتدا بسکون حمال است، لہذا وقت دفع این عمال بر همراه وصلی حذف کرد می شود، چنانچه در شرعاً اضطریت، اضطریت، و اضطریت - همراه وصلی خواندن روانیست، اگرچه در کتابت بانی است، بخلاف همراه از این افعال که آن قطبی است، در کتابت و فرات اثبات دے واجب است ۱۲

قول اضطریت شد از سوال: نون تاکید ثقیله با صیغه شنیه لاتخ کردند و نون تاکید خفیض باو سه جملات مذکورند؟
جواب: اگر نون تاکید خفیض باشے لاتخ کردند التقاء ساکنین میں غیر مده شد، والف حذف شد، چنانچه حکم التقاء ساکنین میں غیر مده خذف ساکن اول است اگر مده باشد، پس اضطریت گردید، و با واحد خود متبیس شد، پس سبب خوف این التباس زن خفیض در اول دے لاتخ ندارند و این مذهب جهود خویین است، و استدلل ایشان آن است، که ذکر کردیم بخلاف یونس که نزد ادیلوں نون خفیض با شنیه جائز است، چنانچه ثقیله نزد جهود همان است و چون نکست لال جهود مطلب نزد مذهب یونس است که با وجود تفاصله قانون حذف الف والف را باقی میدارد و یونس نزد جهود از عترات می کنند که اگر رعایت قانون ضروری است، باید که نون ثقیله نزد باشند لاتخ کردش شود، زیرا که دری صورت نزد اگراف حذف کرد خواهد شد، التباس با واحد خواهد شد و اگر الف حذف نکرد، خواهد شد، خلاف قانون لازم خواهد آمد و اگر برای تفصیل زیادتی معنی تاکید ترک رعایت قانون دجویی باکه د میدارد، و در غیره نزد چه باک باشد، و اگر رعایت قانون دجویی ضرور در هر دو بطریق مساوات است، پس با وجود مساوات دلیل تعریف چیست، وجواب از طرف جهود آن است که التقاء ساکنین می صد و آنست که در آن سراسر بآشده امر اول این که این اول مده، یا یائے تغیر باشد و دم آنکه ساکن شانی نمی باشد، ثالث آنکه کلمه حقیقت، واحد باشد و در اضطریت بانی ثقیله در امر موجود است مغض امر سر ملحوظ است، چرا که نون ثقیله کلمه دیگر است مفید معنی تاکید و در اضطریت بانی خفیض و امر اول موجود است، اما دم و سوم مفقود است و گاهی باشد که اکثر حکم کل میدهند، هنوز در صورت اول بسب و بحوث اکثر شرائط علی حد التقاء حکم علی حد و دام و در این و در این بسب و بحوث اکثر شرائط علی حد حکم غیر مده قرار و از نزد و چون حکم علی غیر مده داشته باشد همانی که در خواهد شد، لہذا در ابتدا نون تاکید خفیض باشے لاتخ نکردش شود، تاکه مفظور نذکور لازم باید و بایس تفصیل و بجز فرق ظاهر گردید، باز یونس عود نزد و لگفت قاعده للاکشو حکمو الكل درین جا سلم نیست، زیرا که التقاء ساکنین علی مده آن است که جمیع شرائط آن یافته شوند، و اگر یکی گردید ملکه غیر مده است. پس اضطریت بانی مشد و اضطریت بانی مختلف ہر دو در غیر مده بودن متساویه الاقوام اند، پس مآل ارجمند اند، که پیشتر گفتم یعنی حذف الف یا بقاۓ یا مع تقاضاۓ قانون دجویی عدم ابقائے را بسب وصول مبنی تاکیدی اما اعتبار تقلیل شرائط در یکی و کشت در دیگر پس در امثال این چنین احتیاط ندارد و همان دلیل کار جا بست جهود ذکر کردند است، بعینته دلیل است برای ایشان، بر عدم تحقق نون خفیض با صیغه جمع مؤنث غایبات و مخاطبات چرا که خفیض فرع ثقیله است و بعد تحقق خفیض، الف ناصل میان نون همیری و نون تاکید خفیض برای این اصل با ضرور آور دخواهد شد، پس باز التباس و مفظور نذکور لازم خواهد آمد ۱۲

اِضْرِبِينَ در اصل اِضْرِبِي بود، پوچن نون تاکید ثقیله بد و متصل شد، پس التقاء ساکنین شد میان یا و نون مدغم اول ایشان مده بود، آن را حذف کرده کسره ما قبلش باقی گذاشتند، تاکه دلالت کند بر حذفیت یا سه تا از اِضْرِبِینَ، اِضْرِبِنَ شد، اِضْرِبِنَ در اصل اِضْرِبِنَ بود، پوچن تاکید ثقیله بد و متصل شد اِضْرِبِنَ شد، پس اجتماع ثلاث نونات زواند شد، و این چنین کرد بود، لهذا الف فاصل میهان ایشان در آوردن، تا از اِضْرِبِینَ، اِضْرِبِنَ شد، پس فتح نون را به کسره بدل کردند برای مشابهیت او یا نون شنیمه تا از اِضْرِبِنَ، اِضْرِبِنَ شد،

قانون :- پوچن نون تاکید ثقیله با تو نمیری متصل شود، الف فاصله میان ایشان در آرند و جو با، اِضْرِبِنَ در اصل اِضْرِبِت بود، پوچن نون تاکید خفیفه بد و متصل شد، ما قبلش مبنی بر فتوحگشت تا از اِضْرِبِت اِضْرِبِنَ شد اِضْرِبِنَ در اصل اِضْرِبُوا بود، پوچن نون تاکید خفیفه بد و متصل شد اِضْرِبُونَ شد، پس التقاء ساکنین شد میان واو، و نون خفیفه، اول ایشان مده، آن را حذف کرده ضممه ما قبلش را باقی گذاشتند، تاکه دلالت کند بر حذفیت واو تا از اِضْرِبُونَ، اِضْرِبِنَ شد، اِضْرِبِنَ در اصل اِضْرِبِي بود، پوچن نون تاکید خفیفه بد و متصل شد اِضْرِبِنَ شد، پس التقاء ساکنین شد میان یا سه تا از خفیفه، اول ایشان مده بود، آن را حذف کرد کسره ما قبلش را باقی گذاشتند، تاکه دلالت کند بر حذفیت یا سه تا از اِضْرِبِنَ، اِضْرِبِنَ شد، لِتُضَوِّبَ الْرَّازِ در این تضییب المسوی المتلکم بنا کردند تضییب المسوی المتلکم فعل مضارع مخاطب مجهول بود، پوچن خواستند که فعل امر حاضر مجهول بنالکنند، لام امر مکسور جازمه در اوش در آوردن، آخرش را جزم کرد، علامت جزئی سقوط حرکت شد در یک صیغه، و سقوط نونات اعرابیه شد در چهار صیغه، و سقوط چیزی نه شد، در یک صیغه زیرا که مبنی است و المبنی مال و میر اخوه بدخل العوامل المختلفة عليه تا از تضییب المسوی المتلکم لِتُضَوِّبَ الْرَّازِ شدند لیتضییب، لِتُضَوِّبَ الْرَّازِ لیتضییب، لِتُضَوِّبَ المسوی المخاطب بنا کردند، لام امر مکسوره جازمه در اوش در آوردن، آخرش را جزم کرد، علامت جزئی سقوط حرکات شد، در چهار چهار صیغه و سقوط نونات اعرابیه شد در سه صیغه و سقوط چیزی نه شد، در یک یک صیغه زیرا که مبنی است، والمبنی المیتضییب لِتُضَوِّبَ الماشدند لایتضییب لایتضییب الْرَّازِ لایتضییب، تضییب المسوی المتلکم بنا کردند لایسے ناہمیر جازمه در اوش در آوردن آخرش را جزم کردند، علامت جزئی سقوط حرکات شد، در یک صیغه، و سقوط نونات اعرابیه شد در چهار چهار صیغه، و سقوط چیزی نه شد، در یک یک صیغه زیرا که مبنی است و المبنی مال و میر اخوه لایتضییب لایتضییب الماشدند، لایتضییب لایتضییب، لایتضییب لایتضییب، لِتُضَوِّبَ المسوی المخاطب بنا کردند، لایسے

له نزد لایتضییب، لایتضییب الوجہ عدم ایراد بنای تقلید و خفیفه ارمافر مجهول و ارم غائب مطلق هاست معلوم و مجهول، این که طریقه بنای بیان بعین طریقه بنای تقلید و خفیفه ارمافر معلوم است. «خلافاً لـ ۱۷۹ فائدة في مسكنداره و قس عليه النهي ايضاً»

نامه بیره جازمه در اوش در آوردن، آخرش را بجزم کردند، علامت بجزمی سقوط احرکات شد در چهار چهار صیغه و سقوط نونات اعرابیه شد در سرمه صیغه و سقوط چیزی نشد، در یک یک صیغه زیرا که مبنی اند المبنی ماند لایتغیر الم تازیضوب، یعنی مخاطب لایضوب، لایضوب الم شدن مضریب رازیضوب بنادرند، یا یئے حرف مضارع دست را حذف کرد و بجا لیش میم مفتوجه علامت اکم ظرف در آوردن، نونین تکن علامت اسمیت در آخرش در آوردن، تازیضوب، مضریب شد،

قانون: ظرف یافعل و مثال مطلقاً بوزن مفعول می آید و از غیر یافعل وناقص ولغیف و مفاسع بر وزن مفعول می آید و جو باد ماشواب ایشان شاذند و از غیر ثلاثی مجرد بوزن اسم مفعول آن باب می آید و جو بای مضریان مثل ضاریان است، مضاریب رازیضوب صیغه واحد اسم ظرف بود چنان خواستند که صیغه جمع مكسر اسم ظرف بنادکنند سوم جا الف علامت جمع مكسر لفظخنما قبل در آوردن، نونین تکن علامت اسمیه را حد کردند برای منع صرف تازیضوب، مضاریب شدمضوب رازیضوب بنادرند، حرف اول راضمه و شافی را

له قوله ظرف یافعل ال مراد از یافعل مجع مهوز ابوفضارع کسر العین بوزن یافعل و مثل واوی خواه یا ظرفش بوزن مفعول آید و از غیر یافعل مراد صحیح مهوز ابوفضارع آن مفتوح العین یا مضمون العین باشد، ولغیف وناقص و مفاسع مطلقاً ظرف ایس هم بوزن مفعول می آید و اگر ازین قانون نذکر بالالف است آن شاذ است، چنانچه مستحبه است مسجد است

له قوله ظرف یافعل ال باید داشت، که ای قانون مجع ظروف هفت اقسام ثلاثی مجرد و مزید فیض غیره شامل است، تفصیلش ای که ظرفه که بنادر شود ثلاثی مجرد باشد یا غیر آن، اگر ثلاثی مجرد است غالی نه باشد مثل است یا غیر آن، اگر مثل است وادی خواه یا ئی مفاسع مثل مضمون العین، خواه کسر العین خواه مفتوح العین ظرف بوزن مفعول بکسر العین آید و جو بای و اگر ناقص یا لغیف یا مفاسع است ناقص عام است که وادی باشد خواه یا ئی ولغیف عام است که مفروق باشد یا متراد و هر یکی از ناقص ولغیف و مفاسع مفروم العین باشد، خواه مفتوح العین ظرف هر واحد بوزن مفعول بفتح العین آید و جو بای و اگر صحیح یا مهوز یا بوجوف باشد مضارع را باید اگر کسر العین باشد ظرف بوزن مفعول آید و اند ظرف مثل چنانچه این جا از تضییب، تضییب بکسر العین آید و مفاسع مفتوح العین یا مضمون العین یا مفاسع ظرف بوزن مفعول آید بفتح العین باشد ظرف ناقص و اخویه و اما ظرف غیر ثلاثی مجرد، خواه ثلاثی مزید فیض باشد یا بای مزید فیض بوزن اسم مفعول آن باب می آید و جو بای

له قوله شال مطلقاً المثله وادی خواه یا ئی مضارع مضمون العین، خواه کسر العین خواه مفتوح العین

له قوله از غیر یافعل اخه از سر باب که صحیح مهوز و ابوفضارع آنها مفتوح العین یا مضمون العین است

له قوله مضاریب شده بوزن مفاسع بفتح همیشه الجرع، قادره کلیسا این است بکسر و بوزن مفاسع باشد سیم جا الف جمع آید و بعد از الف لغفور و در حرف یا سر حرف باشد پس اگر و باشد و اولین در شانی مرغم هم نه باشد در دوم را اعتبار نهیت، زیرا که عمل اعراب است و اگر سه باشد اولین کسر و شانی و یا یئے ساکنه باشد و سیم را اعتبار نه باشد و زیاده از سه یا فقط یک غیر مفم بعد الفت نه باشد فا نهیت

له قوله مضییب ال باید داشت که در تصعیر شرط است، که حرف اول مضمون، شانی مفتوح و سیم بایمی ساکنه علامت تصعیر باشد و بعد از بایمی اگر یک فت باشد اور را اعتبار نهیت زیرا که عمل اعراب است و اگر در باشد اولین کسر و باشد اولین بشرطی حرف شانی تائی تائی آیند باید رکم دهند و باشد والا بعد بایمی تصعیر مفتوح خواهد بود، پس مضمون را اگر حرف دوم الف مقصود و یا مدد و هاشدچیلی و تجھیز اگر سه باشد اولین شانی یا یئے ساکنه باشد و ثالث را اعتبار نهیت دو رایخ خواهد بود زیرا که اگر رایخ خواهد بود تائی آیند خواهد بود ایس کلراست جدگانه، نه جزو ما قبل خود، پس اعتبار باقی حروف را بغیر خصم کردن آن تائی نهیت است و نیز درین وقت ما قبل تائی مفتوح خواهد بسباب تفاوت تائی نهیت فتح ما قبل خود را

Download from: www.aghahlibrary.com

فتح داده سوم جایا یا تصحیح ساکنه آور دند تا از مضریت، مضیب شدم ضرب راز یضرب بنادرنده یضرب فعل مضارع معلوم بود، و پیون خواستند که اسم آله صغری بنادرنده یا تحرف مضارعه را حذف کرده بجاش میم مسورة علامت اسم آله صغری در آورده، ماقبل آخر را فتح داده تنوین تملک علامت اسمیت در آخرش در آور دند تا از یضرب مضریت شدم ضربان مثل صادیبان است مضارب راز یضرب بنادرنده یضرب اول و ثانی را فتح داده سیوم جا الف علامت جمع مكسر در آورده، حرف که بعد از الف علامت جمع مكسر شد آن را کسر داده، تنوین تملک علامت اسمیت را حذف کردند برای منع صرف تا از یضرب، مضارب شد، مضیب شدم ضرب راز یضرب بنادرنده یضرب اول را ختمه و ثانی را فتح داده، سیوم جایا یا تصحیح در آورده، حرف که بعد از یا ساکنه علامت تصحیح شد آن را کسر دادند تا از یضرب، مضیب شدم ضربه راز یضرب بنادرنده تا متاخر که بفتحه ماقبل در آخرش در آورده، اعراب را بر تا آخر کلمه است جاری کردند تا از یضرب، مضربه شد مضوباتان مثل صادیبان است، مضارب راز یضربه بنادرنده یضرب اول و ثانی را فتح داده سیوم جا الف علامت جمع مكسر در آورده، حرف که بعد از الف علامت جمع مكسر شد آن را کسر داده، تا ته وحدت تنوین تملک علامت اسمیت را حذف کردند برای منع صرف تا از یضربه، مضارب شدم ضربه راز یضربه بنادرنده یضربه بنا کردند حرف اول را ختمه و ثانی را فتح داده سیوم جایا یا تصحیح در آورده حرف که بعد از یا ساکنه علامت تصحیح شد آن را کسر دادند تا از یضربه، مضیب شدم ضربه راز یضرب بنادرنده چهارم جایه الف علامت اسم آله بزرگ در آور دند تا از یضرب، مضارب شدم ضربان مثل صادیبان است، مضارب راز یضرب بنا کردند، حرف اول و ثانی را فتح داده، سیوم جا الف علامت جمع مكسر شد آن را کسر داده، الف را بایا بدل کردند تنوین تملک علامت اسمیت را حذف کردند، برای منع صرف، تا از یضرب، مضارب شد،

قانون: هر الف که حرکت ماقبلش خالقش شود، آن را بوقت حرکت ماقبل بحرف علت بدل کنند و بوجای مضیب راز یضرب بنا کردند، حرف اول را ختمه شانی را فتح داده سوم جایا یا تصحیح در آورده، حرف که بعد از یا ساکنه علامت تصحیح شد آن را کسر داده الف را بایا بدل کردند تا از یضرب مضیب شد، آخر ب را یضرب بنادرنده یضرب کردند، حرف مضارعه را حذف کردند، بجاش همزه مفتوحه علامت اسم تفصیل ذکور در آورده، عین کلمه را فتح داده تنوین تملک علامت اسمیت در آخرش مقدار نمودند، برای منع صرف تا از یضرب، آخر ب شد، بنای احتمابان، احتمابون مثل بنای صادیبان و صادیبان

له قول الف را بایا بدل کردند امثال الف بدل شدن بایار یعنی بایار مقتضیت و قیمه که مضارب بیت بنادرنده سوم جا الف علامت جمع مكسر در آورده آن حرف که بعد از الف علامت جمع مكسر شد آن را کسر دادند پس با قبل زیر آن را بایا بدل کردند امثال الف بدل شدن بایاد چون یعنی بجهول شادیت چون بجهول بنادرنده حرف اول را ختمه دادند الف را بایا بدل کردند، مقصود است شده

است اضافه بـ، مثل مضاف بـ اسم آله صغیری است اضیحیت مثل مضاف بـ اسم آله صغیری است،^۱ مگر درین جا نتوین مقداره را ظاهر نمودند، ضُربی را از اضَرب بنادردند، همراه مفتوحه علامت است تفضیل مذکور را حذف کردند، فاگلر راضمۀ داده بیین کلمه را ساکن کردۀ الف مقصوده علامت است تفضیل موئث لفظ ما قبل در آخرش در آورده، نتوین نمکن علامت اسیبیت در آخرش مقدار نمودند، برای منع صرف تازه اضَرب، ضُربی شد فرموده بیان را از ضُربی بنادردند، الف مقصوده بیان مفتوحه بدل کردۀ بعدِ الف علامت تثنیه و نون مكسوره عوض ضمه ناتنوین مقداره بـ یا هر دو که در واحد لو داد، در آخرش در آوردن تازه ضُربی، ضُربی بیان شد.^۲

قَاتُونْ شَهْ - هِر الْفَ مَقْصُورَهُ بِسِيَّمْ، جَابِلْ ازْوَاهُوْ يَا اصْلِي كَه اماَلَه كَرْدَه نَشَودُ، وَقْت بَنَا كَرْدَنْ شَنِيْزِه جَمْع مُوْث سَالِم آكَنْ رَابِيَا وَمَفْتُوحَه بَدِلْ كَنِندَه جَوْبَا وَغَيْرَشَه رَابِيَا وَمَدْوَهه اصْلِي رَاثَابِت دَارِنَدَه تَائِيْشِه رَابِيَا وَبِلْ كَنِندَه دَجَوْبَا وَدَرْغَيْرَه بَشَانْ پَرْدَه خَوانَدَنْ جَائِزَه اسْتَه، ضُوْبِيَا شَهْ رَازْخُوْبِي بَنَا كَرْدَنْ الْفَ مَقْصُورَه رَابِيَا

له قول قانون العز بالذات اذ این قانون بیان ابدال الف مقصوروه ضریبی است بیا، وقت بنای تئین و جمع مؤنث سالم. اما بیان حکم الف مقصوروه سیوم جایگزین زائد و اصلی آن الف مقصوروه یا احکام مدوّده اصلی، خواه نایتی خواه الحاشیه، طرد الباب است^{۱۲}

۲۷) قول الف مقصورة والالف مقصورة آن است، که بعد آن همراه نباشد ۱۲
 ۳۸) تزلی سیوم جای احترام است از صادرات سیوم جا، زیرا که حکم آن تحت قول در غیر حکم ایشان مذکور است ۱۳
 ۳۹) قول بدل ازو او اما اخراج است از الف مقصورة که مبدل باشد از یار ۱۴
 ۴۰) قول یار اصلی که امال کرده نشود اما یعنی بمقابله حرف اصلی باشد. لیکن بسبب فقدان شرایط امال کرده نشود معنی امال میل دادن فتح بسوی کفر والف بسوی یار پس خارج شد آن اصلی که در امال چاهز است. مثل اول عصما که در وقت شنیده عصوان. عصما کت زیرا که الف عصما سیوم جای بدل ازو او است پژا که در اصل عصتو بود، بمقابل قائل، عصما شده است، ومثال ثانی ای و قنیک علم کے باشد چرا که این الف مقصورة اصلی است، چرا که معنی اصلی درین جا آن است. که مقابله الام کلمه باشد، نیز بدل ازو او ویا نباشد، ودرین چاچنیں است، ونیز امال کرده نمی شود، پس در وقت شنیده و جمع آلوان دالوانت خانده خواهد شد ۱۵

۲۷ قوله وغیرش را بایا نویسنده غیر بر دو قسم مذکوره بالا الف مکسوره را بایا بدل کرده شود، مثال غیر اول چون هنوزی و مقصطفه اما الف ضربی پس ازین که مبدل از واو است، چنانچه ازین تاریخ آن علوم میشود که دو سیم جا است. بدین چهارم جا واقع است، پس در حالت جمع و شنیده همین و نعمتیات خواهد شد بالا الف مصطفه پس اگرچه بدل از داد است. لیکن در سیم چانه است، پس سیم جا بدل از واو نشود، لبذا مصطفیان، مصطفیات خوانده شد و مثال غیر ثانی ای غیر آن اصلی که امال کرده شود، چون بعنی دقت که علم کسی باشد، چرا که الف مقصطفیو بعنی اگرچه اصلی است، زیرا که مقابله لام کلر است مگر امال این جا نداشت. پس غالباً شد از قول ریاضی که امال کرده شود و شنیده و جمع فی بدلیان و بدلیات آید ۱۷

که تولید و فروخته اصلی غیر از اصلی اینکه بقابل سرف اصلی باشد و بدل از واو نیز نبود، پس این تراویه که حالات سبزی و جم جرام و فرزاءات خواندن اجنب است ۷

۷۹ تزلیل و در غیر ایشان اونکه در غیر محدوده اصلی در غیر محدوده تائینیتی هر دو و بجز خواندن ای ثابت داشتن دباؤ بدیل نمودن جائز است، مشال غیر محدوده اصلی کسان ای، کس ای ای، پژواک اگرچه محدوده لام کلمه است، مگر بدیل است از ای او، که در اصل کسان بوده، هم چنین است بذکار ای و رد ای ایت زیرا که اگرچه لام کلمه است مگر بدیل است از ای او، که در اصل بذکار ای بود و مشال غیر محدوده تائینیتی و اصلی هری طبیعت ای و علیباء ای، پژواک ای محدوده شbek بال لام کلمه است و ذکر ای تائینیتی، بلکه بذکار ای طبق طایع، آورده شده است ۱۲

اعه فرق در میان اعنه مقصوده والف مقدوره در لغت بند شدن را گویند و در اصطلاح آن الف باشد که بعد از همراه باشد چون مبنی مقدوره در لغت دراز شدن را گویند و در اصطلاح آن الف که بعد از همراه باشد چون اولاً آید^{۱۷} حضور یعنی عقی الشذ عنه، فلات واله

مفتونه بدل کرده، الف تا نے علامت جمع مونت سالم در آخرش در آورده، تنوین تکن مقدره راظا هموده
تا از ضربی، ضربیات شد، ضربی راز ضربی بنا کردند، حرف ثانی رافتخر داده، آخرش راضم داده
الف مقصوده را حذف کرده، تنوین مقدره راظا هموده تا از ضربی، ضربی شد، ضربی راز ضربی بنا کردند
سیوم جایه یاکن علامت قصیر بفتحه ما قبل در آوردن، تا از ضربی، ضربی شد، مَا ضربَة راز ضربی
بنا کردند، همزه مفتونه در اوش در آورده، فاکله راسا کن کرده، عین کلمه رافتخر داده، تنوین تکن علامت اسمیت
را حذف کرده، آخرش را بمنی برفتحه ساختند، تا از ضربی، مَا ضربَة شد، ضربی به راز ضربی بنا کردند، همزه
مفتونه بسکون فاکله در اوش در آورده عین کلمه را کسره داده، تنوین تکن علامت اسمیت را حذف کرده، آخر را
ساکن کردند تا از ضربی آخربی به شد، ضربی راز ضربی بنا کردند، حرف اول را برحال خود گذاشتند، عین
کلمه راضم داده تنوین تکن علامت اسمیت را حذف کرده، آخرش را بمنی برفتحه ساختند، تا از ضربی، ضربی
شد، ختم شدن بنا ہائے باب اول +

باب دوهر - صرف صغیر ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یافعل چون النَّحْر باری کردن،
باب سوم - صرف صغیر ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یافعل چون الْعِلْمُ داشتن،
قانون :- هر کلمه حلقوی العین که بر وزن فعل باشد سوائے اصل دراں سه و به خواندن جائز است، چنانچه در
شهد، شهد، شهد و در فخذ، فخذ، فخذ خواندن جائز است، واگر حلقوی العین نہاشد،
در فعل سوائے اصل یک بجهه در ایم سوائے این دووجهه خواندن جائز است، چنانچه در علوم، علوم و در گفت، گفت
یکتف جائز است و در وزن فعل، فعل، فعل، فعل و فعل و فعل، فعل خواندن جائز است،
قانون :- هر باب که ماضی او مکسور العین مضارع او مفتون العین یا در اول ماضی او همزه و صلی یا تا نے

له تو لر باب دوم از باب دوم بعین مثل باب اول است در معانی دگر اینا نے دینا نے ایشان، یکن در باب دوم، در چهار جا از باب اول فرق است یکه در بنای مضارع معلوم چون یستهود در بنای ایم فعل چون ناهی سیوم در بنای ام عاضر معلوم، چهارم در بنای ام غرف ۱۲
له تو لر قانون ۱۳ مقصود از بیان این قانون ایس که در علیه بکسر العین بسکون عین خواندن جائز است ۱۴ له تو لر فعل فاکله مفتونه عین کلمه کسوره باشد
و آخر را اعتبار نیست ۱۵ که تو اگر حلقوی العین باشد المینیته فاکله مفتونه عین کلمه کسوره باشد، اما عین کلمه حرف ملقی نه باشد ۱۶
۱۵ له تو لر وزن فعل، فعل، چنانچه در عکس بضم العین عضند بسکون العین و در ایل بکسر العین و ایل بسکون العین و در عین بضم العین و عین
کسر عین و در قفل بسکون العین و قفل بضم العین خواندن جائز است ۱۷
۱۶ له تو لر کسور العین از اجری بجز اول این قانون فقط در باب علوم یعنی کم شود، اما در باقی بواب ثلاثی مجرد جاری نخواهد شد، چرا که در بعضی شرط

کسر عین ماضی و در بعضی فتح عین مضارع در بعضی هر دو مفهور است ۱۸
که تو لر همزه و صلی المؤمله در باب افتتاح و انتقال واستیقعاد و امشایها یا تا نے زائد مطرده، لے در باب تفعیل تفاعل و تفعیل و تا نے ایس باب
را زائد مطرده ازیں گویند که زائد است و بجا نه حرف از حروف اصلی نیست و زید مطرده است ای تیاسی است، پس هر باب مجرد که بر باب تفعیل و
تفاعل و تفعیل جاری کرده شوند ضرور است که در اول او تا نے زائد ضرور باید ۱۹
۱۸ عه مثل اول چوں تعلم و تعلمیان، تعلو و مثال آنکه در اول او همزه و صلی باشد، چوں تکسب و تصرف مثل ای زائد تصرف،
متصرف خواندن جائز است یعنی حرف این بغیر یار حرکت زیر خوانده شود ۲۰

زائدہ مطرده بات، در مضارع معلوم او غیر ایں جواز حرف آئین را بغیر بار حرکت کسره می دیند جو ازا
در مضارع معلوم آبی، یا بی پایه را تیز پ

باب پچھاہ مر:- بروزن فَعَلَ يَفْعُلُ چون آمنته منع کردن،

باب پنجم:- بروزن فَعَلَ يَفْعُلُ چون الحسوب گمان بردن،

باب ششم:- بروزن فَعَلَ يَفْعُلُ چون الشرف بزرگ شدن، صرف کمیر صفت مشبه شریف
شرنیان، شرنیون، شرقاء، شرقان، شراف، شروف، شرف، اشرف، آشرفاء، آشرفه، شریفه
شرنیقات، شرافت، شریف، شریفه، شرنیف را زنیشوف بنا کردن، یا نے حرف مضارعه را
حذف کرده فا کلمه رافتہ داده عین کلمه را کسره داده، سیوم چایانے ساکنه علامت صفت مشبه در آورده تنون
علامت آسمیت در آخرش در آوردن، تا از شریف، شرنیف شد، بنائے شرنیان، شرنیون مثل بنائے
ضایابان و ضایابون است، شرقاء را ز شریف بنا کردن، حرف اول راضمه داده، عین کلمه رافتہ داده
یا نے وحدة را حذف کرده، الف مدد و علامت جمع مذکور مکسر بفتح ما قبل در آخرش در آورده تنون ممکن
علامت آسمیت را حذف کرده، برائے منع صرف تا از شریف، شرقاء شد شرقان را ز شریف بنا کردن
حرف اول راضمه داده، عین کلمه را ساکن کرده یا نے وحدة را حذف کرده، الف نون مزید تان علامت جمع
مذکور مکسر بفتح ما قبل در آخرش در آورده، اعراب را بر نون که آخر کلمه است جاری کردن، تا از شریف، شرقان
شد، و بنائے شرقان مثل بنائے شرقان است، مگر دریں چا فا کلمه را کسره دادند، شراف را ز شریف
بنا کردن، فا کلمه را کسره، عین کلمه رافتہ داده، یا نے وحدة را حذف کرده بجالیش الف علامت جمع
مذکور مکسر در آوردن تا از شریف، شراف شد، شروف را ز شریف بنا کردن، فا و عین کلمه راضمه داده،
یا نے وحدة را حذف کرده، و بجالیش واوساکن علامت جمع مذکور مکسر در آوردن تا از شریف، شروف
شد، بنائے شروف مثل بنائے شروف است، مگر دریں چائے یا نے وحدة پچیزه نیا اور دند، شرف
آشرف را ز شریف بنا کردن، همزه مفتوح بسکون فا کلمه در او لش در آورده عین کلمه رافتہ داده،
یا نے وحدة را حذف کرده بجالیش الف علامت جمع مذکور مکسر در آوردن آشرف شد آشرفاء
را ز شریف بنا کردن،

له قول تائے زائدہ مطرده لازم در باب تفععل و تفاععل و تفععل و تفاععل ای سباب زائدہ مطرده ازین گویند که زائدہ است و بجا نه خوفه از
حروف اصلی نیست، ذیز مطرده است لے قیاسی است، پس هر باب مجرد که در باب تفععل و تفاععل و تفععل جاری کرد شود همراه است که در
اول او تائے زائدہ ضرور بیامد ۱۲

له باید دلست که صفت مشبه یا یک وزن خالص نیست گما ہے بروزن فَعَلَ هم آید چون حسن ختنان حتنون و هم چنیں ای خاص نیست که نقطه شرقی
یشوف را آید علیع یغلو را هم آید چون ملیکو علیمان، علیمون، عکیلو، حکیمان، حکیمون آید ۱۲

ہمزہ مفتوح بسکون فارکلمہ دراوش درآورده، یائے واحدہ را حذف کرده، الف مدد و ده علامت جمع مذکور
مکسر بفتحہ ما قبل در آخرش درآورده، تنوین تملک علامت اسمیت را حذف کردن، برائے منع صرف آشیفاً
شد آشیفہ را ز شریف بنابردار که آخر کلمہ است جاری کردن،
آشیفہ نشد، شریفہ را ز شریف بنابردار که آخر کلمہ است جاری کردن،
اعراب را برداش که آخر کلمہ است جاری کردن، شریفہ شد، بنائے شریفتان و شریفیات مثل بنائے
ضادیثان و ضاریبات است، شرایف را ز شریفہ بنابردار سیوم جا الف علامت جمع موئش
مکسر بفتحہ ما قبل درآورده، حرف که بعد از الف علامت جمع موئش مکسر شد، آن را کسره داند، تائے
وحدة و تنوین تملک علامت اسمیت را حذف کردن، برائے ضدیت منع صرف تاز شریفہ، شرایف
شد، پس یائے واقع شد بعد از الف مفائل آن را به همزہ بدل کردن، تاز شرایف، شرایف شد،
قانون، هر حرف علت که واقع شد، بعد از الف مفائل آن را به همزہ بدل کنند و جو با، زائدہ را
مطلقًا و اصلی را بشرط تقدم حرف علت برالف مفائل.

شریف، شریفہ را ز شریف و شریفہ بنابر آن بودند، چون خواستند که
صیغه مصغر آن بنانند، حرف اول راضمہ و ثانی رافته داده، سیوم جائے یائے ساکنه علامت تصغیر
درآورده، حرف که بعد از یائے ساکنه علامت تصغیر شد، آن را کسره دادن، تاز شریف و شریفہ
شریف و شریفہ شدند، پس دو حرف از یک جنس بهم آمد، اول ساکن، ثانی متخرک اول رادر
دوم او غام کردن، تاز شریف و شریفہ، شریف و شریفہ شدند،

ختم شد بلای محروم و تحریم شد بلای مزید فیہ

له تزلیج بعد از الف مفائل اولے وقت وزن صوری آن کل حرف علت مقابله میں مفائل گردید ۱۲
له تزلیج زائد را مطلق اولے حرف علت اگر زائد است به همزہ بدل کرده شود، مطلقًا قبل از الف مفائل حرف علت باشد یا نه باشد مثل
الف چون در سالت، دسائل و یائے چون در شریفہ، شرایف و واچون در عجونات، عجاشی چون در زائدہ حرف علت برالف مفائل شرط
بینت، لہذا در دری ہر را امثلہ میں مفائل را به همزہ بدل کرده شد ۱۳ است

له قول او اصلی را بشرط تقدم حرف علت اولے حرف علت مذکور اگر اصل است ز زائدہ، پس آن را همان وقت به همزہ بدل کرده شود، که قبل از
الف مفائل نیز حرف علت باشد، بخلاف الجنس چون بواشم یا مواقف الجنس باشد، چون قوائل و اگر قبل از الف حرف علت ز باشد ابتدی حرف
علت میں مفائل به همزہ روان شود، چون مفائل و مبائشم و مثال الف دریں جا منصور نہیست ۱۴
رافیشہ، وزن بر سر قسم است صرفی و صوری دروغی و وزن صرفی تعابی حرکات و سکنات باشد جو صہبا بخطاط زائدہ و اصلی چون شرایف بوزن
مفائل و از صوری تعابی حرکات سکنات باشد و صوری با بغیر لفاظ زائدہ و اصلی چون شرایف بوزن مفائل دروغی تعابی حرکات و سکنات
باشد، مطلقًا بغیر لفاظ زائدہ و اصلی چون شرایف بوزن فعلوں ۱۵

باب اول

صرف صنیعه شلائی مزید فیہ یہ صحیح از باب افعال پون الاکرام بزرگی دادن

یک مردم، تکریر مردم، راز آنکه بنا کردند، یک حرف از حدود این مضمون در اوش در آورده، آخر را کسره داده، ضممه اعرابی در آخرش در آوردن، تا از آنکه مردم، یا آنکه مردم، تا آنکه مردم، او آنکه مردم، نا آنکه مردم شد، پس زر و واحد متکلم دو همراه بهم آمد، این سه تنکه بود، لهذا همراه ثانی را علی خلاف القیاس حذف کردند؛ و در باقی صیغهای نیز طرد الباب تا از یا آنکه مردم، تا آنکه مردم، او آنکه مردم، یک مردم، تکریر مردم، آنکه مردم را از تکریر المحسوسة المتکلم بنا کردند، تا نے حرف مضارع است را حذف کردند؛ ما بعد شش متاخر ماند، امر همچنان شد بوقف آخر، علامت و قفع سقوط حرکت شد؛ در یک صیغه، و سقوط نونات اعرابیه شد در چهار صیغه و سقوط پیچیزه نشد، در یک صیغه زیرا که مبنی است و المبنی مالایتی تغییر المحسوسة از تا آنکه مردم سویه المتکلم آنکه مردم شد

قانون هر همراه زانده که واقع شود، در اول کلم و فعلی باشد یا قطعی، حکم و صلی ای که در درج کلام و متاخر شدن ما بعد بیفتند؛ و حکم قطعی عکس این است، همراه قطعی هشت، قسم است، همراه باب افعال و شش واحد متکلم

له قول از باب افعال ابتل نیز، هرچه ابراب شلائی مجرد گذشت تغییر آنها ماضی و مضارع ہر یک کرده است، و اکنون تعبیر بر باب غیر شلائی مجرد بوزن مصدر آن باب می کنند، و همچنان که مصادر ابراب شلائی مجرد را وزنی معین نیست، زیرا که ماضی اندزه قیاسی، لهذا برای نیز تغییر بر یک از دیگر تغییر بر بوزن ماضی و مضارع آن باب می کنند، چنانچه در اول بفتح العین فی الماضی و کسر حاف در دروم بفتح اول و ضم ثانی در دیگر بوزن دفع ثانی در چهارم بفتحها در دروم بفتحها، بخلاف غیر شلائی مجرد، که مصادر آنها قیاسی اند، پس مصدر تقلیل یتفعل بفتح افتتاح و انتقال یتفعل بفتح افتتاح آید داشتاد قس علیه الیواق - لهذا تغییر آن نیز بوزن مصدر تقلیل یتفعل تفعلاً آید است، در اول تفعیل بوزن آنچه در فاعل، یعنی افعال، فعال، و فی الحال آمده است، قلیل است و قلیل را اغفاری نیست^{۱۲}

له قول علی خلاف قیاس اما چرا که قیاس آن است که ثانی را بوزن بدل کرده شود، چنانچه در قوانین مهوز ذکر خواهد کرد^{۱۳} سه قول بنا کردنها در کردنش سویه اصل که تا که مرد بوزن زیرا که مبنی مند را قتعه کرای و پیچیزه بنا کرده شود، سویه اصل را کرده می شود، اگر از اصل خود برگشت باشد، و چون تا که مرد را بسویه اصل زد کردن، همراه قطعی با آمد، و بعد حذف ثانی مضارع است ابتداء امر؛ همراه مفترض شد، پس از همچنان شد، بوقف آخر^{۱۴}

له قول هر همراه زانده از برای نیز تغییر و ملی بوزن همراه در اول کلم و بوزن آن در غیر مقابله فاکلر شرط است، پس اگر در اول کلم آید، مگر بقابلها کلمه شل همراه آنکه آن را قطعی گفته شود، نزد ملی، پس بقوله زانده احتراز شد از مهوز الفار^{۱۵}

له قول و ملی الخ ملی را ملی از آن گویند، که ما بعد را باما قبل خود موصول کرد، و خودش را محدود کی گردد^{۱۶}

له قول یا قطعی ای ای چنکه حذف زنی گردد، و ما قبل خود را از ما بعد خود قطعی می کنند، از نیز جهت آن را قطعی نامند^{۱۷} که فرمه افعال ای ای مصدر باشد، خواه ماضی، خواه امر^{۱۸}

له قول واحد متکلم ای ای هر باب که باشد از هفت اقسام^{۱۹}

نه یعنی همراه و ملی در درج اساقط شود، اول در سلط کلام آید، پھن الْحَمْدُ، الْحَمْدُ، الْحَمْدُ، ای ای، فاهمیت دوم متاخر شدن ما بعد چنانچه در اخthem اگر ترا اضافه کرده، در صاد ادغام کنند، خصم شود، همراه ساقط شود، عجب العزیز قائمی

واسم تفضیل و جملہ، واعلام، وینا، و فعل تعجب، واستفهام، واسوائے ایشان وصلی است،
قانون ہر باب کے ماضی او چہار حرفي باشد، در مصارع معلوم او حرف آئین را حرکت صدر می دہند و جو بآ
باب دوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب تفعیل چون التصویریف گردانیدن
باب سوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب مقاعد پون المضادیۃ بایک دیگر زدن
باب چهارم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب تفعیل چون التصویر دست اندازی کردن در کارے
قانون ہر بابت کہ در اول ماضی او تائے زائدہ مطرده باشد، در ماضی مجھوں او حرف اول و ثانی راضمہ
ماقبل آخر را کسرہ می دہند و جو بآ،

قانون ہر بابت کہ در اول ماضی او تائے زائدہ مطرده باشد، در مصارع معلوم او ما قبل آخر را بحال می
دارند و جو بآ او اگر تائے زائدہ مطرده نباشد، کسرہ می دہند اسوانے ابواب ثلاثی مجرد،
قانون ہر تائے مصارع دست کذا خل شود بر تائے تفعیل یا تفعیل یا تفعیل در مصارع معلوم او حذف
یکے جائز است،

باب پنجم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب تفاعل چون التصویریف بایک دیگر زدن

لئے قول جمع الـ مثل ہر ہزار لفظ اصحاب و اشراف و اعلام و مانند آنها ۱۱
لئے قول اعلام الـ مثل ہر ہزار لفظ ابھا ہیجو و اسماء عیل و استحق و غیرہ ۱۲
لئے قول و بنہ الـ ہر ہزار آن گویند کہ آن کلمہ کردار ہر ہزار است بمنی باشد، و نیز چنان باشد کہ اگر ہر ہزار مذکور شود، معنی کلمہ فاسد گرد و مثل ہر ہزار
لئے آن دامت دامتالہا ۱۳

لئے قول و مسانے ایشان وصلی است الـ ہر آن ہر ہزار کہ زائدہ نیز باشد، در اول کلمہ نیز لیکن هشت قسم ذکور باشد وصلی است چنانچہ ہر ہزار مصد
و ماضی و امر باشد افتخار مثلاً ۱۴

لئے قول ماضی او چار حرفي باشد الـ باید داشت کہ صرفیان وقت الطلق ثلاثی سر حرف اصلی مرادی دارند بروں زائدہ وقت الطلق ربائی گاہے ہر
چہار اصلی دارند و گاہے تعداد حروف مراد میگیرند، خواہ ہر چہار اصلی باشد، یا بعضی اصلی و بعضی زائدہ، در ایں جامد و پھر حروف مراد است
پس شامل شد این قانون ربانی مجرد باب افعال و تفعیل و مقاعدہ را و خارج شد آن باب کہ در ماضی او تعداد حروف زائدہ از چہار باشد
چنانچہ یہ میکسیب و مثال آن کتر از چہار باشد، چنانچہ در مجرد است ثلاثی، چرا کہ درین ہر دو صورت علمات مصارع مفتوح گردید ۱۵

لئے قول ہر باب الـ بعضی در بنائے ماضی مجھوں باب تفعیل و تفاععل و مفتوح ثانی نیز مضموم گردانید و شود ۱۶

لئے قول ہر بابت کہ در اول ماضی او الـ باید داشت کہ ما قبل آخر مصارع معلوم در بخشے ابواب ثلاثی مجرد مضموم، در بعضی مسورد در بعضی مفتوح
میباشد چنانچہ یہ میختصر دیکھو و دیکھلو و در مزیدات نے نیز در بعضی مفتوح و در بعضی مسورد، چون میگر مر و یہ میختصر میباشد و در ربانی مجرد
مسور می باشد، و در مزیدات نے نیز در بعضی مفتوح، و در بعضی مسورد چون یہ میکھر جو دیکھو و دیکھشی، پس یا یہ قانون ضبط حرکت ما قبل

آخر مصارع معلوم بخوبی واضح گردید، وہ مدم انقضای طرفی مفتوح گردید، بیسی سوال کہ قبل بنائے مصارع معلوم در ماضی معلوم دے نظر

کردہ شود، اگر تائے زائدہ مطرده دریے موجود است، حرکت ما قبل آخر مصارع معلوم چنان باشد کہ در ماضی معلوم بود، چنانچہ در

تصویر یہ میختصر و در قضاڑیب یہ میختصر و در میکھر جو یہ میکھر جو داگر در اول ماضی تائے زائدہ

مطرده نہ باشد، ما قبل آخر مصارع معلوم مسور ماند و اما، چنانچہ در اکثر مر میختصر مر و در

اکٹسیب و قیس ملکتیہ المیواق ما قبل آخر مصارع معلوم ابواب ثلاثی مجرد ماضی

است، اپس جلی کہ مفتوح مسورد است، مفتوح باشد و در مسورد مسورد در مضموم

مضوم اپس حامل ایک کہ ما قبل آخر مصارع ابواب ثلاثی مجرد ماضی است و در

تفعل و تفاععل و مفتوح در باقی مسورد ۱۷

باب ششم صرف سیزده تلاشی مزید قبیح از باب افتیال چون آزادگانستاً بکوشش حاصل نمودن
قانون هر بایت که در اول ماضی او، همراه وصلی باشد، در ماضی مجهول او حرف اول و ثالث را صفره ما قبل آخر
را کسره می دهند و جو یا پ

قانون هر دو و یاری غیر بدیل از همراه که واقع شود، مقابله فاکلمه یا ب افتیال یا تفکل آنرا
تاکرده، در تا ادغام می کنند و جو ب ابرکش لغت اهل جهاز در افتیال و بر بعضی لغت اهل جهاز در تفکل د
تفکل مگر اتخاذ یک خذشاد است.

قانون اگر یکی از سین شین که واقع شود مقابله کلمه باب افتیال تائی دے راجلسه فاکلمه کرد ه جواناً
جنس را در چلس ادغام می کنند و جو یا،

قانون اگر یکی از صاد، ضاد، طا، خطا واقع شود، در مقابله فاکلمه افتیال تائی دے راطا کنند و جو ب اپس اگر
مقابله فاکلمه طا است ادغام واجب است، و اگر طا است از همار یک طرف و ادغام دو طرف یعنی طا راطا کردن عکس
و جائز است، و اگر صاد، ضاد باشد از همار و ادغام یک طرف یعنی طا راصاد، ضاد کردن جائز است نه عکس او به

۱۷) قول هر باب لا باید دانست که طریق بناء ماضی معلوم بست و دو باب از ماضی معرفی است، یکی میشیر گذشت و آن شش باب
ثلاثی مجرد در بابی مجرد و افعال و تفصیل و مخالعه را شامل آنست و دوم قبیل ازین مذکور گشت و آن تفعیل و تفکل و تفعیل و تفعیل را شامل است و ضبط باقی نه باب
در ای قانون بیوم است، اعنی هاتچ هفت باب شلاقی مزید، دو باب رباری مزید که داده اند همراه وصلی می باشد.^{۱۸)}

۱۸) قول غیر بدیل از همراه الم احتراز است، ازان داد و یا که مبدل باشد از همراه چرا که اگر مبدل باشد، بر حال اندیز این که تاگردید و در چلس مردم گردید و ازین
و جز اتخاذ یک خذشاد راشاد گویند.^{۱۹)}

۱۹) قول فاکلمه الم مثل داوچون اتخاذ که در اصل و دفعه، و اتخاذ در تواعد و ایجاد در تواعد و مثل بایچون اشتر و دیانتسرو اتسو
در تیسر و اتسوسه تیاسو.^{۲۰)}

۲۰) قول برکش لغت اهل جهاز این باید دانست که غیر اهل جهاز ابدال داد و یاری فاکلمه افتیال و تفکل و تفعیل و تفعیل و تفعیل و تفعیل
دارند، چنانچه اهل جهاز در مبدل از همراه، اما اهل جهاز پس اکثر آنها وقت وجود شرائط فقط در انتقال ابدال و ادغام واجب می گویند و اقل آنها در تفعیل
و تفکل فقط و چون بعض اهل جهاز در افتیال و بعض دیگر در تفعیل و تفکل و تفعیل قائل بوجوب ابدال و ادغام بود پس صادر آمد که مذهب اهل جهاز مطبق و بجز
ابدال ادغام است، در هر باب باید این معلم گردید که مذکوره است، بعد ازان تفصیل مذهب اکثر و اقل ذکر نموده است.^{۲۱)}

۲۱) قول مگر اتخاذ یک خذشاد است الم زیر اگر اخذ بعد اجری و بیان این ایجاد شد و چو مستعمل اتخاذ
است نه ایجاد معلوم گردید که یارا تاکرده، در تا ادغام کرده اند، یعنی چونکه غیر مبدل بودن داد و یا از همراه شرط است، در قانون و آن شرط درین جایا فتره
شده است لهذا اتخاذ شاذ گردید، داین شذوذ و قوتی است که اهل شه اخذ لغته شود، و اگر اصل شه ایجاد قرار داده شود، چنانچه مذهب بعض است - بعد
اجری شه ب افتیال و ادغام تا در تا ایجاد خواهد گردید، بغير شذوذ، و این یعنی جاگویند که ایجاد را بخوبی بیان کن که شذوذ هم لازم نیامد.^{۲۲)}

۲۲) قول فاکلمه طا کرده الم چنانچه در استقمه و اشتباه، اشمع و اشیه خوانش.^{۲۳)}

۲۳) قول و جو بالای ای هرگاه تارا چلس فاکرده شود ادغام واجب است، اما قبل از تجنبیں نفس تجنبیں ترک ادغام ممتنع است.^{۲۴)}

۲۴) قول ادغام واجب است الم چنانچه در طلب بعد اجری شه ب افتیل، احطلب به طلب مشد واجب است.^{۲۵)}

۲۵) قول طا کردن الم چنانچه در ظلو، اخلمر.^{۲۶)}

۲۶) قول دلکس او الم یعنی ظلار طا کردن جائز است، چنانچه در شال ذکر اطلک خواندن یا نداشت.^{۲۷)}

۲۷) قول صادر کردن الم یعنی در صبور و حکمت بعد اجری هر دو ویر افتیال، اصطبه، اضطراب، احصار و آخربت خواندن جائز است.^{۲۸)}

۲۸) قول دلکس الم ای صادر طا کردن جائز نیست پس اطیبه در داخل و اظربت در دو و ممتنع است.^{۲۹)}

قانون اگر کیکے از دال، دال، زار واقع شود مقابله فاکلمہ باب افعال تائے وے را دال کردہ وجوب ادار دال ادغام می کند وجوہا، دال مثل ظاوزاً مثل صاد و ضاد است،
قانون اگر ثار واقع شود مقابله فاکلمہ افعال انہار یک طرفہ و ادغام دو طرفہ جائز است، مگر تار را ثار کردن اولی است،

قانون اگر کیکے از ده حروف مذکورہ بالا واقع شود، مقابله عین کلمہ باب افعال تائے وے راجس عین کلمہ کردہ جواز ادغام می کند وجوہا، و اگر تار واقع شود، ادغام جائز است و اگر کیکے از حروف مذکورہ واقع شود مقابله فاکلمہ باب تفعیل یا تفاعل تائے آنہار اجنس اللہ فاکلمہ کردہ جوازا، ادغام می کند وجوہا و اگر تا باشد ادغام جائز است،

قانون اگر کیکے از یازده حروف مذکورہ و را توں بعد از لام تعریف واقع شود، لام راجس ایشان کردو،
و جوہا، ادغام می کند وجوہا، و اگر کیکے از ایشان بعد از لام ساکن غیر تعریف واقع شود، لام راجس ایشان

له قول دال کرده اخ پنا پن در ادغام، ادھن و اجب است ۱۲

له قول دال مثل ظاوزا لے انہار و ادغام دو طرفہ یعنی دال را دال را دال کردن جائز است پس در اذ تنگر، اذ دکر، اذ چکر جائز است،
له قول دزار مثل صاد و ضاد است، لے انہار ہر دو و ادغام یک طرفہ یعنی دال را نا کردن جائز است و کئے یعنی زا، را دال کردن جائز نیست، چنانچہ در از بخدر، از سخت، از جگر جائز است نہ اذ جگر ۱۳

له قول ادغام دو طرفہ اخ پنا پن در اشتیت، اشیت و اتبیت جائز است ۱۴

له قول مگر تار، لا اخ زیر که اتباع زائدہ باصلی بہتر است از مکس اما ایتیت، خاشیت و اشیت جائز است ۱۵

له قول مذکورہ بالا اخ لے شار، دال، زا، سین، شین، صاد، ضاد، طا، ظا، خا، خا

که فو را جواز اخ لے ابدال تائے باسین کلمہ جائز است نہ اجب ۱۶

له و جوہا اخ لے بعد ابدال ادغام و اجب است، چنانچہ در احصام، خصم و در اکٹھو، کظھو و در انشھو، نھو خواہ گردید ۱۷

له قول داگر تا واقع شود اخ لے ابدال، اقشیل و قشیل جائز است ۱۸

له قول کلمہ باب تفعیل و تفاعل اخ لے چنانچہ تائے افعال بس ما بعد می گردید وقت وقوع حروف مذکورہ موقع میں افعال ہم چینی تائے تفعیل و تفاعول میز جس با بعد خود می گردید وقت وقوع حروف مذکورہ موقع قائمے ہر دو ۱۹

له قول بس فاکلمہ کردہ اخ چنانچہ مذکورہ مکتد شتر تار دال در اول دار دل در شانی کردہ حکیم شزاد کردہ ادغام کردہ شود، بسبب تغیر ابتدا بکروں ہمراهہ صلی در اول آور ده شود دا ذکر، دا ذکر خواندہ شود، ہم چینی در شناقل و سطاخ، اشناقل، اشناخ و رشناخ و شناخ و ایاد که خواندہ شود ۲۰

له قول یازده حروف مذکورہ اخ لے من تائے کہ یا زد ہم است در ذکر ۲۱

له قول را توں اخ کر جملہ بیزیده حروف خواہ گردید ۲۲

له قول بعد از لام تعریف اخ لے بعد لامیکہ نگہ را معرفہ گرداند یا بر معرفہ ترمیں کلام آید ۲۳

له قول و جوہا اخ لے لام ساکن ک قبل ازی بیزیده حروف آمدہ است یا لام تعریف باشند یا نیز لام تعریف، اگر لام تعریف است، ابدال نے باسین ما بعد نیز واجب است داد غام نیز چنانچہ اذ رحمن را اذ رحمن خاذن واجب است، وہیں حکم باقی اشہاء ویست ۲۴

له قول ساکن میز تعریف اخ لے لامیکہ قل از حروف مذکورہ واقع شود است لام تعریف یست، جائز است کہ بس ما بعد کردہ شود، و بعد میں ادغام واجب است لیکن جواز بسینیں در غیر ایست، چہ اک لام ساکن اگر باقیل را فتاوہ است ابدال نے بر او نیز ادغام اولی در شانی ہر دو واجب است، مثل جوانے در بیل سوئیں بسولت جائز است اگر بوجب سماع قرأت بل سوئیں باید خواند، و مثل و جوہی چون قل دشت و دنی و جلما ۲۵

سوال: بکلم قانون مذکورہ در قول باری تعالیٰ تبل دان ابدال ادغام ہر دو واجب باید بود، حالانکہ ہر دو مقتضی اند و جھیش چیست؟

جواب: در میان لام، دوار بیل دان سکرت است و سکوت آن فرض است. قانون مذکورہ و جوہی بود، بس رعایت فرض مقدم است در جوں فتنہ و مذکر ۲۶

کرده جوازاً ادغام می کنند و بتوانند، سوائے رارچه که درین جا واجب است،

باب هفتم- صرف صغیر ثلاثی مزید فیه صحیح از باب انتقال چون **الاً نَصْرَافُ** گردیدن

باب هشتم- صرف صغیر ثلاثی مزید فیه صحیح از باب استفاده چون **الاً سَتِّعْرَاجَهُ طَلْبٌ** خروج کردن

باب نهم- صرف صغیر ثلاثی مزید فیه صحیح از باب افعال چون **الاً حِمَارُ** سرخ شدن

تعلیل **لَهُ يَحْمَرُ لَهُ يَحْمَرُ لَهُ يَحْمَرُ**، **لَهُ يَحْمَرُ لَهُ يَحْمَرُ لَهُ يَحْمَرُ** راز **يَحْمَرُ يَحْمَرُ** الخ

بنادرند، لم جازمه **حَدِيرَه** در اوش در آوردند، آخرش راجرم کرد، علامت بجزی سقوط حرکات شد

در پنج پنج صیغه، و سقوط نونات اعرابیه شد، در هفت هفت صیغه، و سقوط چیزی نشد، در دو دو

صیغه، که مبنی اند، پس التقای ساکنین شد، میان هر دو را در پنج پنج پنج صیغه، بعضی صرفیاں رایئه ثانی را

حرکت فتح می دهند، لآن الفتح آخف الحركات، **لَهُ يَحْمَرُ لَهُ يَحْمَرُ** می خوانند و بعضی صرفیاں

رایئه ثانی را حرکت کسره می دهند، لآن الساکن إذا حَرَكَ حَرِكَةً بالكسْرِ، **لَهُ يَحْمَرُ**، **لَهُ يَحْمَرُ**

و بعضی صرفیاں ناک ادغام می کنند **أَقْتَهُ الْأَصْلُ** و رار اوی را حرکت اصلیه می دهند، **لَهُ يَحْمَرُ**

لَهُ يَحْمَرُ می خوانند، و امر و فہمی، همیں طور است،

باب دهم- صرف صغیر ثلاثی مزید فیه صحیح از باب افعال چون **الاً حِمَارُ** بسیار سرخ شد،

باب یازدهم- صرف صغیر ثلاثی مزید فیه صحیح از باب افعال چون **الاً جِلْوَادُ** شتا فتن،

باب دوازدهم- صرف صغیر ثلاثی مزید فیه صحیح از باب افعال چون **الاً حِدِيدَابُ** کوز پشت

شد، ختم شد مزیدات و شروع شد رباعی

باب اول، صرف صغیر رباعی مجرد، صحیح از باب فعله چون **الدَّحْدَجَةُ** سنگ غلطانیدن

باب اول، صرف صغیر رباعی مجرد، صحیح از باب تفعیل چون **الثَّدَحُرُ** غلطیدن سنگ

باب دوم، صرف صغیر رباعی مزید فیه صحیح از باب افعال چون **الدَّحْرِيَّةُ** شتران برگ

باب سوم- صرف صغیر رباعی مزید فیه صحیح از باب افعال چون **الاَقْشَعَرُ** برخاستن موئی برتن،

(ختم شد اواب صحیح، و شروع شد مثال وادی)

باب اول، صرف صغیر ثلاثی مجرد، مثال وادی، بوزن فعل یفعیل چون **الْوَعْدُ** والعدَّةَ والمعاد*

وعده کردن،

تعلیل، **لَهُ عَدَّةٌ** در اصل وعد بود، کسره برداو تقبیل بود، نقل کرده ما بعد راداده، واورا حذف کرده،

له قوله عده **الْوَعْدُ** بوزیر باطل عده **لَهُ عَدَّةٌ** وادری شود، که چیزی مثل وادی است، ماده مکمل فاکل و اونیست بلکه مفهود الفاظ است و به تعلیل ظاهر شد که در اصل **لَهُ عَدَّةٌ** بود آن یا زیر مثال وادی است^{۱۲}

لَهُ قُولَهُ تَقْبِيل بوزیر ایک وامر کب است از هر و مفر از هر حرکات تقبیل است و کسره از پنج شغل است^{۱۳}

عوضش تاے متخر که بفتحه ماقبل در آخرش در آورده، اعراب را بر تناکه آخر کلمه است جاری کردند عدّت شد
قانون، هروافے که واقع شود مقابله فاکلمر مصدّر یک بوزان فعل یا فعله باشد، پس از طبیعت مصالع معلوم شد
نیز معلل باشد، کسره اش را نقل کرده باید داده، آن را حذف کرده، عوضش تاے متخر که در آخرش در آورده
وجویاً، بکلیه اقامته، و آن این است،

قانون - در مصدّر هر حرفاً فکه بجز القائمه توئی بفتحه عوضش تاے متخر که در آخرش در آورده وجویاً مگر لغتة و مانه شاذ آند
تعلیل میعاد در اصل میعاد بود، واوساکن مظہر ما قبلش مکسور، آن واورا بیا بدل کردند میعاد شد،
قانون - هروساکن مظہر غیر واقع مقابله فاکلمر باب افتیاع ما قبلش مکسور، آن واورا بیا بدل کنده وجویاً
پس از طبیعت باعث تحریکش موبیده باشد،

تعلیل - و عدّت در اصل و عدّت بود، دال و تا قریب المخرج بهم آمد، دال را تاکرده، در تا ادغام
کردند و عدّت شد،

قانون - هر دال ساکن که مابعدش تاے متخر که غیر تاے افتیاع باشد، آن را تاکرده در تا ادغام می کنند وجویاً،
قانون - هرا مضموم یا مکسور که واقع شود در اول کلمه و مابعدش دیگر و او متخر که نباشد یا مضموم که مقابله

له قوله قانون المیز تعلیل عدّت در اصل واقع شدن یکه حذف، دوم نقل حرکت فی، باید سوم اوردن تا عوض داده معرف، و آین قانون برای امر اولین
است و ارسوم اے الماق در آخر بکلیه اقامته است، چنانچه در قانون مذکور است، پس قوله بکلیه اقامته متعلق است بقوله عوضش تا اخ
۲۷ له قوله بکلیه اقامته المراواز بکلیه اقامته، قانون اقامته است. اے بقائمه که جای شده است در اقامته برای الماق تا در آخر عوض حرف مذکور
پس از طبیعت اقامته در اصل اقواماً بود، واو متخرک، ما قبلش حرف صیح ساکن، حرکت داده نقل کرده با قبل داده، واورا بالف بدل کردند و به انتعای
ساکنین ملے غیر حدا یکه را حذف کردند

۲۸ له قوله در مصدّر الماقه عام است که آن حرف که در اول مصدّر باشد، چنانچه در عدّت مصدّر باشد، چنانچه در آخوناً

۲۹ له قوله تقویتی الماق انتعای ساکنین است که ساکن شانی نون تنوین باشد،
۳۰ له قوله شاذ اند الماق را که در اصل لغوی و میانی بودند پس بقائون قال و بیام، لغاین مان، شد و بسبب القائمه ساکنی لغادها باید گردید
پس الماق تاے در آخر هر دشاد چرا که ساکن دوم نون تنوین است، داز قانون اقامته بطور مضموم خالفت و قید تنوین معلوم شد، اگر ساکن
دوم تنوین باشد، حذف حرف بغير تقویتی تاگر داده

۳۱ له قوله میعاد الماظهار لحفظ میعاد دارد می شد، که مثال یا می است، پس چگونه وادی گفته شود، و به تعلیل ظاهر شد که مثال وادی است و التباس بعد
تعیل گردیده است،

۳۲ که قوله ساکن الماظهار است از متخرک که سلامت خواهد باند،

۳۳ له قوله مظہر الماظهار است از اجلیخاً

۳۴ له قوله غیر واقع مقابله فاکلمر باب افتیاع الماظهار است از مثل اتفقد که در اصل اتفقد بود

۳۵ له قوله بکلیه باعث تحریکش موجوده باشد الماظهار است از او ره که در اصل او ره که در او را یا کرده، این در نه خوانند چرا که اجتماع متجانسین
موجود است، آن متماضی نقل حرکت اولی است، سویه با قبل دادن امام اولی در شانی، لهذا رعایت این قانون و جویی تقدیم داشته شد بر تعلیل

۳۶ له قوله تاے متخرک الماظهار است از مثل عدّت تاکه مابعدش تاے غست و از مثل عدّت که تا متخرک نیست

۳۷ له قوله غیر تاے افتیاع الماظهار است از واپسک فاکلمر باب افتیاع باشد، چرا که در می صورت اگرچه مابعد دال ساکن است نیکن و جویا تاے دال
شده در دادن امام خواهد شد، چنانچه پیشتر مذکور شد

۳۸ له قوله قانون الاین قانون سوم است بقائون ایعد و بهب دم و جوب تعلیل در عدّت و که تعلیل در تی زیاده، فاقیم

عین کلمه باشد، همراهی شود جوازاً،
تعلیل - بَيْعُ الْأَذْرَاصِ يَوْمَ عِدَّ الْبَيْوْدِ، وَاوْدَا قع شود، بعد از فتح علامت مضارع و قبل کسر آن و او
را حذف کردند **بَيْعُ الْأَسْرُشُدُ**

قانون- هر باب مثال وادی روزان مَنْهَمْ يَهْنَمْ یا که ماضی او نیافته شده باشد، یا مضارع معلومش روزان يَفْعُلْ باشد؛ در مضارع معلوم اوفا کلمه را حذف کنند و جو بای، واز باب فَعَلْ يَفْعُلْ در دو بابت

وَسِعَ يَسْهُمْ دَوَاطِئَ يَطْبَئِ نِيزْ

تعلیل - آواید دراصل و قاعید بود، و امتحنک در اول کلمه هم آمدند اوی را به سه زه بدل کردند آواید شد،
قانون - دو و او متحنک که جمع شوند در اول کلمه، دو اوی را به سه زه بدل کنند و جواباً،

قانون - هر باب مثال و اوی از باب علم یعْلَم که غیر مخدوٰف الفا باشد در مضارع معلوم او سوائے اصل سوجه خواندن چارتاند چنانچه در توجّل، پاچل، پیتّجل، پیتّجل خواندن چارتاند است،

تعلييل۔ یوں سرور اصل یعنی بود، یا تے ساکن مظہر ما قبیلش مضموم آن را بوا بدلت کر دندیوں سے مرشد قانون ہے۔ ہر یا شے ساکن مظہر غیر واقع مقابلہ فا کلمہ باب افتیال ما قبیلش یا مضموم آن را بوا بدلت کرنے

له قوله همزة می شود جواز این ایه و ادیکه مفهوم بود یا مکسور در اول کلمه بعدش و او نباشد، یا او باشد مگر متوجه باشد، یا او باشد معموم و معاشر می باشد این ایه بهمراه جائز است که در اول کلمه باشد، راهنمای است، مفهوم باشد یا مکسور یا مفتوح اما اختلال چهارم که سکون است بسبب اینکه کلمه منوع و دوام ایس که کار بعد متصل و او نباشد، یا غیره و او بتصورت اول و شانی ایه مفهومیت و مکسوریت ایه و او بر همراه جائز است چنانچه در درج داده و دشنه آن بعد دیاستاتیزه جائز است، تعالی اللہ تعالیٰ وَإِذَا الدُّرْسُلْ أَقَيْتَ، در صورت ثالث لایه فتح منوع، چنانچه در درج داده آن بعد آن آنها شاذ است و تقدیر بر واژه و حال خال نه باشد یا داده شانی متوجه باشد و یا ساکن اگر ساکن است، میز حذف جائز است زدا جب چنانچه در درج داده و همراه است و اگر متوجه باشد ایه و او اولی بهمراه و احباب متفرقه المركت باشد یا مختلفه المركت، پس قوله بعدش دیجاده متوجه نه باشد اشاره است باینکه اصل و اد و باده باشد یا باشد مگر ساکن باشد ایه هرچه گذشت همکن و اوی پور، که در اول کلمه باشد، اما اگر در وسط باشد، پس محض در صورت همراه ایه ایه شده به همراه جائز است، اما در مکسور و مفتوح قاعده هاری نه خواهد شد و مثل ضمیر چنانچه در قاعده "لاقاً قاعده" خواندن جائز است.^{۱۲}

۱۲) اے ماضی و مفتار ع پر دو مفتوح العین باشند، چنانچه در تیز مفتّع، یعنی مفعّع خواندن واجب است.
 ۱۳) تو ز اضافی او نیا فائز شد و باشد المولیه اضافی او استقلل نباشد؛ این ذمہ بسب بعض است. فرزد بعین قلت استعمال اضافی مراد است. مثال فیروز یاد داشت
 ۱۴) تو له بروزن یقینی اذانے مفارغ کمسور العین باشد، و عام است که ماضی مفتوح العین باشد چون وعده یکمسور چون و در هر میرم مرف فاین

که تولیغی محدود افلا باشد الا اخراز است از دسته کیستم و دلخی کیطی که در آن هر دو سوانح یک و همانی و بجز دیگر چاکر نیست.^{۱۹}

شہ ایں قانون موسوم اسست بقائون یو ۱۲

۴۹ قرلے یا ساکنِ الاختراز است، از یا نے متھک مثل یا نے بھیٹھ ۲۰

نه نوله مطهر الماحزان است از مسیح^{۱۲}

الله فرجه فاگلر باب افعال لا احتراز است از مثل آتیست که در اصل آینه تیسرا بود

وجوّباً، يشرّطيكه درجته أفعىً، فَعَلَوْهُ صفتةٌ فَعْلَى صفتةٍ نَّرَبَشَ، فِيمَهَا قبْلَشَ رَابِكْسَرَ بَلْ كَفْنَدَ وَجَوْبَاً،
بابُ اولٌ صرفٌ غَيْرٌ شَلَاثٌ مَجْرِدٌ مَثَالٌ وَادِيٌ بِرْ تَنٌ فَعَلَ يَفْعَلٌ چُونَ الْوَعْدُ وَالْعِدَّةُ وَالْمِيَعَادُ
وَعَدَهُ كَرْتَنٌ،

باب دوم- صرف صغير ثلاثي مجرد مثال داومي بوزن فعل يفعل پون الوجل ترسيدان،

باب سو هر صرف صغیر شلا^{ثی} مجرد مثال وادی بوزن فَعَلَ يَفْعُلُ چون الوضن نهادن،

باب چهارم صرف صغیر شلا^ثی محمد مشائی واوی بوزن فَعَلَ يَفْعِلُ يَحْوَنَ أَلْوَحَنَ مُامَسِيدَن

باب پنجم صرف صغیر تلاثی محمد مثال واوی بروزان فَعُلَ يَفْعُلْ چون آلو سخمه داندار شدن

باب اول. صرف صیغه‌های مزدفر به مثال وادی بروزن افعاً جون آذو نیحاب و اجب گردانیدن

باب دو هر. صرف صغیر لای مزد فیه مثال وادی بروزن تفعیل چون التوحید چیز را واحد گردانید

باب سوم- صرف صغیر تلاثی مزید فیه مثال وادی بُرْزان مفاجلة پرون المواظفية همیشگی کردن

باب حهاره صرف صغیر شلائی مزید فقره مثالی واوی روزان تفعیل بجزء (التعَمِّدُ كمتا شدَن)

باب بنجم - صرف صغير ثلثي مزدفره مثل (واوی) روزان، تفأَّعل جوان، التَّوَادُثُ ازْكِلْدَگَرْ مرات

یا ششم صرف صغیر مثلاً مرسید فرمان اولی روزان، افتیاع جوان آزاد تقادم افزخته شد.

باب هفته صرف صنفه ثالث من بد فنه مثلاً رواه كيرزاني واستقفالاً رواه الأستاذ شاهزاده سنا وابن شهاداً

باب هشتاد و سی و نه - صرف صغر مثلاً مزید فرمایند: احتمالاً آن دسته است: افونخت شده‌اند.

باب ادا، رسم فصحیغہ شاہ محمد مشائی روزان فتح آباد، نفع حلبان، المسعودیہ المکہ، سنت قار، اختتم

باید دو ه صرف صغیر شانست تا حجت داشا را با این روزانه، فعماً، تفععاً، حجان، لدان: سنتیت شا، سنه و سوان

وقت میوه پنیدن.

باب سوم صرف مغایر ثلاثی مجرد مثال یا تردد روزان فَعِلْ يَفْعِلْ چون آیه‌شده تضم شدن

باب چهارم- صرف صغير ثلاثي مجرد مثال ياي پروزن فعل يفعـل بـون الـيـسـ خـشـكـ شـدن

باب پنجم: صرف صغير ثلثي مجرد مثال ياتي بوزن فعل يفعل حون اليسير آسان شدن

له فرزل در جمیع افعال نعلا، صفتیه المثله در جمیع کمترک است و در میان فعلی صفتیه چنانچه مزبور بعنوان است که بیعف، جمع بیضاء نیز آن است چنانچه

که واحده نباید بروز فعلاء می باشد، و بعید صفت اخراز شد از جمع فعل فعلاً و اسماً، چنانچه قانون ذکور در اسمی چاری شود و جریاً و همچنین بقید

مشنه رفعی احترازکرده از فعلاء اسمی چهار کاران نیز اجزاد فاعل مذکور واجب است، پس در عین لئے عود خواندن واجب است، و باید اشت
ک فعل اتفاضل حکم فعل، اسم، دهن و صفت است

۳۰۰ قرله و اگر باشد از آن اگر در جمع افعال فعل مصنفه یا فعله ماضیه یا ماضیه مصنفه شرائط ذکور یافته شده و اوزن خواهد شد بلکه ضمیر ماتبلش بکسر و بدل کرد

باب اول. صرف صغير ثلاثي مزید فیہ مثال یا نی بروزن افعال چون الایسیام تو نگر شد

باب دو هر صرف صغير ثلاثي مزید فیہ مثال یا نی بروزن تفعیل چون الایسیام آسان کردن

باب سوم صرف صغير ثلاثي مزید فیہ مثال یا نی بروزن مقاولة چون الایسیام با کسے آسان گرفتن،

باب چهارم صرف صغير ثلاثي مزید فیہ مثال یا نی بروزن تفعیل چون الایسیام آسان شد

باب پنجم صرف صغير ثلاثي مزید فیہ مثال یا نی بروزن تفاعل چون الایسیام بجانب راست خانه شدن

باب ششم صرف صغير ثلاثي مزید فیہ مثال یا نی بروزن افعال چون الایسیام آسان شدن

باب هفتم صرف صغير ثلاثي مزید فیہ مثال یا نی بروزن استفعال چون الایسیام آسان شدن

واز باقی نیامہ الاقلياد

(ختم شد مثال و شروع شد اجوف)

باب اول صرف صغير ثلاثي مجرد اجوف داوی بروزن فعل یفعـل چون القول گفت

تعلیل - قال دراصل قول بود، ويا متبرک ما قبلش مفتوح آن واورا بالف بدل کردند تاز قول قال شد

قانون - هر او، ويا متبرک بحرکت لازمي که ما قبلش مفتوح باشد، از آن يك کلمه بالف بدل شود، و هو باشرط بکر

آن داو، ويا مقابله فا کلمه و عین کلمه ناقص در حکم

له قول هر داو، ويا نه بايد داشت که اين قانون موسم است بقانون قال و باع و کلم داو، ياد راين قانون اجوف يکسان است و اين جهت

تبییم دست کرده است بدوا، ويا را ما و قته که در داوسے جاري کنند تعبیر شده بقانون قال کنند، و دقت که در یا تے کنند تعبیر شده بقانون باع

کنند برای لحاظ داور اول در عایت یا در دوم

له قول هر داو، ويا متبرک بحرکت لازمي از متبرک بحرکت عارضي که بالف بدل نخواهد شد مثال داو تو استطعمنا بدو، بسکون داو، همزه صلی بسب

درج کلام عذوق شد و بسب اتفاقه ساکن دنه بدوا او لین آنها ده و تحقیق ساکن اول در آخر کلام داو داکم داوند، داين کسر چونکه عارضي است برای

رفع اتفاق ساکن، لهذا داو الف داشد

له قول ما قبلش مفتوح هر داو احتراز است از آن داو که ما قبلش کسور باشد یا بر حال ماند داو بقانون متعادل یا شود

اگر ضموم باشد داو بر حال ماند و يا بقانون يو هر داو گردد

سکه قرار ازان کل المثله شرط پنجم اين که وحدت کلمه باشد، دری و وقت برای مفتوح است از آن کلمه بیش یا تے میتوال

الف نگردد، چرا که میکنند دیگر است

له قول دهیں کلمه ناقص نه باشد المزیلا که اگر باشد الف نگردد، دوجهش این که تعیل نوح تغیر است و محل تغیر آن کلام است زیرا که به سبب

اختلاف عوامل همان مختلف می گردد، پس ابتدا تعیل از آخر یا بد کرد، و لهذا صرفیا ابتدا تعیل از آخر می کنند و اعمال تعیل با تعیل زد

ایشان متنوع است یعنی اگر لام کلمه او لیه داو گردد، و بعد از آن الف نگردد، این چنین، تغیرات در یک حرف متنوع نیست، و نیز اگر در لام

کلام تعیل کرده می شود، و عین کلمه را از تعیل خالی نگذاشت، در ما قبل عین کلمه تعیل کرد، هم متنوع نیست، چنانچه یعنی که فردا کلام کلمه را از اختت

فاکل را بر تعیل یعنی حذف کرده اند، اما انتقال تعیل با تعیل لام کلمه در عین حقیقی یا حکمی تعیل کردن نزد ایشان متنوع است

لهذا احتراز کرده از عین کلمه ناقص چرا که در لام کل پیشتر تعیل شده باشد، پس عین کلمه بر حال خواهد ماند، چنانکه در قوای و طوی و داری و از

نمیست، چرا که عین کلمه ناقص است، و وجہ تعمیم میکنند تا عین کلمه حقیقی و حکمی این که بعد تعیل لام کلمه در عین کلمه نیز تعیل را نیست، و مراد از

عین کلمه این که بعد ف لام کلمه باشد، پس دادر این حقیقی نیز عین کلمه حکمی است اگرچه حقیقت لام کلمه است

له قول متعابه فاکل نه باشد الم احتراز است از توعید و تواند و ماند آنها که درین امثله داو الف نشود، بعد العزیز فاعل

عین کلمه تا قصر نه باشد، و ما بعد شش مده زائد که لازم بود تحقق و سکون او، و حرف تثییه والف جمع موئیت سالم، و یا نسبت، و توں تایید نه باشد، و آن کلمه بروزن فعلان و فعلی و بمعنی آن کلمه که در آن تعلیل نیست نه باشد،

تعلیل قلن در اصل قول بود، و او منحرک ماقبلش مفتوح آن و اور بالف بدل کردن قائل شد، پس التقاء ساکنین شد، میان الف لام، اول ایشان مده بود، آن را حذف کردند قلن فتح را پس از پیدا کردن، تا که دلالت کند، بر حذفیت واو قلن شد،
قانون التقاء ساکنین بروز قسم است علی هدفه و علی غیر هدفه، علی حد آن که ساکن مده، یا یا
تصییر و ساکن ثانی مدغم و وحدت کلمه باشد، و مساوی است او علی غیر هدف است

۱۷ ترازنا تعقیل نه باشد لذا و بجهش قبل ازین مذکور گشت
۱۸ توله مده زائد از چنانچه بسیار دستوری بود اول دو او در ثانی الف بگرد، پس اگر تحقیق وجود آن واد و بیالزم نباشد، چنانچه در دستور ۱۸، جمع مذکور که لام الف کرد، بعده محدود شده و سکون هم لازم نباشد، چنانچه دعوه وقت التقاء ساکنین در دعوه الله متوجه می گردد، قانون بدل بدن لات این چنین هاراشیل است ۱۸

۱۹ توله حرف تثییه الامراز است از دعوه که واد الف بگردد ۱۹

۲۰ توله الف جمع مذکور سالم از چنانچه در حضور است ابدال مذکور مختص است ۲۰

۲۱ توله دفعه تایید احواله خفیف باشد، خواه تعلیل چنانچه ای خشیعه به تشدید و تخفیف ۲۱

۲۲ توله فعلان از چنانچه سیهوان دستوران ۲۲

۲۳ توله بعضاً آن کلمه چنانچه عجیب بعنه آخرها است، و عین بعنه آغین پس داعوه داعین به سبب فزان شرعاً فاقون از تعلیل خالی مانند، و عدوه داعین به سبب مجموعیت بر مراد ف خوش ۲۳

۲۴ توله قانون برازی اندیشه است که در قلن سلام واقع شده اندیشه تعلیل داو و بدل شدن آن بالف، و آن در قانون قال مذکور شد ادم حذف الف کر این قانون برازی آن آدرده است سیم مضموم بودن فاکله، و قانونش بعد ازین مقتلاً مذکور است ۲۴

۲۵ توله علی مده المزسر قیود داخل اندیشه که آنکه ساکن اول مده باشد، ای الف و یا یا تصییر و آن دامن ساکن می باشد چنانچه از مراتب ازین جهت یا تغییر را در حکم مده می گویند، پس مراد از مده یا تغییر است که بعض را زمات مشابه است در ازوم سکون دوم این که ساکن ثانی مدغم باشد سیم وحدت کلمه برازی اندیشه در یک کلمه باشد، ای چنین نزباشد که از ساکنین در آخر کلمه باشد، و ساکن ثانی در اول کلمه بگیر پس التقاء ساکنین علی مده چون احتمویت کر ساکن اول مده است زیرا که داو است ساکن و ما قبلش مضموم و ساکن ثانی این را مدغم است و وحدت کلمه بیز موجود است زیرا که واحد است نه متعدد ۲۵

۲۶ توله و مساوی است او علی غیر حده است اما چون قبل ازین در حاشیه معلوم شد، که برازی بودن التقاء ساکنین علی حد و سه شرط اند و جوی هم یا بعض منطق شوند التقاء ساکنین علی غیر حده خواهد شد، زیرا که اتفاقه حرکت چنانچه با اتفاقه بعیض اجزاء شوند می گردد، هم چنین با اتفاقه بعض نزیر پس جمیع سوره میزه هفت شدند، یکی آن که شرط اول منطق شود فقط، چنانچه مخصوص، که در اصل مخصوص است بود، تا راصا کرده، و کلتش را حذف نوده، در دو ماده اول و دو ماده اول مفقود است زیرا که ساکن اول مده نیست و اخیرین یا مدغم بودن ساکن ثانی و وحدت کلمه موجود است، اما مسح بودن ساکن اول لئے فاکله که خاست به سبب اصالت کرده در تحریک ساکن، چنانچه در آخر همین قانون ذکر نهاده است یا شرط دوم منطق شود، پس ای ثانی مدغم نه باشد چنانچه در اصل احتمل بخون بود، زیرا که احتمل بخون کلام بخون، یا هر دو شرط اولین مفقود باشند، بچون مدد امر که از مسدّد بنا کردن، تا نه وقت بنا نه امر محدود گردید، و آخر وقت ساکن شد، پس شرط ثالث لئے و داد کلمه و جو داد است اما مده بودن اول و دمغم بودن مفقود است ثانی و ثالث مفقود باشند، چنانچه احتمل بخون ای مقدوم کار اول مده است اما مده یا بودن ثانی و داد کلمه مفقود است یا اول و ثالث مفقود باشند، چنانچه لیست مدعون که در اصل لیست مدعون بود، و بجز ازون تعلیل، ازون اعرابی محدود شد پس ثانی مدغم است اما شرط اول لئے محدود است ساکن اول و ثالث لئے وحدت، کلمه مفقود است یا هر منطقی باشند، چنانچه در قتل الحقیقت کرد اولین مده است و ثانی مدغم، و ز وحدت کلمه ۲۶

و حکم علی خوده خواندن ساکنین است مطلقاً و حکم علی غیر خوده خواندن ساکنین است در حالت قف و نه خواندن ساکنین در حالت غیر قف، پس در حالت غیر قف اگر ساکن اول مده یا نون خفیف باشد حذف کرده می شود، اتفاقاً سوای شه جادرا بحوف یعنی مصدر باب افعال واستفعال و اسم مفعول هرچهار که در بین جا اختلاف است، بعضی صرفیان اول را حذف می کنند و بعضی ثانی را، و اگر ساکن اول مده یا نون خفیف نباشد، حرکت داده شود، ساکنه که در آخر کلمه است، و اگر در آخر نه باشد، اول را کسره در تحریک ساکن اصل است غیر او به سبب عارضه،
قانون هر واو غیر مکسور، که در ماضی معلوم ثلاثی مجرد بحوف الف شده، بینفتند فا کلرا اور احرکت ضممه می درستند و جواباً،

تعلیل خفین در اصل خوین بود، و او متحرک ماقبلش مفتوح و اورا بالف بدل کردند، خافن شد، پس التقائے ساکنین شد، میان الف و فا، اول ایشان مده بود، آن را حذف کردند تا از خافن خفین شد، پس فتح فا کلرا بکسره بدل کردند، تا که دلالت کند بر کسره عین ماضی خفین شد،
قانون هر واو مکسور و یا مطلقاً که در ماضی معلوم ثلاثی مجبوب را الف شده باشد، بینفتند،

له فاز مطلقاً ا blouse در حالت وقف در حالت غیر قف، مثل در حالت وقف چون حمال و در حالت غیر قف چون حمال دمپنی^{۱۲}
له قول پس از تعریف است برخواندن هر در ساکن، بر قدری می خوده، در حالت وقف، بر این امر کچون هر دو ساکنین بر حال ناند ضرور است
حذف یکی از نیها یا تحریک آن و آن حذف و تحریک در اول باشد یا در ثانی و نیز حرکات از حرکات شلاش کلام باشد و کلام نه باشد^{۱۳}
له قول ساکن اول مده باشد از اخ پنجه در قالب الف که ساکن اول مده است ساقط شده است^{۱۴}
له قول یا نون خفین از چنانچه لا تمهیف القعیده که در اصل لا تمهیف المعقیده بود^{۱۵}
له قول اتفاقاً blouse نزد جیسون صریان^{۱۶}

له قول سوئی سجا از چنانچه استقامة که در اصل استقامة باشد، و اقامه که در اصل اقامه باشد، و معمول که در اصل معمول بود و درین اختلاف است بعضی اول را حذف می کنند، زیرا که زاده علم است و علامت حذف کرده نمی شود، و بعضی ثانی زیرا که زاده است وزاده نزد اول تحریک است مرد حذف را^{۱۷}

له قول در آخر کلمه blouse برای است که ساکن اول آخر کلمه است - چنانچه در قوای استطاعت اصل کوای استطاعت باشد چنانچه در لوح عجم^{۱۸}
له قول غیر از سبب عارضه آن عارضه هم چون مطلوبیت خفت، چنانچه در قع احتماً امریا حل اقل بر اکثر ضممه بر حال داشته باشد^{۱۹}
صیغهای زیما قبل و ادجع مضمون می باشد - لهذا درین یا بایسے محل اقل بر اکثر ضممه بر حال داشته باشد^{۲۰}
له قول غیر کسور blouse مفتوح باشد، چنانچه در قلن که او مفتوح الف شده بینفتاده است باضمهم چنانچه در طلکن که در اصل طلکن و داده مضمون الف شده بینفتاده است، و باس قید احتراز کرد، از مکسور که عکش دیگر است چنانچه خواهد آمد^{۲۱}

له قول در ادجع مطلقاً blouse چون خفین، که در اصل خوین بود، بعد حذف ایشان بخوانن قال، خارا که فا کلرا است که در اند^{۲۲}
له قول دیگر blouse مطلقاً blouse مضمون باشد یا مفتوح یا مکسور چون چنین دیگر و مطبوع که در اصل چنین دیگر و مطبوع و ادجع و مطبوع و ادجع باشند قال الف شده بینفتاده، و هزار اول و یا در ثانی و طادر ثالث همراه با کلرا کسره یا فتنه^{۲۳}

له معنی خواندن آن است که هر دو ساکنین، رابر حال داشته خوانده شود، و حذف ز حرکت داده شود، چون حمال دمپنی^{۲۴}
له یعنی حکم می خیر و مده ساست، یکی اولین حکم آن است که اگر در حالت وقف آیند هر دو رابر حال داشته خوانده شود، چون العالمین یا نخستین ساکن بود، هرگاه وقف کردیم نون هم عاک شد، بحسب وقف العالمین شد باقی دو حکم یکی حذف دوم مشک کردن با بعد می آیند^{۲۵}

فارکلیہ دے راحرکت کسرہ می دہند، وجہا،

تعلیل قیل در اصل قول بود کسره برداشتیل بود نقل کرده بما قبل دادند، بعد از سلب حرکت ما قبل قول شد، پس واوساکن مظہر ما قبلش مکسور، آن را بایا بدل کردند قیل شد، قانون هر واو، و یا مضموم یا مکسور متوجه طبیعت یا در حکم متواتر، که در اصل سلامت نمانده شد، و در ناقص شلاقی مجرد مطلق، در فعل متصرف باشد، یا در متعلقات شیوه بهجت فعل حقیقی یا حکمی از جو و تفعیلین از ناقص حرکت آن واو، و یا نقل کرده بما قبل می دهند؛ و جو بآبشاره طه که آن واو، و یا

له قوله فائزون الا اگرچه بسبب آمدن این قانون بعد تعلیل قیل بمنظار هر قانون قیل می شود، لیکن تعلیل یقوق، یعنی بعیر را هر مشارع العین و اوی دیانی رانیزشت می است، و نیز پایه دانست که قیل در سراسر امر واقع گردیده است، یکی نقل حرکت میں کلر بسوئے ما قبل، دویم سلب حرکت ما قبل، سوم ابدال و اوی، یا، پس ای مغض نقل حرکت میں کلر است بسوئے ما قبل، اما سلب حرکت ما قبل فائزش ازین خواهد آمد، و ابدال و اویار به سبب مکسور پن ما قبل است لیه فائزون مینعاً چنانچه گذشت ۱۲

۳۵ توله برداود یا مضمون یا مکسور این احتراد است از یخنوف که نقل نه خواهد شد، بلکه بقایان یقان بالف بدل شود، پس مثال مضمون چون بطور مثال
۳۶ مکسور چون بطور مثال یا مضمون چون میشود که در اصل یتیبود، یا یعنی مکسور چون یتیب است که در اصل یتیب بود.
۳۷ قول متوسط یا در حکم متوسط این است بقایه میگیرند باشد، حقیقت، چنانچه در یتیب و دیقول یا بقایه میگیرند باشد، بلکه بقایه اسلام کلمه
باشد، اما چون که بعد از اول و دو یا غیره یا علامت شنیده و جمع واقع شده باشد که او حکم آخوند گرفته باشد، و این لام در وسط آسود
باشد، اما چون داعون که در اصل داعون نبود، داعین که در اصل داعون نبود، پس اول و دو یا علامت جمع درینجا پس از اسلام کلمه
آمده اند و همچنین رامیون و رامیون داعین که اول در اول و یا در دویانی علامت جمع است، دیا و داد غیره بود چون در تدعیون متذکرین
درست میگردند و ترسیم میکنند. »

در مجموع و در صیغه های تولید در اصل سلامت نانده باشد از این وقت وجود شرائط مذکوره تعییل کرده شود، در این کلیه لیکن بشرط آنکه در اصل ای ماضی معلوم آن تعییل شده باشد، همچو در شرایطی مجدداً از ناقص که معلم بود، ماضی معلوم فی شرط تعییل مذکوره نیست، پس مثل عموّهات محبوّل دمغه خود را - دھیتیه مجهول دمتصیود، ازینجا خارج شد از زیرا که سلامت نانده اند برای همه محل برخیزیه بمعنی خود است

نه تولید در ناقص شرایطی مجدد مصدق ای ای برای شرایطی مجدد از ناقص معلم بودن اصل شرط نیست، پس مثل معلم چون یوسفیون و غیره معلم و مشاه اصل غیر معلم چون یوسفیون که اصل دستخوش پرسبیت غیر مفتوح بودن با قبل و با بالف مهدل نشده است و با وجود آن یوسفیون، یوسفون عوانه ای و نظر کردند حرکت داد اولی و با قبل و ایجاب است

۴۷ تولید فعل متصرف لا احتراز است از مثل آنکه به دایمیه، چرا که فعل تعجب غیر متصرف است ۱۲
۴۸ سر زدن حرف داودی و دا بن دایمیه است ۱۳

بروند و بسبیب قانون و جویی را معرفت داده اند شده ۱۷

شیوه تزلیج بجز فعل حقیقی یا حکمی از مراد از فعل حقیق یا کلراست که در مردوف حركات و سکنات مثل فلن باشد چنانچه قبول و بپیغ و فعل حکمی آن که با خرائط بعض حصر از اول مابقی شکل تعلیق حاصل نکند، چنانچه اخیرچه که اتفاقید بعد حذف آن در شان خیزید و قیضید پس از شاد است لذا هم دسته فلن عکس پیاده شده است و باید داشت که فعل حکمی محصور است بباب افعاعی و افعاعی زیرا که استخوار چه بعد حذف آن وزن غیر فعل پیدایی شود در وزن فعل و قاره اش اینکه در اینها نقل جائز است زوایب و وزیر سوانی نقل دوام در پیگله حذف داشتم نیز جائز است پس اگر استثناء نه کریه و چوب ام اول، لئے نظر و عدم حواز اخیرن، لئے حذف داشتم معلوم شد ۱۲

۱۷ تزلیج از تفعليين از ناقص چراكه دري جانقل و اثبات هر دو جائز است.
 ۱۸ که قتل بشر طير آن واو، يار پيل از همراه تباشد، احتمال است از شيوں که دراصل سئيل بود به سبب ضرب قبل باد ميدل شد و از مستهنيون
 که دراصل مستهنيون و از مستهنيون که دراصل مستهنيون بود، پس درمشل ايس چيني سينها نقل حرکت داد و يابا ما قبل منرعا است.^{۱۲}

بدل از همزه، و ضمۀ و کسره آنها منقول از همزه و ما قبل آنها منسوح والفت نباشد، قانون در فعل از جویف تقل حركت و حذف واشمام، و در تفعیلین از ناقص حركت اثبات فی جائز است.

تعلیل یقُولُ، تَقُولُ، أَقُولُ، تَقُولُ دِرَاصل يَقُولُ، تَقُولُ، أَقُولُ، تَقُولُ بُودَضْمَسَه بِرَوَادِ
ثُقْبَلِ بُودِ، تَقْلِ كَرْدَه بِما قَبْلِ دادَنَه، تَا زَيَقُولُ الْخَيَّقُولُ الْخَشَدُ،

تعلیل يَقَالُ، تُقَالُ، أَقَالُ، تُقَالُ دِرَاصل يَقُولُ، تَقُولُ، أَقُولُ، تَقُولُ بُودَوَامِفْتَوْحَه
ما قَبْلِش حَرْفٌ صَحِحٌ سَكِنٌ فَتَحَشَّ رَأْنَقْلِ كَرْدَه، بِما قَبْلِ دادَه، وَاوْرَا بَالْفَ بَدَلَ كَرْدَنَه، تَا زَيَقُولُ الْيَقَالُ الْخَشَدُ،
قانون برداو، وَيَا رَمِتْوَطْ مِفْتَوْحَه کَه در اصل سلامت نه مانده باشد، در فعل متصرف تامتعلقات فی
در سوانح کلمه اسم که بروزن افعل ما قبلش حَرْفٌ صَحِحٌ سَكِنٌ مَظْهَرٌ باشد فَتَحَشَّ رَأْنَقْلِ كَرْدَه
بِما قَبْلِ دادَه، آن را بالف بدل کنند و جویبا بشرطیکه آن کلمه ملحق و معنی لون و عیّنه و

۱۰ قول و ضمۀ و کسره آنها منقول از همزه نباشد الْأَحْرَازَ اسْتَ ازْيَسْهُ يَبْعِيْجُهُ بُودَنَه، ضمۀ همزه را با قبل داده، همزه را حذف کردند، پرا کر تقل حركت این داده یا با قبل روانیست ۱۰

۱۱ قول و ما قبل آن الف نباشد الْأَحْرَازَ اسْتَ ازْمَقَابِلُ وَمَبَایِهُ، پرا کر الف تقابل حركت نیست پس نعل منع گردید ۱۱

۱۲ قول و ما قبل آنها منسوح نباشد الْأَحْرَازَ اسْتَ ازْطَوْلَ وَبَيْتَمَ پرا کر در مثل اینها آن داده یا تعاظون قال الف شوند ۱۲

۱۳ قول در فعل از جویف الْخَيَّقُولُ بُودَنَه پس تقل حركت پدن بیمه و قیل و حذف حركت چوں قول دیووه واشمام بعد تقل حركت بسوئه ما قبل باشند طور که کسره فاکل را بسوئه ضمۀ و یار را بسوئه داد میلان داده شوند ۱۳

۱۴ قول در تفعیلین از ناقص الْخَيَّقُولُ بُودَنَه در تَدْمُغَه مُغَنَّه مَسْدَعَه مُعَوَّنَه هردو جائز نهند ۱۴

۱۵ قول سوط الْأَنْجَلَه حقیقته میلن کل باشد، چنانچه در بیان و بیانه دیقال ۱۵

۱۶ قول مفتوح الْأَنْجَلَه زیرا که اگر سوریا مضمون باشد، قانون در اجرای خواهد شد نه این قانون ۱۶

۱۷ قول در فعل متصرف باشد الْأَحْرَازَ اسْتَ ازْمَا بِيْمَه وَمَا اَقُولُ ۱۷

۱۸ قول متعلقات فی الاشیاء اسْمَ فاعل دامِ مفعول وغیره ۱۸

۱۹ قول سوئه کلمه اسم که بروزن افعال الْخَيَّقُولُ بُودَنَه در قول متعلقات فی ایم تفضیل بهم آمده بود، لہذا او را استثناد کرد که درین جایین تعلیل جاری نرمی شود اقُولُ وَآبَيْسَهُمِي مانده ۱۹

۲۰ قول حرف صحیح سکن الْخَيَّقُولُ بُودَنَه احتراز شد، از باعیمه و قاؤل پرا کر در باقبل حرف میست، و بقول سکن احتراز شد از قول و بیسمه پرا کر حرف باقبل اگرچه صحیح است، یکن سکن نیست ۲۰

۲۱ قول مظفر باشد الْأَحْرَازَ شَدَّاَزَ قَوْلَه وَبَيْتَه پرا کر دغم است، مظفر ۲۱

۲۲ قول ملحق باشد الْأَحْرَازَ شَدَّاَزَ قَوْلَه وَبَيْتَه پرا کر دالم جهش تلاشی بخوبی داده بود، پس برایه المثل میداند خود بهم واقبل از لام کلمه آوردن، تاججههه شد، پس اگرچه شرائط موجود نداشته باشد، ازیز بجهت تعلیل ممنوع داشتند، پرا کر ایں چنین ضرورت در شعری شود، پس بعد تعلیل جهار خواهد شد، و مطلوب فوت خواهد شد ۲۲

۲۳ قول بینهون نباشد الْأَحْرَازَ اسْتَ ازْمَانَه اسْنَوَه که اسَادَ خواندن ممنوع است ۲۳

۲۴ قول و عیب نباشد الْأَحْرَازَ اسْتَ ازْمَلِ اَعْوَاهُ وَأَعْيَاهُ ۲۴

و صبغة الـ لـ نـ باـ شـ

تعلیل قائل در اصل قاول بود، و او واقع شد بعد از الف فاعل و در اصل سلامت نمانده بود، آن رایه همراه بدل کردند تا از قاول، قائل شد،

قانون هر داد و یار که واقع شود بعد از الف فاعل و در اصل سلامت نمانده باشد یا اصل او نباشد آن واو، و یار رایه همراه بدل کنند و جویا،

تعلیل قیال در اصل قوال بود، واو واقع شود، بجای عین کلمه در جمع و در مفرد سلامت نمانده بود و باقیش کسوا آن رایا بدل کردند تا از قوال، قیال شد،

قانون هر داد و که واقع شود در مقابله عین کلمه مصدر یا جمع و در فعل واحد سلامت نمانده باشد یا در واحد ساکن در جمع قبل الف باشد باقیش کسوا آن واوراییار بدل کردند و جویا، بشرطیکه لام کلمه فی معلل نباشد،

تعلیل قویل و قویلته در اصل قویل و قویلته بودند واو، و یار یک کلمه هم آمدند خستین از بیشان ساکن بدل از چیزی ره بود، آن واو رایا کرده، در یاراد غام کردند تا از قویل و قویلته قویل و قویلته شد

قانون هر داد، و یار که جمع شود در یک کلمه یا حکم سوائے کلمه اسم بوزن افعـل اول ایشان ساکن لازم غیر

له قول و صبغة الـ لـ نـ باـ شـ

۲۷ ترک بعد از الف فاعل ایشان بعد الف که ملامت فاعل است، یعنی متعاب مین را اسم فاعل آید^{۱۲}

۲۸ ترک یا اصل او نباشد، از چنانچه خانط که در اصل غایط پروردستایفت که اصل ستایفت بود، در جنبون اصل این که نزد بعض ماضی این هر دو اصل زیاده و نزد بعض ماضی غایط تعلیل آمده است لـ غایط مستعمل است^{۱۳}

۲۹ ترک مصدر ایشان که اگر در مقابله عین کلمه مصدر این چنین داد آمده است، بین شرط است که در فعل تعلیل کرده شده باشد و اگر در جمع آمده است شرط است که در واحد آن جمع چنانچه درین جا واحد اسم فاعل است، تعلیل که و شد ایشان در آن داد و سوم جای تعلیل این که داد واقع شد و باشد در واحد، یکن داد آنچه ساکن باشد پس در جمع آن داد قبل الف آید و باقیش کسوا باشد، پس آن داد تیریا خواهد شد؛ اما کسرا باقیل در هر سه شرط است، نزد اخیر اما قول بشرط که لام کلمه معلل نـ باـ شـ متعلق است با خبر لـ باـ لـ بنـ، پس ذـ مصدر کسواریت باقیل و تعـیـل فعل شـرـطـ است، چنانچه وجود این شـرـطـ قـوـاماـ قـیـاماـ شـدـ و در جـمـعـ مـسـوـرـیـتـ باقـیـلـ و تعـیـلـ درـ قـوـالـ بـوزـنـ ضـمـرـاتـ قـیـالـ شـدـ و جـوـاحـیـ، جـیـاـحـیـ شـدـ است و درـ اـنـ دـیـامـتـ شـدـهـ است دـایـیـانـ اـزـ قـسـمـ ثـالـثـ اـنـدـ بـوـجـوـدـ شـرـانـطـ اـنـهاـ چـانـچـهـ وـاـدرـاـيـهـ اـنـهاـ حـوـصـیـ دـبـوـحـیـ اـسـتـ وـاـوـدـ آـنـ سـاـکـنـ است و در جمع قبل الف و بعد که کسر واقع شده اند پس دیا حق و حیا حق خواندن و اجنب شد و فاتحه شرط اخیر ثالث این که اگر در لام که تعلیل شده باشد پس تعـیـلـ درـ عـیـنـ کـلـمـهـ نـزـرـ باـ نـزـرـ خـاـبـهـ شـدـ چـانـچـهـ وـیـانـ اـمـفـدـ است کـهـ اـصـلـ روـیـانـ بـوـدـ، وـاوـیـاـ گـرـدـیدـ تـعـادـهـ سـیـجـیـ دـیـانـ وـجـعـشـ روـایـیـ است، پـسـ کـمـاـسـیـجـیـ روـارـشـ اـکـونـ اـیـ وـاـدـ اـگـرـ سـبـعـ شـرـانـطـ نـدـ کـوـرـ استـ، اـماـ چـانـچـهـ لـامـ کـلـمـهـ مـعـلـلـ استـ کـهـ اـزـ یـارـ هـمـزـهـ شـدـ، پـسـ روـیـانـ نـخـواـهـندـ خـوـانـدـ، وـرـنـ الفـ سـاـکـنـ است و در جـوـایـیـ کـرـ حـرـفـ عـلـتـ کـاـلـعـدـ اـسـتـ پـسـ گـوـیـاـ مـوـجـدـ نـیـسـتـ، پـسـ اـجـمـاعـ اـعـلـمـ خـوـاهـشـهـ لـهـ زـوـاءـ، باـقـیـ خـوـاهـهـ مـانـدـ^{۱۴}

۳۰ تـهـ تـرـکـ لـهـ قـوـلـ وـ اـنـهـ لـهـ حـرـفـ اـسـتـ اـزـ آـنـجـمـهـ کـرـدـیـ جـاـفـاـوـ، يـاـ خـواـهـشـهـ بـکـمـ آـنـجـمـهـ خـواـهـهـ مـانـدـ^{۱۵}

۳۱ کـهـ سـاـکـنـ لـازـمـ غـيرـ بـدـلـ اـلـهـ پـسـ بـقـیدـ سـاـکـنـ اـنـهـ حـرـفـ شـدـ اـزـ قـوـیـلـ وـاـدـهـ مـوـنـشـ مـسـغـهـ اـمـ تـعـیـلـ وـبـ اـنـیـ اـزـ قـوـیـیـ کـهـ کـیـکـهـ بـهـ جـواـزـیـ اـسـتـ درـ قـوـیـ چـراـکـ چـونـ سـکـونـ بـقـاعـونـ عـلـمـ جـاـزـوـتـ اـنـ وـاجـبـ اـیـ وـجـبـ وـلـزـمـ هـلـ وـقـتـ اـسـتـ کـهـ سـکـونـ لـازـمـ باـشـدـ وـبـ اـنـثـ اـنـهـ حـرـفـ شـدـ اـزـ بـعـدـ پـیـغـمـبـرـ

چـراـکـ وـاـدـ بـدـلـ اـسـتـ لـهـ الفـ وـاـنـیـ کـهـ اـسـلـیـ اـسـتـ^{۱۶}

باشد آن و او را يار کرده در يار ادغام می کند، و جو بآ سوائے داد عین کلمه بعد از يار که تصحیف کرد گفت تو
باشد چرا که آن داد بیا بدال کرده شود جوازاً،

تعلیل مقول در اصل مقول بود، همچه بر واو ثقیل بود، نقل کرده بما قبل دادند، تا از مقول، مقول
شده، پس التعاقب ساکینین شد، میان هر دو واو، بعض صرفیاں داد اوی را حذف میکند، لآنثانية
علماء و العلامه لا تختلف، مقول شد و بعض صرفیاں داد ثانی را حذف می کند لآنها
زاشده و الزائد احقر بالحذف، مقول شد بر وزن مقول،

تعلیل قوئن در اصل قل بود، چون نون ثقیله به و متصل شد، ماقبلش بنی بر فتح گشت پس
دواویکه مذوف شده بود، باز آمد زیرا که علت حذف او نماند، تا از قل قولی شد،
قانون ہر حرف علت که بیان شده بیفت بوقت دور شدن آن باز آید، و جو بآ
باب دو هر بر وزن فعل یفعیل چون الطویل ہلاک شدن،

باب سوم صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف دادی از باب فعل یفعیل چون الخوف ترسیدن
باب چهارم صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف دادی از باب فعل یفعیل چون الطول دراز شدن
(و دیگر ابواب مستعمل شده اند)

باب اول صرف صغیر ثلاثی مزید فیه اجوف دادی بر وزن افعال چون الإقامة بپاکردن

۱۰۷ قول داد عین کلمه الزله وجود شرائط در ساکن اول ضروری است، پس اول یا باشد خواه داد باشد، همچنین داد یا شود، اول باشد یا ثانی چرا که درین
خط است مزد عکس لے در بدل کردن یا ربواد چرا که چهار قسمه همچو خاہندشند آن ثقیل است، از چهار کسر کرد وقت ابدل داد بیا
خواهند شد.

۱۰۸ قول سوائے داد عین کلمه الزله در باقی همه جا وقت وجود شرائط قانون مذکور واجب است اما در یک صورت چنان است نه واجب ای و ایش
کرد میگیریم کلمه باشد، دنیز در آن جا است مرکب یوینه از تعلیل سلامت مانده باشد، در مصغیر بعد از یار تصحیف آید، پس در همین صورت افزایش
داد بیا بانز است، چنانچه تصحیف مقول ایم آله صفری مُعیّنَةٌ مُعیّنَةٌ است، پس درین جابر حال داشتن و مقوله خاندن چاند است، پس برای
این صورت جواز سه نیز رشرط اند، یکیه غیر مطلع بودن آن داد در یک دیگر آمدن آن داد بعد یا یکیه تصحیف بعد حرف دیگر، سوم و قور آن داد بمعابر
میگردند، پس اگر رشرط اول، منتهی شود، داد را یا رکردن طلاق در تصحیف مقال معمقیل واجب است و مثل و قرع داد عین کلمه بعد از
یا یکیه تصحیف باشد، ظاهر شده است، همچنین اگر داد مذکور مقابله میگردند باشد، بلکه مقابله لام باشد، نیز تعلیل واجب خواهد
پنچه در قول نقل کرده، لست بحمد قانون قییل ۱۰۸

۱۰۹ قول بعض صرفیاں الچاند در قانون التعاقب ساکینین بعد از قانون قال این قانون قال بدین سوابع مصنف اشاره رفت، لئے اتفاق است بروای
رجائی، یکیه انان سام مقول بود ۱۰۹

۱۱۰ قول علامت الزله این بعض صرفیاں میم مفتون داده هر دو علامت ایم مقول می شارند ۱۱۰

۱۱۱ قول مذوف شده الزله بتعارف این التعاقب ساکینین ۱۱۱

۱۱۲ قول علت الزله که مذف دات تعاقب ساکینین علی غیر مده بود، چنانچه در قانون قال مذکور شد، اگر التعاقب ساکینین غلی غیر مده باشد
مده بازون خفیده باشد، مذف اد واجب است، اتفاقاً سوائے سه جاداکنون آن ملت رفت زیرا که فرن تاکید فتح اقبال خود می خواهد،
محض یک داد شد، نه متعدد ۱۱۲

باب دوهرصرف صغير ثلاثي مزيد فيه اجوف وادى بروزن تفعيل چون التحويل گردانیدن
 باب سومصرف صغير ثلاثي مزيد فيه اجوف وادى بروزن مفاعله چون المقاومة مقابله کردن
 باب چهارمصرف صغير ثلاثي مزيد فيه اجوف اوی بروزن تفعيل چون التحول برگشتن
 باب پنجمصرف صغير ثلاثي مزيد فيه اجوف وادى بروزن تفاعل چون التناول خوردن گرفتن
 باب ششمصرف صغير ثلاثي مزيد فيه اجوف وادى بروزن رافتعال چون الاجتناب بيايان طکردن
 باب هفتمصرف صغير ثلاثي مزيد فيه اجوف وادى بروزن انفعال چون الایقنياد رامشدن
 باب هشتمصرف صغير ثلاثي مزيد فيه اجوف وادى بروزن استفعال چون الایستيقامة آقامت کردن
 باب نهمصرف صغير ثلاثي مزيد فيه اجوف وادى بروزن افعال چون الاسوداد سیاه شدن
 باب دهمصرف صغير ثلاثي مزيد فيه اجوف وادى بروزن افعال چون الاسوداد سخت سیاه شدن
 (ختم شدند ابواب ثلاثي مزيد فيه اجوف وادى و شروع شدند ابواب ثلاثي مجرد اجوف ياني)
 باب اولصرف صغير ثلاثي مجرد اجوف ياني بروزن فعل يفعل چون الایتعیم خريد و فروخت کردن
 باب دوهرصرف صغير ثلاثي مجرد اجوف ياني بروزن فعل يفعل چون العینظ غائب شدن
 باب سومصرف ثلاثي مجرد اجوف ياني بروزن فعل يفعل چون الطیب پاکیزه شدن

(وازديگر نیامده، ختم شدند مجردات اجوف ياني)

باب اولصرف صغير ثلاثي مزيد فيه اجوف ياني بروزن افعال چون الاطاره پرانیدن
 باب دوهرصرف صغير ثلاثي مزيد فيه اجوف ياني بروزن تفعيل چون التطبيط خوشبودارشدن
 باب سومصرف صغير ثلاثي مزيد فيه اجوف ياني بروزن مفاعله چون المبایعه بايد گير بسیع کردن
 باب چهارمصرف صغير ثلاثي مزيد فيه اجوف ياني بروزن تفعيل چون التحییر سرگشته شدن
 باب پنجمصرف صغير ثلاثي مزيد فيه اجوف ياني بروزن تفاعل چون الازاید زیاده شدن
 باب ششمصرف صغير ثلاثي مزيد فيه اجوف ياني بروزن افتعال چون الایختیا برگزیدن
 باب هفتمصرف صغير ثلاثي مزيد فيه اجوف ياني بروزن انفعال چون الایقنياس براندازه شدن
 باب هشتمصرف صغير ثلاثي مزيد فيه اجوف ياني بروزن استفعال چون الایستفاده فامده گرفتن
 باب نهمصرف صغير ثلاثي مزيد فيه اجوف ياني بروزن افعال چون الایضاضه سفيدشدن
 باب دهمصرف صغير ثلاثي مزيد فيه اجوف ياني بروزن افعال چون الایضاضه بسیار سفيدشدن
 (وازديگر نیامده، ختم شدند اجوف شروع شدند ابواب ناقص)

باب اول صرف سغیر ثلاثی مجرد ناقص داوی بُرْزان فَعَلَ يَقْعُلُ چون الدُّعَاءُ خواندن بیدت
دعوت اند نیهانی دعوت است اند نسب به دعوت اند حرب باشد لے بزرگے باحسب
تعلیل دُعَاءُ دراصل دُعَاءُ بود، داو واقع شد، بعد از الف زائد، بر طف، آن رایه همراه بدل کردند
تا دُعَاءُ شد،

قانون هر را او، و یا که واقع شود بعد الف زائد، بر طف تیار حکم طرف، آن رایه همراه بدل کنند و جویاً،
تعلیل دُعَاءُ دراصل دُعَاءُ بود، داو واقع شد، در مقابله لام کلمه، وما قبلش مكسور آن را بی ابدل
کردند، تا از دُعَاءُ، دُعَاءُ شد،

قانون هر را او که واقع شود مقابله لام کلمه و ما قبل او مكسور باشد آن داو را بی ابدل کنند و جویاً،
قانون هر یا را که واقع شود در آخر فعل وفتح غیر اعرابی و ما قبلش مكسور باشد، کفر ما قبلش را فتح بدل
کرده جواز آیا را بالف بدل کنند و جویاً بر لغت بنی طه،

تعلیل یَدِ عَوْدِ الْدِرَاصِلِ یَدِ عَوْدِ الْبِرْزَانِ، ضممه بردا و لثقل بود، آن را اند اختند، تا از یَدِ عَوْدِ الْمَيْدَعَوْنِ اخشدند،
قانون هر را او، و یا ضموم یا مكسور که واقع شود بمقابله لام کلمه، بعد از ضممه و کسره حرکت آن را حذف می
کنند، و جویاً بشرطیکه در میان کشته دواو، و ضممه و بیانه باشد آن

۱۷ قوله در حکم طرف المثل بعد داو و یا حرف دیگر باشد پس آن داو، و یا حقیقت طرف کفر برشدند، اما در حکم باش طور کر آن دیگر حرف کر بعد
از داو، و یا است، آن کلمه را لازم نباشد، بدکه بعض وقت ازان کلمه را منفک همی شود، پس در عکس ادکه اگرچه داو بعد از الف زائد واقع شد
است اما چون نکر جذاشدن تا نه از عد و کاه جائز نیست، ازین سبب آن رایه همراه بدل کردن ممتنع است مَرْمَأْیَات رایه همراه بدل کردن اجب
است، چرا که الف و نون تنیز مردمانی را لازم نیست، چنانچه در مفرد و جمع از منفک هی شود، پس این الف زن چون فی الجملة غیر منفک ازین جهت
کالعدم شرده، داو، و یا را حکم طرف دادند، گویا که در آخر کلمه اند، پس همراه بدل آن هر دو واجب شد فتد برو^{۱۷}

۱۸ قوله بمقابله لام کلمه احتراز است از جو عده و محوی که فادر آخر نیست^{۱۸}

۱۹ قوله مكسور باشد از طرزها است این که متوجه باشد آن داو زیرا که با وجود تحقق این شرائط اگر ساکن باشد، قانون میتواند در جاری خواهد شد^{۱۹}
۲۰ قوله فتح غیر اعرابی الجایین احتراز شد از آن یَتَّوَجِّهُ میزیرا که این یا اگرچه در فعل آخر است و ما قبلش مكسور است مگر شرط بودن فتح غیر اعرابی است
له بنای است، پس نزد او شان دعا خواندن جائز است^{۲۰}

۲۱ قوله دما قبلش مكسور باشد از احتراز است از جو عده می که در اصل همی بود

۲۲ قوله ضموم یا مكسور از احتراز است از مفتوح چنانچه در یَدِ مَيْدَعَوْنِ که این تعلیل دران جاری نمی شود و کلمه علی حاله می اند^{۲۲}

۲۳ قوله بمقابله لام کلمه از زیرا که اگر متوجه خواهد بود، قانون اجوف در جاری خواهد شد، نه قانون ناقص^{۲۳}

۲۴ قوله میان کسر و داد و ضم، و یا در باشد از زیرا که دری قانون قبیل اجوف جاری خواهد شد، پس احتراز شد از تدین داریل تدین^{۲۴}
بود و از یَتَّوَجِّهُونَ که در اصل یَتَّوَجِّهُونَ بود، کن تدین عین را کن تدین عین خواندن جائز است^{۲۵}

و او، و يا بدل از همزه بايدل جوازه و حرکت منقول از همراهه نباشد

تعلیل مدعی الا دراصل میدعو بود، او بود درجای شالت و اکنون رایح گشت حرکت ماقبلش

مخالف او شد آن را بایا بدل کرده بالف بدل کردند تا از همیشگی الا شد

قانون هر واکه واقع شود سیوم جا پرون صنایع شود، و حرکت ماقبلش مخالف شود آن را بایا بدل کنند

تعلیل دعا نه دراصل دعوی بود، او را بالف بدل کردند فتح فا کلمه را بضم بدل کردند تاکه ملتبس نشود

بصلویه و راکویه و قنواه که ایشان مفرداند تا از دعوی، دعا شد

تعلیل دعی دراصل دعوی بود و او واقع شد در آخر اسم ممکن ماقبلش او مده زاده بود آن را بایا بدل

کردند تا از دعوی، دعوی پس واو، و يادر یک کلمه بهم آمدند نخست، از ایشان ساکن بدل از چیزی به بود آن او

را بایا کرده در یاد غام کردند تا از دعوی، دعی شد در آخر اسم ممکن ماقبلش مضموم ضمیر ماقبلش را بکسر بدل کرد

تا از دعی، دعی شد، پس ضمیر اولی را نیز بکسر بدل کردند برای مناسبت ثانی تا از دعی، دعی شد

قانون هر واولاد لازم غیر بدل از همزه که واقع شود، در آخر اسم ممکن ماقبلش مضموم باشد، یا او مده زاده

باشد در جمیع آن را بایا بدل کنند و جو بآ، در مفرد مانع از وجوب اعلال است آن او مده زاده مگر و قتیک

ماقبلش دیگر و او متبرک باشد،

قانون هر یامشده دیا حخفف که واقع شود، در آخر اسم ممکن ماقبلش اگر یک حرف مضموم باشد

له قوله بايدل جوازی الا احتراز است از بايدل وجوهی که در آن جای این قاعده جاری خواهد شد بینه در حق این هموز خواهد آمد که اگر ده همزه متاخر کی میکجا بمحض شود، اگر یکی از آنها نموده است، اگر بدراصل جاید بود و اثاب پیا بدل شود است و جایی شده است، پس ضمیر ای را بایی قانون برمی اندانندند پس بسباب انتقامه یا نیز خواهد شد و جای خواهد شد، لای دراصل جایی بود، بایا به همزه بدل کردند، بقایون یا ایشان پس دو همزه متاخر که بهم آمدند اول نموده باشد، ثانی را باز این قانون جاری کرده، ضمیر بایا انداندته بسباب انتقامه ساکن انداندند شده

له قوله منقول از همزه نباشد الا احتراز شد از پیشی و پیشو اکه دراصل پیشی دیشی بودند ۱۲

له قوله پرداز اتفاقی که اگر پیشتر یار است، حاجت بدین قانون نیست چرا که مقصود ازین یا در آن است آن حاجت پیشتر فرع است

له قوله چون صنایع شود المثل عام است که رایح شود، چنانچه دیده همیشگی باز مده از آن ۱۳

له قوله حرکت ماقبلش مخالف شد اوله ماقبلش متبرک باشد پس احتراز شد، از مقاله پرداز که ماقبلش ساکن است داشت احتراز شد از همیشگی اجراء که حرکت ماقبلش موافق است زیرا که ضمیر است داد را مناسبت است پیاو نه مخالف است

له قوله در واولاد لازم الا احتراز شد از ضاده که دراصل صنایع بیک بود، و در حالت وقف بقایون جوازی بخلاف باشند که ضمیر بود، آن را او کردند، اکنون ای و او ساکن لازم نیست که را او گزه همیشگی ضاده خواندن واجب ماندی حالا که هنرای خواندن و تنوین را برو او بدل کردن هم جائز است بجز اصل است ۱۴

له قوله غیر بدل الا احتراز شد از «مُكْفُو» که دراصل مُكْفُو باشد

له این قانون بر مثال مشتمل است، و در جمیع یکه در مفرد، مثال دو جمیع این که در جمیع ماقبلش مضموم باشد چون دخوه صفت مشبی پی رفی بعده رفی مثال دهم یا ماقبلش و او مده زاده باشد چون دخوه دعوی میشی مفرد آنکه او مده دیگر و او متبرک مثل مفعود، مقوی خواند شود اگر وا قبل مده دیگر و او نیست پس در مفرد تحلیل منع است پرون مذکور ۱۵

اک را بکسره بدل کنند و جو بآ، و اگر دو باشند چون دعیت صمیر متصل را وجہ بآ، وغیر متصل را جواز آ،
 تعلیل داده و را صل داده بود، و او واقع شد بحالے لام کلمه ماقبلش مکسور، آن را بایا بدل کر دند تاز
 داده بود. داداعی شد، پس صمیر برای تقلیل بود، آن را اند اختند، پس التقاء ساکنین شد میان یا و نون
 سه نون مقدره اول ایشان مده بود، آن را حذف کردند، تا از داداعی، داداع شد،
 تعلیل لحیه داد، لحیه داده اخراز دید عو، میدعی این بنا کر دند، یه دعو، میدعی این فعل مضارع بودند
 چون خواستند که فعل جمد بنا کنند، لم جازمه جمده در او لش در آورده آخرش را جزم کرد، علامت
 بجزی سقوط حرف علت شد در پنج پنج صیغه و سقوط نونات اعرابیه شد، در هفت هفت صیغه
 سقوط پیزیز نه شد، در دو صیغه، زیرا که مبنی اند و المبنی مالاً يتغیيراً خروه بی دخول العوامل المختلفة
 علیه تازی دعو، و میدعی الخ لحیه داد، لحیه داده شدند
 قانون هر حرف علت که واقع شد در آخر فعل مضارع وقت دخول جوازم و بت اکدن امر حاضر
 معلوم حذف کرده شود و جو بآ،
 تعلیل لش دعو داصل لش دعو بود، چون نون تاکید تقلیله بد و متصل شد لش دعو ن شد،
 پس التقاء ساکنین شد، میان یا و نون مدغم، چون اول ایشان غیر مده و او جمع بود، آن را حرکت
 صمیر دادند، تا از لش دعو ن شد، لش دعو ن شد
 تعلیل لش دعیت داصل لش دعیت بود، چون نون تاکید تقلیله بد و متصل شد لش دعیت شد
 پس التقاء ساکنین شد، میان یا و نون مدغم ایشان غیر مده یا را حذف بود، آن را کسره دادند تاز
 لش دعیت، لش دعیت شد،
 قانون در التقاء ساکنین علی غیر حده اگر ساکن اول غیر مده و او جمع باشد، آن را حرکت صمیر حی دهنده
 و جو بآ و اگر ساکن اول غیر مده یا نه واحده باشد، آن را حرکت کسره حی دهنده و جو بآ،

۲۷ فرایند دعیت نه باید داشت که امدوخون صیغه و امدو ذکر مخاطب ام حاضر معلوم مژکد بانون تقلیل خواه خنیفه هرگاه نون تاکید در آخرش لاحق نمودند، حرف
 علت که مخدوف شده بود، باز کند، زیرا که در حالت وقف تاثیر و قفع در آخرش می شود، اکنون آخر کل کل نون تاکید است که به سبب آن وقت در آن تاثیر
 نمی کند، اما اداد که بسبب وقف مخدوف شده بود، در وسط کلمه است، در این تاثیر وقف ممکن است^{۱۲}
 سوال: اگر گفته شود جمیع مخاطبین معلوم مژکد بانون تاکید داده مژون شده مخاطبه معلوم ایضاً اگر مژکد باشد بسبب التقاء داده در صورت
 اول و یا مده واحده در صورت ثانی بسبب التقاء ساکنین حذف می شود، پس باستی که اول تعلیل او بیان نمودی، بعده حکم علی حده که صمیر دادن است،
 داده جمع را کسره دادن است یا واحده را بیان کردی^{۱۳}
 جواب: - کوی حکم التقاء و سقوط مده چون در فاصله انتقار بتفصیل مذکور است آن را ترک نمود، اما چونکه در آن جاییان کرده بود که کسره در
 تحریک ساکن اصل است و غیر از بدیگرس عارضه اکنون برای ایفاح او تعلیل بیان کرد، تاکه دادن حرکت غیر فرم بکاری عارضه دافع شود، لهذا تعلیل صحیح
 بیان کرد، ومثال دجوب کسره و اصاله اور یا نه واحده بیان کرد، فتدید^{۱۴}

تعلیل مدعی در اصل دعوی بود، و او واقع شد بجمله لام کلمه فعلی امی آن واورای بیار بدل کردند،
قانون داد لام کلمه فعلی امی یا ریشه شود و جو بیا، و یا رام کلمه فعلی امی او می شود، و جو بیا
باب دو هم صرف صیغه تلاشی مجرد ناقص داوی از باب فعل یافعل چون الجھی بزانو نشستن
باب سوم صرف صیغه تلاشی مجرد ناقص داوی از باب فعل یافعل چون الرضا نخوشنود شدن
باب چهارم صرف صیغه تلاشی مجرد ناقص داوی از باب فعل یافعل چون المحو دور کردن
باب پنجم صرف صیغه تلاشی مجرد ناقص داوی از باب فعل یافعل چون الرخواة سنت شدن
(وازن حسب بحث نیامده)

تعلیل رنجایا راز رُخیّۃ بنادر کردندش بسوی اصلش که اصل او رُخیّۃ بود، سوم جا الف
علامت جمع مکسر لفظ ما قبل در آورده، حرقه که بعد از الف علامت جمع مکسر شد آن را کسره داده تا نه
واحدة شون تمكن علامت اسمیت راهنده کردند، برای ضدیت منع صرف تاز رُخیّۃ، رَخَایِدُ
شد، پس یار واقع شد، بعد از الف مفاعل آن را به همزه بدل کردند، تاز رُخایِدُ، رَخَایِوُشُدُ
پس بقاؤن دعی، رُخایِی، شد، پس همزه واقع شد بعد از الف مفاعل قبل یار و در مفرد قبل
از یار نه بود، آن همزه را بیامفتوح بدل کرده قانون بایع جاری کردند رُخایا شد،

۱۰) قوله فعلی امی الماء حقیقت باشد، چنانچه علیاً بفتح بلندی دُنیاً بسته ابن-بیان، بغير لحاظ معنة صفتة در علو، و دنو بوزند و بقاعدہ
ذکوره علیاً دنیا بوزند باشد، چنانچه درین جادعیاً ذکر شد ۱۲) ۱۱) قوله فعلی امی الماء تقویی که اصل تقویی در این مفهوم الداء بحال ماند، چنانچه درین میاد جمیع مجرمات ام تفضل مؤنث
ناقص یا زاده شد بلکه بحال ماند ۱۳) ۱۴) قوله فعلی امی الماء همان، چرا که حقیقت صفت است اما بحسب زیادتی معنه بر اصل صفت آن را مخفی کردند به فعلی امی چرا که معنی صفت نیست
بلکه زیادتی، سه درجه مجرد است، پس مفعلي صفتہ همان که بجز معنی صفتہ چیزی در آن زاید نباشد ۱۵) ۱۶)
۱۵) قوله آن را به همزه بدل کردند لایے بقاؤن شرایحت زیرا که حرف علت در این جا اسخن زاید است لایے در ماضی نه بود، پس درین وقت
تقدیر حرف علت برای الف مفاعل ضروری نیست، زیرا که شرط تقدیر در همان حرف علت است بر الف مفاعل ۱۷) ۱۸)
۱۶) قوله باقزوں دعی الماء داد واقع شد مقابله لام کلمه باقیش مکسور، داد رایا بدل کردند، پس رُخایِدُ، رُخایِی و شد ۱۹)
۱۷) قوله باقزوں بایع الماء یا نئے متحرک بحرکت لازمی باقیش مفترض آن را بالفه بدل کردند، تاز رُخایِدُ، رُخایِی شد ۲۰)
سوال :- بقاؤن بایع گفتہ و بقاؤن قلائل چرا نگفت. با وجود که این شماره ایین قاؤن را بقاؤن قال مسی
کرد است ۲۱)

جواب :- گویم چونکه در قال داد الف شده است، و در بایع یار الف شده است، پس چونکه در این یار الف
شده، داین چنین در بایع می شود، نه در قال لهذا بقاؤن بایع گفت، زیرا که شرط بدل بودن یار خواه داد بالف یکی طور است
و سنتی الاصدام، لهذا یک جا در قاؤن جمع کرده صرفیان را اصطلاحه است
که اگر در یار تغییر شود، بسوی یائے نسبتش کنند
و اگر در داد باشد، بسوی داد
نسبتی کنند اگرچه قاؤن
بعكس او ذکر کر باشد

قانون ہر ہمزہ کے واقع شود، بعد از الف مفاسد قبل یار و در مفرد قبل از یار نہ بود، آن را بیا
مفتوح بدل کنند و جو بآ، مگر آن ہمزہ کے واو واقع شدہ بود، در مفرد بعد الف چهارم جا چلا کہ آن ہمزہ
را در جمع بوا و مفتوح بدل کنند و جو بآ،

تعلیل دُخیٰ و دُخیٰ را از دُخیٰ و دُخیٰ بنَّا کر دند، بر دکر دن بسوئے صلش هم چون شریف
بنَّا کر دند، قانون دُخیٰ حب اسی کردند دُخیٰ و دُخیٰ شدند، پس اجتماع ثلات
یلایات شد، در یک کلمہ اول مدغم در شانی و ثالث مقابله لام کلمہ، ثالث را حذف کردند یا
منسیا، تا از دُخیٰ و دُخیٰ دُخیٰ و دُخیٰ شدند،

۱۔ قولہ در مفرد قبل از یار نہ بود، پس باید داشت کہ بایستے بدل کر دن ایں چنین ہمزہ چند شرائط انداز، بعضی از آنها چنان اند که وجود آنها در جمع
شرط است و آن شرط است بودن ہمزہ ازالہ مفاسد قبل یار و بودن یار بعد از ہمزہ، و هو قولہ واقع شود بعد ازالہ مفاسد قبل یار
در جمع بعض دیگر در مفرد آن شرط نیست کہ آن ہمزہ قبل یار نہ بود، و این عام است کہ اصل ادار مفرد ہمزہ نہ بود، پس فیض
садق می آید کہ در مفرد قبل از یار نیست، چرا کہ چون ہمزہ در مفرد موجود نیست، پس قبل یار چہ گوره متصور شود، یاد در مفرد ہمزہ موجود باشد مگر بعد
از ازان ہمزہ یار نہ بود، بلکہ بایستے قبل ہمزہ باشد، پس برای یار در مفرد صورت صادق می آید، کہ در مفرد قبل بایستے نیست، زیرا کہ اتفاقے مرکب چنانی
با اتفاقے جمع اجزای شود، هم چنین با اتفاقے بعض می شود، پس درین جا اتفاقے بعض است لے اتفاقے وجود یار بعد ہمزہ پس این ہر
دو شرط داعل شدند تخت تقول و در مفرد قبل از یار نہ باشد، مثال اول دُخیٰ کرد را صل دُخیٰ بود، ہمزہ در صل نہ بود، مثال ثانی خطایا
کرد اصل دُخیٰ بود، پس سوم بالف بفتح ما قبل در آورده تا نے تو نی ہر در و را حذف کردند خطایشی شد و یا بتعارف شرک ائمہ ہمزہ
شده پس خطایر شد اور ہمزہ جمع شدند، اولین مکور بتعارف ہموز چنانچہ قریب در قافین ہموز خواهد آمد ثانی را باید بل کرد خطایشی
شده، اکنون بقیه قانون دُخایا جاری خواهد شد، زیرا کہ ہمزہ در جمع بعد الف مفاسد قبل بایستے نہ است، و در مفرد لے خطایشی تقول یا
نہ بود، پس خطایشی شده، پس بتعارف بیان، خطایا شد و هم چنین است مطایا جمع مخطیشی و تقول و در مفرد قبل بایستے باشد
احتراء است ازین کہ ہمزہ مفرد قبل بایستے باشد و پس اگر در جمع نیز قبل یا باشد، و در مفرد نیز آنگاه، این قانون جاری نہ خواهد شد اچنانچہ
جایشیه بقدیم ہمزہ برای مفرد است و جمع مکسرش چنان بنکار کردہ شود، بعد ازان الف جمع مکسر در آورده
ہمزہ پس ازالہ جمع خواهد شد، آن کسر و بحال داشتہ شود، چنانچہ در مفرد موجود است، پس جو کی خواهد شد بعد حذف تا نے تو نی در آورده
ضدیت منع مرغ، پس اکنون نہ لفظ شود، کہ جو لفظ نیز ہمزہ را بیانے مفتوح بدل کر دیا نہیں، جو ایا کنند، زیرا کہ در جمع اگر جو
قبل یار و بعد الف مفاسد موجود است، در مفرد شرط نہ بودن قبل یا مفقودا است، یعنی در مفرد قبل بایستے واقع شده است، پس ہمزہ
جو ای یا مفتوح نہ خواهد شد، بلکہ بتعارف میخوی خواهد شود، سبب اجتماع ناکنین میان بایستے تو نی و مدد بودن یا
یا مدد حذف خواهد شد جو ای خواهد شد

۲۔ قولہ مگر کرد واقع شد لاؤ غیره است براۓ سوال بطریق استثنائی و آن اعتراض این کہ آداؤ کی بینے کر زہری، جمع مکسر آن آداؤ ای
می آید، یعنی وقت بنا نے جمع الف و دال مفتوح شدند، بعد دال مفتوح که در مفرد بعد دال موجود است ہمزہ شد او تا نے تج
تو نی مفرد شدند آداؤ کشید و او بتعارف دُخیٰ یا شد، اکنون سائل اعتراض بایں طور می کنند، کہ اکنون در جمع
ہمزہ واقع شده است، بعد ازالہ الف مفاسد، قبل یار و در مفرد ہمزہ قبل یار نہ بیانی را بالف بدل کنند او یا خواهند، چنانچہ مُخایث ادل رکھائی
پس باید کہ ہمزہ آداؤ کشید را نیز بیان مفتوح بدل کر دیا نہیں، بلکہ چرا کہ اصل ہمزہ نہ بود پس در قبليت چہ گوره متصور شد
شده، بعدہ دُخایا کردہ اند، پس با استثنائی بقول، مگر جواب داد، کو وقت وجود شرائط جمع وجود شرائط مفرد، آن جمع ہمزہ
یار می شود، مگر یک صورت مستثنی است یعنی اگر در مفرد الف باشد، در سوم جا چهارم جا دحو قولہ در مفرد بعد ازالہ الف چهارم جا
باشد، پس آن الف در جمع چوں ہمزہ خواهد شد، و او یا خواهد شد، پس ہمزہ را بیان مفتوح بدل کر دیا نہ خواهد شد، بلکہ آن ہمزہ
را برا و مفتوح بدل کر دیا را الف بدل کر دیا آداؤ ای خواندن واجب است

قانون لہ ہر جائے کہ سہ یا ردریک کلمہ جمع شوند، یا میں طور کہ اول مدغم در ثانی و ثالث مقابلہ لام کلمہ آن ثالث را حذف کنند یا منیا، بشرطے کہ در فعل و جاری مجراء فعل نہ باشد، ہم چنین اگر دو یا سه جمع شوند، حذف یکہ جائز است چون سپتہ کہ او را سید خواندن جائز است،

قانون ہر واو، و یا رکہ واقع شود، قبل تائیت باز یادتی فعلان ماقبلش و او مضموم یا شد، ضمہ ماقبلش را بکسرہ بدل کنند و بجواباً، و اگر غیر واو باشد، آن یا را بواو بدل کنند و واو برحال خود باشد،

(ختم شدن ابواب ثلاثی مجرد ناقص و شروع شدن مربیات ۶)

باب اول صرف صیرثلاثی مزید فیہ ناقص بوزن افعال چون الاعلام بلت کردن
باب دو صرف صیرثلاثی مزید فیہ ناقص بوزن تفعیل چون التجیہ رہا نیدن

لہ قول قانون لہ چوں در تعییل ذکر کردہ، کہ ثلاث پارات جمع شدن، دیک کلمہ، واولین مدغم و ثانی فیہ ثلاث مقابلہ لام کلمہ باشد، پس ثالث کہ مقابلہ لام کلمہ ایت حذف کردہ شود و بجواباً ثبوت وجوب صفتیت اذین قانون معلوم شد، قول نے یا منیا، لے مذوف منوی نیست، پس یا نے مدغم فیہ در حکم آخر است، و اعراب نیز برادرخواندہ شود، اگر مذوف منوی برسے، حل اعراب بریاضے مدغم فیہ درست دشیدی، قول در فعل و جاری مجراء فیہ ایں باشد، چنان پرسیجی و مصحیحی، قول ہر واو، و یا رکہ واقع شود، قبل تائیت مثل واو چون قووّت و مثال یا ر چوں طویّت، ذیله، فعلان چون قروان و مثال یا ر چون طویان قول بکسرہ بدل کنند، پس در قووّت، قووّت خواہ شد، پس واو کہ ما قبل تائیت بیار بدل شد قووّت شد، ہم چنین در حکوّت، حکوّت، در قووّان، قووّان و در طویان، طویان شد ۷

۸ قول و اگر غیر داد یا شد لامے ما قبل یا ر واو، چنان واو، و یا ر کہ ہر واحد قبل تائیت است، باہر واحد از آنہا قبل زیادتی فعلان است، اگر ما قبل واو، یا ر، و او مضموم نیست، بکھر حرف دیگر است، پس در آن حالت در حرکت ما قبل یا ر و ما قبل واو پسح تغیر کرده شود، بلکہ برحال داشتہ شود، و نظر کردہ شود، در ما بعد آن پس اگر واو است، آن ہم برحال ماند، چنان پھر در قووّت و قهقہوں ضمہ ہاست نیز برحال ماند، و او نیز بسلامت ماند و اگر ما بعد یا ر است، چنان پھر در تجیہ و تجیہان، اکنون جمع ما قبل یا نے برحال خواہ ماند، لیکن یا نے ہر دو صیریت واخرا ہے شد، پس دمقوّت و دمقوّت و دمقوّت و دمقوّت و دمقوّت و دمقوّت و دمقوّت مختص است ۸

لہ قول التجیہ رہا نیدن لہ وزن این باب وزن تفعیل است چنان پھر در صبح و بردہ قسم مثال و ابیوف گذشت پس تعییلش این کہ تتجیہ تراصل تتجیہ میگا بود، بوزن تفعیللاً، پس یا نے مصدر یا امنی یا نے کہ بعد از عین کلمہ واقع شده است، آن را حذف کرہ بکلیر اقامتی گئے متھر بفتح ما قبل در آخرش در اور دند تتجیہ شد، داد بتعازن دمچی یا شد تتجیہ شد، پس یا نے کہ بعد تعییل موجود است بدیل ازداد است و یا مصدر این باب از ناقص واوی باشد، خواہ یا نی بوزن تفعیلتی ہی آید، دراصل و ہم و میں است، بعض صرفیان است، و اما نزد بعض دیگر مصدر این باب از ناقص واوی و یا نی بوزن تفعیلتی ہی آید، پس بعض صرفیان ہی گزیند کہ اصل نیست در مصدر بہوز اللام، پس ماضی این نیست، کہ مصدر ناقص واوی و یا نی بوزن تفعیلتی ہی آید، پس بعض صرفیان ہی گزیند کہ اصل نیست کہ مصدر این ہر قسم تفعیلت پا شد دراصل، پس نزد آن ہاجت پر تفصیل نیست و بعض می گزیند کہ اصل درین سر اقسام نہیں تفعیلاً است، چنان پھر در اقسام دیگر نہ ایناں بعد تعییل تجیہ و غیر خواندن وہیں اختلاف اصالہ تفعیل و تفعیل و تفعیل شدہ است، اما ہر دو فرقی رادرین اتفاق است کہ مصدر باب سوم ناقص واوی و یا نی و مصدر بہوز اللام تفعیلت واجب است و تفعیلاً مختص است، اگر در اصالہ فرقیت اختلاف است، اما در ماسولتے این سر باب در بعض صواد ہرچہ تفعیل در تفعیل آمده است جائز است، واجب، اما اصالہ آن یا فرعیت در اخلاف باقی است، اتفاق در جواز است ۹

پاپ سوہر، بوزن مفأعلة چون المُنَاجَاةُ باهِم راز گفت

باب چهارم، بروزن تَفَعْلُّ پُون التَّبَّعِيُّ بِهِ پُسْرَه خواندن

باب پنجم، روزن تفأَعُلْ چون التَّرَاضِي از یک دیگر خوشنود شدن
باب ششم، روزان افتئاعاً، خوان، اعتدال از محدود درگذشت

باب هفتادم، بروزگار اتفاقاً پیون الایچلار مروشان شدند

باب هشتم، بروزن استیفعال پرون الاستیعد عاء نواستن

باب نهر، بروزان افعیل چون الایر عوّاء بازایستادن

**باب دھر، بروزن افعیعوال چون الاعدیم را برهنہ سوارشدن برآپ
دختم شدند مریدات ناقص و اوی، و ترکوں شدند مجردات ناقص و اوی)**

باب اول بروزن فعال یقیعیل پیون الرَّمْمی تیرانداختن

تعلیل رَمْوَدِ اصل رَمْيَ بودیا واقع شد، در آخر فعل بعد ضم، آن را بواو بدل کردند، تا از رَمْی، دَمْوَشَد

قانون هر یارکه واقع شود، در آخر فعل و ماقبل اوضاعیم باشد، واو شود

سوال:- باید که لام اولی، اکے خا و اولی شیز الف، مگر و د، بھائون ٹکالی ۱۲

جوایب. شرطی مفهود است زیرا که در حکم مبنی گذرا نقش است، پس لازم خواهد آمد اجماع تعلیمین، لهذا بر طال عواهد ماند.^{۱۷}

۲۷- میزانهای این مقدار را بحسب محتوای آن تعیین کنید و از آن برای تولید ۱۰ هکتاری گندم چه مقدار نیاز است؟

سوال: در روابط اسلامی چه بیاناتی می‌شوند؟
جواب: در این میان می‌توان به مفهوم اسلامیت و اسلامی کردن اشاره کرد.

جو ایسے در قانون مذکور شرط است کہ اداد در موقعہ ثالث باشد، دمداد از ثالث این کلام کلہ باشد، و این واد بجائے لام ملے۔

پیشست بله ببل از لام است، و نیز زامده ۱۷

باب دوهر و زن فَعَلَ يَقْعُلْ چون الخشى ترسیدن

باب سوم، پر زن فعل یَعْلُمُ چون الْكَنَائِيَّةُ سخن پهلوی کرد و اراده غیر آن داشتن

باب چهارم، روزن فَعَلَ يَفْعُلُ پُون السَّبْعِيُّ دَوَيْدَن

باب پنجھ، بروزِ فَعْلَ يَفْعُلْ پیوان النہیٰ منتهای عقل سیدن

(دختم شدن مجیدات ناقص یا قوی و تحریر شدن مزیدات فی)

باب اول، بُرْزَنْ افْعَالْ چون الْاَهْدَى اُمْ بَدِيرْ دادن

باب دو مر، بر وزن تفعیل پرون التسمیّة نام نهادن

باب سوم، وزن مفأعلة پجون المُرَامَاتُ بايك دیگر

باب چهارم، بروز تَفَعُّلٌ چون التَّقْرِيْبُ اَرْزُوكِ دُن
اَنْتَهِيَّاً تَسْعِيْكَ تَسْعِيْكَ تَسْعِيْكَ تَسْعِيْكَ

باب پیشجه، بروزن تفأعل چون الترامی بایک دیگر تیرا ند من

باب سنتحه، بروزن افتیاع چون الاختفاء پو شیده شد

باب هفدهم؛ روزان اتفاقیات پرونده قضائی کذشن مدت
اکتوبر تا دسامبر ۱۹۷۸

اسیف عال پچون الاستیعنة لو
دختم شنداب ابواب ناقص

له قزل امکانی است و درین باره حد تغییریم ممکن شد و زیرا میگذرد، از خوبی یعنی پس اگذی یکتیخی چون رحمی میشود ۱۷
له قزل امکانی است این باب بروز شوی شسته است و درین باب خواه دیگر ابواب لازمی ملتفاوت باشند که در آن صیغه به جمل ممتنع اند این ایام
باب نیز ممتنع است و درین باب تواده رشی صفت شبه میگذرد اما ممکن است

٣- قوله التَّسْمِيَّةُ المُوَدَّعَ مِنْ تَسْمِيَّةِ يَوْرَ، يَا نَازِهَ مُصْدَرُهُ رَاعِنِي يَا نَيَّهُ اول راخد فرد و عوشش تاشه متبرك بفتح ما قبل در آخرش در آوروند **تَسْمِيَّةُ** شد، هذا عند البعض، أما عند بعض آخر، أصل **تَسْمِيَّةُ** **لَوْدِ كِبَاهِ صَرْقِي** حذ الباب من الناقص الوادي فلا حاجة إلى **هذا التَّكْلِفَتِ** انتهى^{١٢}

(تُشْرِعُ شَدَنَةُ الْبَوَابِ لِفَيْفِ مَفْرُوقٍ)

بَابُ اُولٌ، بِرُوزَنْ فَعَلَ يَقْعِيلُ بِحُونَ الْوَقِيُّ وَالْوَقَائِيَّةُ تَكْهَلَشْتَن
بَابُ دُوْمَرٌ، بِرُوزَنْ فَعَلَ يَقْعِيلُ بِحُونَ الْوَخْيُ سَتُودَهُ شَدَنْ سَمَّ سَتُور
بَابُ سُومَرٌ، بِرُوزَنْ فَعَلَ يَقْعِيلُ بِحُونَ الْوَلِيُّ كَارَكَسَ بِرُخُودَهَا شَتَنْ وَنَزَدِيَكَ شَدَنْ دَاز
(بَاقِي نِيَامَهْ)

(خُتَمَ شَدَنَةُ الْبَوَابِ لِفَيْفِ مَفْرُوقٍ وَتُشْرِعُ شَدَنَةُ مَزَدَاتِهِ)

بَابُ اُولٌ، بِرُوزَنْ اَفْعَالُ بِحُونَ الْاِنْصَاءُ وَصَيْ كَرَدن

بَابُ دُوْمَرٌ، بِرُوزَنْ تَفْعِيلُ بِحُونَ التَّوْفِيَّةُ تَامَ كَرَدن

بَابُ سُومَرٌ، بِرُوزَنْ مَفَاعِلَةُ بِحُونَ الْمُؤَلَّةُ بَايِكَ دِيجَر دُوْسَتِيَ كَرَدن

بَابُ چَهَارَمَرٌ، بِرُوزَنْ تَفْعُلُ بِحُونَ الشَّوْقِيُّ پَهْ سَيْزَ كَرَدن

بَابُ پِنْجَمَهْ، بِرُوزَنْ تَفَاعُلُ بِحُونَ السَّوَالِيَّ پَيْلَيَپَهْ شَدَن

بَابُ شَشَشَهْ، بِرُوزَنْ اَفْتَعَالُ بِحُونَ الْاِتْقَانِ پَهْ سَهِيزَ كَرَدن

بَابُ هَفْتَمَ، بِرُوزَنْ اَسْتِفَعَالُ بِحُونَ الْاِسْتِيَّفَاءُ تَامَ ذَرَّاً كَفْتَنْ، دَازْ بَاقِي نِيَامَهْ)

(خُتَمَ شَدَنَةُ الْبَوَابِ لِفَيْفِ مَفْرُوقٍ وَتُشْرِعُ شَدَنَةُ الْبَوَابِ لِفَيْفِ مَفْرُونَ)

بَابُ اُولٌ، بِرُوزَنْ فَعَلَ يَقْعِيلُ بِحُونَ الْعَطَنِيُّ نُورَدِيدَن

لَهْ قَلَرَ الطَّيْ نُورَدِيدَن الْدَّرَاصِلِ الْطَّوَوِيِّ بِرُوزَنْ قَوَيْلَهْ، اَنْظَلَيُّ شَدَنْ، اَنْظَلَيُّ مَعْلُوشَنْ طَوَوِيِّ، بِحُونَ اَبْسَدَهَ تَعْلِيلَ اَذَلَامَ كَلَسَه
مَيْ شَوَوَهْ، اَزَينَ جَهَتَهْ، يَا الْفَغْشَتَ، بِقَافَزَنْ بَاعَهْ، دَرَوَادَهْ كَهْ مَيْنَ كَلَسَه اَسْتَ تَعْلِيلَ كَرَدَه اَندَه، زَرِيَّا كَهْ اِجْتَمَاعَ تَبْلِيلَ غَواهِدَه
بَيْنَهْ اِتْصَالَ تَعْلِيلِيَنْ خَواهِدَه شَدَدَه دَرَيَنْ جَا آكَنْ اِجْتَمَاعَ مُمْتَنَعَ اَسْتَ زَرِيَّا كَهْ دَرَمَالَه طَيِّبَهْ مَاهَه، پَسْ اَسْتِيَّصَالَه كَلَهْ خَواهِدَه شَدَنْ، پَسْ بِحُونَ
دَرَاصِلَه اَزَينَ جَهَتَه سَلامَتَه مَاهَه، دَرَطَوَيِّيِّه مَاضِيَّه مَجْهُولَه بِطَوَوِيِّيِّه مَفَارِعَه مَعْلُوشَنْ قَافَزَنْ مِيَسَرَه جَارِيَه نَرَكَدَه دَنَه، كَهْ دَرَآكَنْ شَرْطَه اَسْتَ كَهْ دَرَه
اَسْلَمَلَه اَسْلَمَتَه نَانَه بَاشَه، وَدَرَيَنْ جَاهَسَلامَتَه نَانَه اَسْتَ، دَرَاصِلَه مَفَارِعَه نَيزَ اِجْتَمَاعَ لَازَمَ خَواهِدَه اَمَدَه اَسْمَ فَاعَلَه طَاهِه اَسْتَ، زَرِيَّا
كَهْ دَرَاصِلَه طَاهِيَّه بَرَدَه، دَأْوَهَه كَهْ بَعْدَه اِلَهَفَتَه فَاعَلَه آمَدَه اَسْتَ، دَرَاصِلَه سَلامَتَه نَانَه اَسْتَ لَهْذَا آكَنْ رَاهِه، هَمَزَه بَهْلَه نَرَكَدَه نَعْقَنْ
بِقَافَزَنْ مِيَزَجَه بَعْدَه بَالْتَّفَاقَه سَاكِنَه طَاهِيَّه شَهَدَه، وَقَلَرَ طَيَّهَه جَعَجَعَه مَكْسَرَه كَرَاسَه فَاعَلَه دَرَاصِلَه طَوَوِيِّيِّه بَوَهْ بِرُوزَنْ حَمْرَيَه بَقَافَزَنْ
قَوَيْلَه، طَبَيَّه شَهَدَه، بِقَافَزَنْ ثَانَيَه دُجَيَّه طَلَقَيَه شَهَدَه دَوَهْ جَنَسَه اَسْتَ طَلَقَانِه. كَهْ دَرَاصِلَه طَوَوِيَّانِه بِرُوزَنْ حَمْرَيَّانِه بَوَهْ، اَولَه
قَافَزَنْ قَوَيْلَه جَارِيَه شَهَدَه، بَعْدَه قَافَزَنْ ثَانَيَه دُجَيَّه دَرِيَّا كَهْ مَرَادَه اَزَآخِرَه كَلَهْ اَسْمَ تَمَكَنَه لَهْ اَسْمَه اَسْمَه، پَسْ عَامَه اَسْتَ كَهْ بَعْدَه چَيْزَه نَزَدَه
بَاشَه يَا زَهْ جَعَجَعَه مَكْسَرَه اَسْمَه فَاعَلَه طَوَوِيَّه اَسْتَ، كَهْ دَرَاصِلَه طَوَوِيَّه، ضَهَرَ يَا بَقَافَزَنْ مِيَزَجَه، اَنْداختَه بِقَافَزَنْ الْقَلَهْيَا
رَا انْداختَه دَحْطَقَاه دَكَرَدَه، اَكْنَونَ آكَنَه كَهْ اِجْتَمَاعَ تَعْلِيلِيَنْ رَامَطَلَقَه مَنْعَه مَيْ دَارَنَه طَوَوِيَّه شَهَدَه دَأْنَه
اجْتَمَاعَ لَامَنْوَعَه مَيْ دَارَنَه بَجاَهَه فَاسَدَه بَوَنَه كَلَهْ، وَكَلَهْ فَاسَدَه مَيْ بَشَودَه

بَهْ بِرُوزَنْ طَوَوِيَّه اَزَينَ جَهَتَه جَانَزَه مِيَسَدَه دَهَرَنَه طَوَوِيَّه مَيْ

خَانَنَه طَوَوِيَّه دَهَرَنَه طَوَوِيَّه، طَوَوِيَّه طَوَوِيَّه

بَهْ دَهَسْ بِقَافَزَنْ طَوَوِيَّه طَوَوِيَّه تَشَهِيَه بَجَلَه طَلَه

يَلَاتَه شَدَه طَوَوِيَّه طَوَوِيَّه شَهَدَه، وَبَاقِي بَهْ مَثَلَه نَاقَه سَتَه

یا ب دوم، بروزن قَعْلَ يَفْعُلُ چون الْقُوَّةَ توانا شدن، وازیاق نیامده،
(مزیدات وے)

یا ب اول، ب وزن افعال پچون الْخَيْأَةُ زنده کردن

باب دوهر، بردازن تفعیل چون التسویّة برابری کردن

باب سوم، بروز مفهومیت پرون المَدَادَةُ دواکردن

باب چهارم؛ بروزن تَقْعِيلُ پُون التَّقْويَى قوت کردن

باب پنجہ، بروزن تفاؤل چون التساوی برائشمن

باب ششده، بروزن افتیاعل پون الاستواعه برای برآوردن

ياب هفت، بوزن الفعال چون الامتناع بلوشه سین شدن

بِالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ وَبِسْمِ رَبِّنَا رَبِّ الْعٰالَمِينَ

(حکم شد ابواب تیغین، و سر عشد هموز) ساز

فالون، هر یه زه سان مظہر کر ما بس سحرل باستد، یه زه و دیگر ھلکا مسوائے یه زه مظلما ان یه زه سان بونی
بچ کر تی اقا، بخو غای، بتی ارکن، حاڙا، لش طک باع، شه تکمکش بسحوم نارش،

قانون: هر همراه ساکن منظمه که ماقبلش دیگر همراه متوجه پاشد ازان کلیشه آن همراه ساکن را بوقت حرکت

له تزل القوّةُ الْجَبِيلَيْنِ لَفِيفِ مَقْرُونِ اسْتَ كَلَامُكَلَمُ ادْوَادَاسْتَ، لَهُ قَرِيقُ دَرَاصِلَ قُوقُ بُودُ، لَهُ يَعَازِنُ خَرِيجِيَّ، قَوْيِ شَدَادِينَ بَابُ دَرَجِيجِ احْكَامِ
شَلْ طَوِيَ اسْتَ، الْأَدَرِينَ بَابُ بَجَانَسَهُ اسْمَ فَاعِلَ مَسْفَتَ شَيْهَهُ مَيْ آيِدُ، دَأَنَ اِنَّ چَنِينَ اسْتَ قَرِيقِيَّ، قَوْيَاتَانَ، قَوْيَوْنَ، قَوْيَاءَمَ، قَيَانَدَرَالِ

آن صفت شبدی است، دازیر لازم معارف و فیضی وزن ام قابل است و صفت شبدی کروف است برگزار، پنجه زدن چاپار و دزیر بروان می آید با وجود آن صفت شبد سایی است اکن قابل نامهیح طوایا، طوئی، طویت و هر چنین قوایا، قوئی، قوییت پس طوایا، قوایا در اصل طوادی

دوادی بودند، و او را سه بعد از اتفاق موقعاً آن را به هرمه می‌رسیدند و همچنان باشند، همواید دخواهی سه دنیا را داشتند.
زیرا که مانع از اجتماع تعلیلین نام کلمه است و آن درین حال از می‌آید، پس اجتماع درینجا باز است، اچنان‌چه در دنیا یا دنیا می‌باشد.^{۱۷}
۲۰ قاتل اگر از جنات نباشد، همه کوککش داشته، بگوییم، آنهاست.

نه درین و از مردانه دار گرفت در مس بیکاری بی آیده^{۱۰}
نه قول غیرالم احتراز است از دلم، پس خارج شد مسئله^{۱۱} ام
نه قول سرمه در ریگ کل الم ایمه تیک بود، اقا شرط است، ایس، اگر اقبل، بهزه منجع است شرط است که دیگر باشد، زیرا که اگر حدت کلر است

ایران ساکن بحیره علت داجب خواهد شد چنانچه از این پس خواهد آمد مثالش یا آیه‌ها القاری ایشان کردن القاری ایشان نیز جائز است ۱۷

شال و دخت کله چون یوگمن که در آن یوگمن نیز همانراست^{۱۲}

نه و نه باعث گریم از احراز است ار چو مرد را س یا مخرب دادن یا مسو معنی دیوم واجب زیرا لفاظ این بخاری است و بوجی نیست ثانی و بوجی، دو بوجی مقدم است بر جوازی ۱۷

ما قبل بحروف علت بدل کنند و بحرباً بشرطیکه باعث تحریکش می‌بودند باشد، اگر همراه اول صلی باشد درج کلام می‌افتد و همراه ثانی بصورت خود خود می‌کنند و بحرباً امگر کلمه و مفرود خذ شاذاند، قانون هر همراه مفتوح که ما قبل مفهوم یا مکسور باشد، همراه در دیگر کلمه باسوائے همراه مطلقاً، همراه مفتوح را وقت حرکت ما قبل بحروف علت بدل کنند جوازاً،

قانون هر دو همراه متخرک اگر صحیح شوند در یک کلمه اگر یکی از ایشان مکسور باشد، ثانی را باید بدل کنند و بحرباً، سوائمه آئینه که درین چاچائز است، و اگر بینج یکی مکسور نباشد، ثانی را برو او بدل کنند، و بحرباً امگر ائمه هر شاذ است،

- ۱۰ قول بدل کنند و بحرباً الا مشاش امن ادمین ایشان را که در اصل آدمین ادمین ایشان بودند ۱۲
- ۱۱ قول باعث تحریکش الا احتراز است از آئمه بس آئمه مفتوح است، ادمین هر دو واجب است، اگر همراه در دو ایشان مفتوح است، چرا که در اول مفعول ایشان مخفی است و در ثانی مخفی است غفت در تلفت است ۱۳
- ۱۴ قول اگر همراه اول المرادازین جمله ای که چون بسبب ما قبل بدل همراه مفتوح برای همراه ساکن و مخدت بودن کلمه همراه ثانی بدل می‌شود اصلی کلمه عدوی کشیده باشد، پس مخفی است ثانی بصورت اصلی مطلع خود نباشد، پس آیا آن همراه بدل بصورت اصلی مخفی است همراه اولی کشیده باشد، دشمن بصورت اصلی خود خواهد شد، دشمن بصورت اصلی خود خواهد شد، چنانچه قلیش ایشان بود پس اینچنان شد درج کلام ای الذی اشتمن دلیل مخدود شد یا همراه ساکن شد الذی اشتمن شد الذی پس اکنون الذی ایشان خواهد شد و هر ساکن را باید بدل کردن چاچائز شد، بقایان و بحربی ۱۵
- ۱۶ قول مقل و مفرود خذ نلا است شنا است از قول بدل کنند و بحرباً جمله معتبر نلا است بینی وقت و بحرباً شرط بدل واجب است لیکن بیان سیف بحایت ایشان مخفی غلاف قیاس و مخدف اولی بسبب استشنا رازان، اما در کل و خذ مخفی واجب است، و همراه زیرا که در قرآن مجید فاعمداً احذف بالقصولة است در دریث شریف مرمداً ایشان احذف وارد است، و بحرباً غلاف قیاس کشته استعمال ف الدیوره والدیل درد صورت جوازی در درج فیصع ایشان است از مخدف در ابتداء افتح مخدف است از ابدال زیرا که از داممود معلوم می‌شود، که چون از شناسنای اندام مرسیده، بقایان و بحربی ادمین شده درج کلام لبه و داممود او باز همراه ساکن شد داممود شد، اکنون معلوم شد، که مخدف نکرده اند، بلکه ایشان اند و آن بدل بسبب درج در مخدف اولی باز بصورت اصلی خود عاندگشته است، پس قول شاذاند، متعلق بوجوب و جوازی و بحربی اولین علی غلاف القیاس شاذ است، لیکن غلاف القیاس ایشان است، و قلیل است نیز زیرا که مفعون در این سر آمد است نزد در دیگر ۱۶
- ۱۷ قول در دیگر کلام مثال بیچی احمد که در آن وجد جواز است و بیچی احمد که محمد جائز است و قول مطلع ایشان تقدیم کلمه باشد چنانچه غلام احمد که غلام احمد که احمد، بیحمد جائز است یا تعدد نهاده کلمه باشد چنانچه میزد که در آن میزد جائز است ۱۷
- ۱۸ قول مکسور باشد الا جمله اختلافات هفت آنها هر دو مکسور یا اول مکسور یا ثانی مکسور او مفهوم و مفتوح و مکسود ۱۸
- ۱۹ قول قول شانی را باید بدل کنند الا مشاش بجا به که در اصل چنانچه بود، پس باین قانون بخانی شده و بقایان بخانی شده ۱۹
- ۲۰ قول سوابه آئینه اما زیرا که در اصل آئینه بود، بسبب ادغام آئینه شد، اکنون کرو همراه ثانی عارضی است، لیندا هر آن که در آن حرکت عارضی باشد، پس با وجود شرط قاضی هذا ایشان بیار جائز است زد واجب نزرفش شد، تغییص ائمه تمام شد استشانه جوازی ۲۰
- ۲۱ قول مکسوره باشد اندر هر دو مفتوح یا هر دو مفهوم، یا اول مفتوح دشمن مفهوم، یا اول مفهوم ثانی مفتوح جمله پیهار احتمال اند درین شانی دلوشد و بجوبی، شال اداجیه که در اصل آئینه داده اند که در اصل آئینه بود، واحد تکلم مفارع امیر یوش ۲۱
- ۲۲ قول آئینه شاذ است الا زیرا که بنابری قاعده اند که مرکز کردن باید، نه مخدف همراه ثانی، پس مخدف کردن همراه ثانی غلاف این قانون و بحربی است لیندا در آن جاگفته همراه ثانی نمخدف کردند - علی غلاف القیاس کمامر ۲۲

قانون هر همزه متحرک که ماقبلش ساکن مظہر قابل حركت باشد، سو ایسے تصحیح و نون انفعال داده و یا نه
مده زائد در یک کلمه حركت آن همزه را نقل کرده بما قبل داده جواز اهمزه را حذف کنند و جو باید مگر ممتاز شاذ است،
قانون هر همزه که واقع شود بعد از ایسے تصحیح داده و یا نه مده زائد، در یک کلمه آن همزه را جنس ماقبل
کرده جواز اداد غام می کنند و جو باید

قانون هر همزه که جمع شوند در کلمه غیر مخصوص علی التضیییف اول ساکن ثانی متحرک باشد آنرا بما قبل کنند و جو باید
قانون هر همزه متحرک منفرد را که ماقبلش نیز متحرک باشد با آن حركت بوقت حركت ماقبل بحرف علت بد
کنند، جواز انتزد بعض،

قانون هر همزه منفرد مسحور که ماقبلش حركت مضموم بعد از لسته با و یا بدل کرده شود جواز انتزد خفشن،
قانون هر همزه ولی مفتوح که داخل شود بر آن همزه استفهام بالف بدل کرده شود و جو باید باقی داشتن انتقال رئین

له قول متحرک از خارج شد ساکن که حکم بجمع اتواع فیما بین ذکر شده مذکور شد مثل^{۱۲}
له قول مظہر از خارج شد مثل ذیل که اولی یعنی مرغم متحرک نباید و ثانی لے دنم فیما ماقبلش متحرک نیست بدک همزه ساکن^{۱۲}
له قول قابل حركت از خارج شد تا این دستايل که الف قابل حركت نیست پس مراواه غیر قابل الف است غیره^{۱۲}

له قول بایس تصحیح از خارج شد تصحیح افسوس که جمع فویس است زیرا که حکم در تازن آیند مذکور است^{۱۲}
له قول داده و یا نه مده زائد در یک کلمه دو کلمه باشد نقل کردن جائز و بعد نقل همزه واجب است پس شذوریں قاعده یا غیر آنها همچو
خارج شده خطیثه و مقدروه که حکم اینها در قانون آینده یی آید و قول سولئ نون انفعال پس خارج شد اخظک که واقع وضع نون انفعال بر زن
کرده است و در این بامترک خواهد شد علی خلاف الواقعه^{۱۲}

له قول حذف کنند و جو باید مثل یشتمل که یک سول عوافدن جائز است^{۱۲}

له قول صداقت شاذ است اگر در اصل متواته بود حركت نقل کرده بما قبل دادند پس واجب است بایس قانون که عذر خوانند پس درین جا همزه
را مذکور کرده اند، بدک بتعازن رائی همراه را با الف بدل کردن این شاذ است غلط این قانون^{۱۲}

له قول بیش از چنانچه در خطیثه و ایندیش معموده که حکم شرط مذکور که موجود اند، دو باب تفعیل تفعیل که هر دو باب را بینه وضع تغییف
کرده است زیرا که اداد غام از این جا گاهی منفک نمی شود بخلاف باب افعال که در ماده احصار و امثال تغییف غیر منفک در این عواید غام منفک
و تغییل واجب است. پس بر تغییف احتراز از تفعیل و تفعیل است غیر آن هر دو^{۱۲}

له قول اک را باید بدل کنند و جو با از چنانچه قوای که در اصل قرئه بود بایس قانون قوایی شد^{۱۲}

له قول منفرد از ایسے بر یک همزه باشد، دیگر همزه با وحیج شد باشد^{۱۲}

له قول باین حركت از ایسے اگر همزه مفتوح باشد، ماقبل نیز مفتوح دهم چنین ابدال در کسره و منزه^{۱۲}

له قول بدل کنند از امثله مثل خاندن جائز است نزد بعض^{۱۲}

له قول همه مضموم باشد و مضموم بعد از کسره از عطف است بر مسحور لے همزه منفرد مسحور باشد و ماقبلش مسحور^{۱۲}
له قول بود و باید الالف نشررتی است دیورت اول همزه واشود چنانچه در میشان، سیول جائز است دیورت ثانی یا از چنانچه مشتهره و دن جائز است^{۱۲}
له قول ولی از این خارج شده آشذد همچو زیرا که ثانی قطعی است ولی، قطعی تحقیق همزین و تهییل ثانی است و نزد احوال الافق همینما
ف الصوہتین کما ف الحلاطین^{۱۲}

له قول بمع باقی داشتن المقاوی ساکنین از اگرچه المقاوی علی غیر مده است غیره باشد و فرع اتباس در میان خیو استفهام باقی داشته شد، پس
الذن و قد عصیت قبل استفهام است و اذان خفف اللذن منکو خیر است، و اگر همزه ثانی را بصورت استفهام الف کرده بسبب المقاوی آن الف
بردازند. المقاوی شدسته می معلوم شدسته که آیا این همزه استفهام است، و همزه ولی الف شد و بوج المقاوی عده شد است یا اصل
احاد استفهام بردازی شد است. لهذا المقاوی علی غیره اختیار کرده برای دفع اتباس^{۱۲}

قانون هر کلمه که در آن زیاده از دو همراه جمع شوند تخفیف نمایند که شود، دوم و چهارم باقی بر حال باشند،
 باب اول، بروزن فَعَلَ يَفْعُلُ چون الْأَمْرُ تَرَشِيدٌ
 باب دو همراه، بروزن فَعَلَ يَفْعُلُ چون الْأَمْرُ حُكْمٌ کردن
 باب سومه، بروزن نَعِلَ يَفْعُلُ چون الْأَمْنُ بے غم شدن
 باب چهارم، بروزن فَعَلَ يَفْعُلُ چون الْأَدْهِيَّةُ پرسیدن
 باب پنجم، بروزن فَعَلَ يَفْعُلُ چون الْأَدْبُ ادب شدن و از حسیب یخسیب نیامده
 (مزیدات هموز الفار)

باب اول، بروزن افعال چون الْإِيمَانُ ایمان آوردن
 باب دو همراه، بروزن تَفْعِيلُ چون التَّادِيُّبُ ادب دادن
 باب سومه، بروزن مفاعله چون المَوَاحِذَةُ بگناه گرفتن
 باب چهارم، بروزن تَفْعَلُ چون التَّادِبُ ادب گرفتن
 باب پنجم، بروزن تفَاعُلُ چون التَّامُرُ مصلحت کردن
 باب ششم، بروزن افتیال چون الْإِثْمَانُ امین شدن
 باب هفتم، بروزن انفعال چون الْإِنْفِطَامُ بزود برآمدن
 باب هشتم، بروزن استیغفال چون الاستِئْجَاهُ بزدوري گرفتن
 (غمتم شد هموز الفار شروع شد هموز العین)
 باب اول، بروزن فَعَلَ يَفْعُلُ چون الرَّؤْمُ بانگ کردن شیراز سیده،
 باب دو همراه، بروزن نَعِلَ يَفْعُلُ چون السَّامُ ملو شدن
 باب سومه، بروزن فَعَلَ يَفْعُلُ چون السُّؤَالُ پرسیدن
 باب چهارم، بروزن فَعَلَ يَفْعُلُ چون الْبُؤْسَ رسیدن بمحنتی
 باب پنجم، بروزن فَعَلَ يَفْعُلُ چون اللَّوْمَ ناکس شدن و از نھر یخھر نیامده
 (مزیدات و)

له قول زیاده از دو همراه اما چرا که اگر زیاده نیست، دو باشند یا یک باشد و حکمها پیشتر ذکور شده
 شده قرآن تخفیف کرده می شود اما لئے فرض کن که جمله بیشتر همراه آمده باشد، بروزن سقراجنی، پس تا مده تخفیف نموده است اول هر دو اولین را یک کلمه فرق
 کن، هر دو مفتوح اند بقایان امداده، ادَدِی شد، باز چون ثانی او شود، ثالث و رابع را یک کلمه فرض کن، که اول ساکن، ثانی متحرک است بقایان قواعدی
 رابع یا شده خاص بر حال ماند و داده شد، همچنین اگر معمن را باشد ثانی را او اگر صادر باشد دو، گذاشت زوج را تخفیفت کن
 شده قول دوم و چهارم ا blouse در صورتی که معنی همراه بیشتر فرض کرده شود، دلکم اسوائے، ای نیماست نموده است
 (۱۲) شده قول دوم و چهارم blouse در صورتی که معنی همراه بیشتر فرض کرده شود، دلکم اسوائے، ای نیماست نموده است

باب اول، بروزن افعال پھون الایسٹام ستوون در آمدن
 باب دوم، بروزن تفعیل پھون التسییل سوال کناییدن
 باب سوم، بروزن مفأعلة پھون المُسَالَّمَةُ بایک دیگر سوال کردن
 باب چهارم، بروزن تفعیل پھون التَّذْوِعُ م رئیس شدن
 باب پنجم، بروزن تفأعل پھون الشَّائِلُ بیک دیگر اسوال کردن
 باب ششم، بروزن افتیاعل پھون الالیتام پیوستہ شدن
 باب هفتم، بروزن انفیاعل پھون الانطیاس واپس شدن
 باب هشتم، بروزن استیفعال پھون الایسٹرم اف طلب رحمت کردن، واز باقی نیامدہ
 (شرط شد مہموز اللام)

باب اول، بروزن فَعَلَ يَفْعِلُ پھون الْهَنَاءُ گواریدن کے راطعام
 باب دوم، بروزن فَعَلَ يَفْعِلُ پھون السَّيَاءُ بیزارشدن
 باب سوم، بروزن فَعَلَ يَفْعِلُ پھون الدَّنَاءَةُ فرمایشدن
 باب چهارم، بروزن فَعَلَ يَفْعِلُ پھون الْقِدَاءَةُ، وَالْقَرْءُ، وَالْقُرْآنُ خواندن
 باب پنجم، بروزن فَعَلَ يَفْعِلُ پھون الْجُرَاءَةُ دلیرشدن، واز حسیب یخسیب نیامدہ
 (شرط شد مزیدات ف)

باب اول، بروزن افعال پھون الایسٹام بری ساختن
 باب دوم، بروزن تفعیل پھون التَّبَوَاءَةُ بری شدن
 باب سوم، بروزن مفأعلة پھون المُفَاجَاةُ کے رانا گاہ گرفتن
 باب چهارم، بروزن تفعیل پھون التَّسِيرُ بری شدن
 باب پنجم، بروزن تفأعل پھون التَّوَاطُعُ موافقت کردن
 باب ششم، بروزن افتیاعل پھون الاجتیاء دلیری کردن
 باب هفتم، بروزن انفیاعل پھون الانطیفاء فرمودن پیراغ
 باب هشتم، بروزن استیفعال پھون الایسٹیباء طلب بیزاری کردن، واز باقی نیامدہ
 (ختم شد مہموز، و شرط شد مقاعد)

قانون ہرگاہ دوحرف متباشین اگر جمع شوند را اول کلمہ ثلاثی محسود یا رباعی مجردا دنگا مفتخع است
 لئے تو لام جمع شوند را اول کلمہ ایسے درمیان ہر دو فاصلہ نہ باشد ۱۲

دور اول کلکه شلاشی مزید فیری جائز است مطلقاً سوالِ مضارع چرا که در مضارع وقتی جائز است که حاجت به همزه و صلی نیفتد،

قانون و اگر هر دو متجانسین در اول کلمه نیاشند، اول ساکن ثانی متخرک باشد ادغام واجب است
بوجود پنج شرائط، اول اینکه آن متجانسین دو همراه در کلمه غیر موضعی علی التضعیف نباشد، چنانچه قدرتی که
در اصل قدرتی بود، دوم اینکه اول متجانسین با وقت نباشد، چنانچه اغترای هلال سوم اینکه اول متجانسین
مده مبدل ابدال جائز نباشد، چنانچه دینیا که در اصل رعنیا بود، چهارم اینکه اول متجانسین مده در آخر
کلمه نباشد، چنانکه فی کوهر، پنجم اینکه ادغام باعث التباس یک وزن قیاسی بدیگر وزن قیاسی
نباشد چنانچه قویل و تقویل که متنبیش می شود بقول و تقول،

قانون و اگر آن متجانسین هر دو متحرك باشند، ادغام واجب است، بوجود تو شرائط اول اينکه اول متجانسین مدغم قييه نباشد، چنانچه حجت، دوم اينکه کسے از متجانسین زايده برای حق نباشد پهنانچه جلبيت و شمبل، سوم اينکه اول متجانسین تاشه افتعال نباشد، چنانچه افتشل، چهارم اينکه آن متجانسین دو، دا، در يابت افعال نباشد، چنانچه اسما عوی که در اصل اين عواد بود پنجم اينکه کسے

۱۰) ترا مطلع از این بحث بطرف همراه و می بینید یا نیفتد چنانچه در توازن وقت چاری کردن آن برباب تفعیل تندیک خواهد شد این دو مبنای سین بمع شده اند زاده اول
کلر تلاشی زیر دفه، بسیار اول را در ادامه خام کردن به محل بودن ابتدا بسکون همراه و می اوردن باز است پس الترکه خواهد شد، اگر تندیک باشد نتیجه خواهد شد
این بحث بطرف همراه و می نیفتد و این حکم این است، چرا که در مغارع فی جائز است که حاجت بطرف همراه و می نیفتد چنانچه فتنه اعدامی عیقل فیضانه
جائز است و اگر حاجت بطرف همراه و می نیفتد که اگر ادعای داشته باشد که همه و می اوردن سے ابتدا بسکون شد و همه و می اوردن سے جائز نیست.^{۱۱}
۱۱) قدر در اول گلبه نباشد از این در مسط بآشنازی او را خواهی نیز زیعام است که این در آغاز کلر دم باشد و نیز هر چگونه در اول گلبه نباشد
جمله چهار اختصار عقلي اند، اول اینکه هر دو ساکن باشند و این تقدیر متعنت است زیرا که درین وقت المقارن علی غیر حده خواهد شد، ده و در جان خواهند ماند بالغه و یک حق
خواهند شد، و بعد از این دو اجتماع مبنای سین نخواهند شد و بحث در اخبار مبنای سین است در عین دو ادمان حاصل است، درین صورت نیز ادعای
متعنت است، زیرا که ادعای برای حاصل کردن خفته کرده می شود، و درین صورت چونکه ثانی ساکن است، خفته بدو ادعای حاصل است دوام، سوم اینکه اول
ساکن ثانی متوجه باشد، چهارم اینکه هر دو متوجه باشند، و درین هر دو تقدیر ادعای خود می شود، اما در صورت اول ادعای آنگاه وابیست است که پنج شرط آن پیشه
شوند، و در صورت ثانی همان وقت است که در شرط آن یا فقر شوند، چنانچه شرط برد و قسم اتن خود ذکر کرده است فاطلب^{۱۲}

لکه تو لفیر مخصوص عالی التصعیف المثلے در موضع واحد و کوت شدید و اصل و قعن او داخل بآشید پس احتراز شد مثل سائل و مسئله اضافی معلم و مجہول از تفعیل ۱۲

چون عذر و دستی هنگام این که در صورت ادغام قادمه باکار انفصال است باقی خواهد بود.^{۱۲}

هم قول نباشد لازم برای که ابدال همراه بیار در مثل ذیسیا و مثل آن پر نیست ادغام نبوده است مگر بعینه در میثوق و در میثوق بازدارند از قرائنه شیوه ز آمده

است آشنا و دیگرها نیز باشد امچرا که در مثل فیلم «همه قاتل‌ها» مثال آن ادغام تی کند و جوش اینکه ادغام برای تفصیل خود است، آن قبل از ادغام حاصل است. «

۹۷ فرل مرم فیر بارسد، چهارچه جعیب زیرا لی مانی مدم فیر لی اذو اس ای است، در مالش مدم نرسود، والا الفکاک، اد عالم ای لازم ای آید.^{۱۲}

۹۸ توله پیشے الماق نداشد الماتلخی بر صورت طعن بیانی ماند، پھری جملبیت طعن پیدحرازه، و حسود دلمخ پر جعفر.^{۱۳}

۹۹ قتلہ تائے افتخار نباشد الزن لئے تائے افتخار یکہ عینش تائے مثنا بوده نباشد، وہم چنین است یا بایخوی چرا که اد عالم درینها بازیست.

نه تو رہے اس عالم میں مانے جائیں گے اسی سلسلہ کے نتیجے میں اس بابِ الحدودی پر زور دیا گی۔ دریں بارہ
زوجیں، تاکہ اوناں را قبضہ افغانستان اور افغانستان کو اپنے ہاتھ میں لے سکے۔ اس بابِ الحدودی پر زور دیا گی۔
لئے ترک در بابِ افغانستان پر اپنے ہاتھ میں لے سکے۔ اس بابِ الحدودی پر زور دیا گی۔

از متجانسین متفقی اعلال نباشد، چنانچه قوی که در اصل قوی بود، هشتم اینکه حرکت ثانی عارضه نباشد؛ پسون ازد و القوم هفتم اینکه آن متجانسین در دو کلمه نباشد، پسون مگنی داگر در کلمه باشد، پس اگر ما قبل متوجه شده باشند، ادغام جائز، و رته ممتنع هشتم اینکه آن متجانسین دویا نباشند پسون حجی و دمیتیان، هم اینکه آن متجانسین در اسم برایکه از بیان شیخ او زان نباشد، پسون فعل فعل، فعل، فعل پسون سبب، رد، سر، علی، دزم سوی مصدر حرف متشابه را باید بدل کنند و جو با، پسون دینام و شیوان که در اصل دنار و شرائی بود،

باب اول، (مضا عف) فعل یافع پسون الفرق والفراء گریختن،

باب دوهر، بروزن فعل یافع پسون اللعنه چیزی را بدندان گرفتن،

باب سوم، بروزن فعل یافع پسون المدد والمدد کشیدن،

باب چهارم، بروزن فعل یافع پسون الحب و المحبة دوست داشتن، واز باقی نیامده

(مشرع شدم زیارات مضا عف)

باب اول، بروزن افعال پسون الامتداد مذکور

باب دوهر، بروزن مفعیل پسون التقییل اندک ساختن

باب سوم، بروزن مفأعلة پسون المحابة بایک دیگر دوستی داشتن

باب چهارم، بروزن تقدیل پسون التشحیث دوستی داشتن

باب پنجم، بروزن تقااعل پسون الشحاب بایک دیگر دوستی کردن

باب ششم، بروزن افتیاعل پسون الامتداد دراز شدن

باب هفتم، بروزن انفعاعل پسون الامتداد بند شدن

باب هشتم، بروزن استیفعاعل پسون الاستیمداد طلب مذکور، واز باقی نیامده

له قول متفقی اعلال عباشد اچرا که وقت مرحمه اعلال با ادغام اعلال کند، زیرا که گفته است از ادغام پس با اینکه اعلال همکن بود ادغام نشود^{۱۲}

له قول باز نهاده باشد اما زیرا که حرکت عارضی در حکم سکون است و شرط برای وجوب ادغام حرکت ثانی است بحرکت عیاراضی^{۱۳}

له قول مترک باشد اما پسون لامائمه باشد بعینم نون اول و ما قبلش کمیم است میز متوجه است نون اول راسکن کرده در شانی ادغام کردند^{۱۴}

له قول میانین غیر و غم باشد اما پسون ثوب بشو کردن چنانچه ادغام جائز است، صاحب فصول اکبری گفت است ادغام متوجه است اول با متوجه شانی جائز است، اگر با قبل اول ای اقبل حرفاً اول متوجه نیز متوجه است یاده دوم، وال آندر، یعنی اگر ما قبل مترک یاده نه باشد، بلکه حرفاً صیغه سکن بود یا دوم متوجه شر باشد می سکن ادغام جائز نیست، مثل قوم مالک و خرباب این عمر^{۱۵}

له قول حجی از صاحب فصول اکبری گفت است ادغام طاجب است، هم مثل ایشتل دیجی، شارخ می گوید، جاییکه دویا در آخر ماضی معروف و مجهول بگرد باشد، و هم چنین است حال آخینی و استحقیقی^{۱۶}

له قول ازی پنج اوزان نه باشند اما لایه با اینکه بلکه یکم دیگر باشد، بر تقدیر ادغام پسون سبب یعنی رکن که اگر در اول ادغام کند التباس باست بمعنی دشنام لازم آید، و هم چنین شکر که بر تقدیر ادغام متبصش شود شر شرک معنی بدی^{۱۷} الحافظ الحاجر مولانا محمد اکرم انصاری -

وازرباعي مجرد الدّخريجت بچون التلرلت جنبانيدن، وازرباعي مزيد فيه بروزن تفعيل بچون
الشسلسل پيوسته شدن، وازرباتي تيامده،

(ختم شدنداب مضايق و شروع شد مختلفات مرکبات)

باب اول، مهموز الفار و ابوف داوي بروزن نصري يتصوّر بچون الاوّي بازگشت

باب دو هر، مهموز الفار و ابوف ياني بروزن ضرب يتصوّر بچون الايّد قوي شدن

باب سوم، مهموز الفار و ناقص داوي بروزن نصري يتصوّر بچون آزادنم تقسيم كردن

باب چهارم، مهموز الفار و ناقص ياني بروزن ضرب يتصوّر بچون الاوّي من محمد شدن شير،

باب پنجم، مثل اوّي و مهموز العين بروزن ضرب يتصوّر بچون الوعده زنه درگور كردن

باب ششم، مثل ياني و مهموز العين بروزن علّه يعلّم بچون آلياس نا اميد شدن

باب هفتم، مهموز العين و ناقص اوّي بروزن ضرب يتصوّر دمتهع يمنع بچون الداد فريفتن

باب هشتم، مهموز العين و ناقص ياني بروزن متنع يمنع بچون الراءه ديدن

باب نهم، ابوف داوي و مهموز اللام بروزن نصري يتصوّر بچون آبيهه بازگشت

باب دهم، مثل داوي و مهموز اللام بروزن متنع يمنع بچون الوباء اشاره كردن

باب يازدهم، ابوف ياني و مهموز اللام بروزن علّه يعلّم بچون الشئ خواست

باب دوازدهم، مهموز الفار و لفيف مقوول بروزن ضرب يتصوّر بچون الاوّي پناه گفت

باب سیزدهم، مهموز العين و لفيف مفروق بروزن ضرب يتصوّر بچون الوعده وعده كردن

باب چهاردهم، مهموز الفار و مضايق بروزن نصري يتصوّر بچون الايت آمادگي رفت

باب پانزدهم، مثل داوي و مضايق بروزن علّه يعلّم بچون آلوهه دوست داشتن

باب شانزدهم، مثل ياني و مضايق بروزن علّه يعلّم بچون آليتم بدر يا انداختن

واز مزييات كثير الاستعمال مهموز العين و ناقص از افعال بچون الامانه نمودن

قد تحيت الرسالت بفرماش مولوي محمد عظيم نور الله مرقد

المفيدة لجمعيه طيبة التصريح المسماة «بارشاد الصرف» المحشاة «بامداد الصرف» على
يد الاحقر الضعيف الجريبيم الاشيم اقل الوسائى بالتدامة النديمه، اغبر من الشئ
عبد الكريبيم ادرک اللذ بلطفه العظيم وفضلة الجسيم، انه هر الغفور الرحيم.

تصحيم شده و بعضه قواش و حواشى اضافه كرده شده از دست عبد العزيز
فارغ شده دست دياته، عربي كالجه اعظمي و مدرس مظهر العلوم کذا کراچي

طریقہ تعلیم رسالہ "ارشاد الصرف"

حضرت مدرسین کی خدمت میں التماس ہے، کہ مبتدی کو اس کتاب کا پہلا حصہ جس میں بعض صرف بہمائی کی چند صرفی اصطلاحیں ہیں، بر زبان حفظ کر کے ضوب بیضوب کا صرف حفظ کرائیں، اس کے بعد اس کے ماضی سے لے کر فعل تجھب جمیع ابواب کے گردان بلا معنی اچھی طرح سے یاد کرائیں، اس کے بعد ان سب ہمیغ چات کے معانی پڑھائیں، جب وہ اچھی طرح ضبط ہو جائیں تو ان کی بنایں اور بناؤں کے اثناں میں جو جو قوانین آتے رہیں بخوبی یاد کر دیں، اس کے بعد صحیح کے باقی ابواب جاری کرائیں، جب افتیعال کے قوانین تک پہنچ جائیں پہلے قوانین ضبط کر کے اس کے بعد افتیعال خواہ تفأعل کے باب پڑھائیں، جب صحیح کے جمیع ابواب حسب مرقوم بالآخرہ ہو جائیں، تو مثال اجوف ناقص، مہموز، مضاعف ہر ایک کے اول قوانین حفظ کر کے، قوانین کے قیود احترازی سے انہیں بخوبی واقفیت کر کے اس کے بعد ہر ایک کے پہلے اول صیغہ اس کے بعد کبیری پڑھائیں، اور ہر ایک صرف صیغہ، خواہ صرف کبیر میں جو جو تعلیل ہو کر آتے جائیں گے، پونکہ طلبہ کو قوانین بخوبی یاد ہوں گے، جسیں صیغہ میں قانون جاری ہوتا ہوگا، قانون کے زور پر خود بخود تعلیل کرتے جائیں گے، اور جب مختلطات کی نوبت آجائے، تو قوانین مثال اجوف ناقص اور مہموز و مضاعف کو دوبارہ تازہ کر کے مرکبات و مختلطات شروع کرائیں، طلبہ خود بخود گردانوں کے پڑھنے اور قوانین جاری کرنے میں دوڑتے جائیں گے، فقط

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ أَوَّلًا وَآخِرًا

فعل ماضی منفی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُلُ

مَاضِيَّةٌ	نَزَدَ آنِ يَكْ مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکور غایب فعل ماضی منفی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُلُ
مَاضِيَّةٌ	نَزَدَنَدَ آنِ دو مرد در زمان گذشته صیغه شنیده مذکور غایبین فعل ماضی منفی معلوم اُخْ
مَاضِيَّةٌ	نَزَدَنَدَ آنِ همراه مرد اول در زمان گذشته صیغه جمع مذکور غایبین فعل ماضی منفی معلوم اُخْ
مَاضِيَّةٌ	نَزَدَ آنِ يَكْ زنِ در زمان گذشته صیغه واحد موئنته غایبات فعل ماضی منفی معلوم اُخْ
مَاضِيَّةٌ	نَزَدَنَانِ آنِ دو زنانِ در زمان گذشته صیغه موئنه غایبین فعل ماضی منفی معلوم اُخْ
مَاضِيَّةٌ	نَزَدَنَانِ آنِ همراه زنانِ در زمان گذشته صیغه جمع موئنه غایبات فعل ماضی منفی معلوم اُخْ
مَاضِيَّةٌ	نَزَدَیِ تَوْیِكْ مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکور مخاطب فعل ماضی منفی معلوم اُخْ
مَاضِيَّةٌ	نَزَدَیِ شَمَا دو مرد اول در زمان گذشته صیغه شنیده مذکور مخاطبین فعل ماضی منفی معلوم اُخْ
مَاضِيَّةٌ	نَزَدَیِ شَمَا همراه مرد اول در زمان گذشته صیغه جمع مذکور مخاطبین فعل ماضی منفی معلوم اُخْ
مَاضِيَّةٌ	نَزَدَیِ تَوْیِكْ زنِ در زمان گذشته صیغه واحد موئنه مخاطب فعل ماضی منفی معلوم اُخْ
مَاضِيَّةٌ	نَزَدَیِ شَمَا دو زنانِ در زمان گذشته صیغه شنیده موئنه مخاطب فعل ماضی منفی معلوم اُخْ
مَاضِيَّةٌ	نَزَدَیِ شَمَا همراه زنانِ در زمان گذشته صیغه جمع موئنه مخاطبات فعل ماضی منفی معلوم اُخْ
مَاضِيَّةٌ	نَزَدَمِ يَكْ مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه متکلم مشترک فعل ماضی منفی معلوم اُخْ
مَاضِيَّةٌ	نَزَدَمِ بَادْ مرد اول یا همراه مرد اول یا همراه زنانِ در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی منفی معلوم اُخْ
مَاضِيَّةٌ	فعل ماضی منفی مجہول ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُلُ
مَاضِيَّةٌ	نَزَدَه شدَ آنِ يَكْ مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکور غایب فعل ماضی منفی مجہول اُخْ
مَاضِيَّةٌ	نَزَدَه شدَنَدَ آنِ دو مرد در زمان گذشته صیغه شنیده مذکور غایبین فعل ماضی منفی مجہول اُخْ
مَاضِيَّةٌ	نَزَدَه شدَنَدَ آنِ همراه مرد اول در زمان گذشته صیغه جمع مذکور غایبین فعل ماضی منفی مجہول اُخْ
مَاضِيَّةٌ	نَزَدَه شدَ آنِ يَكْ زنِ در زمان گذشته صیغه واحد موئنه غایب فعل ماضی منفی مجہول اُخْ
مَاضِيَّةٌ	نَزَدَه شدَنَدَ آنِ دو زنانِ در زمان گذشته صیغه شنیده موئنه غایبین فعل ماضی منفی مجہول اُخْ
مَاضِيَّةٌ	نَزَدَه شدَنَدَ آنِ همراه زنانِ در زمان گذشته صیغه جمع موئنه غایبات فعل ماضی منفی مجہول اُخْ
مَاضِيَّةٌ	نَزَدَه شدَیِ تَوْیِكْ مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکور مخاطب فعل ماضی منفی مجہول اُخْ
مَاضِيَّةٌ	نَزَدَه شدَیِ شَمَا دو مرد اول در زمان گذشته صیغه شنیده مذکور مخاطبین فعل ماضی منفی مجہول اُخْ
مَاضِيَّةٌ	نَزَدَه شدَیِ شَمَا همراه مرد اول در زمان گذشته صیغه جمع مذکور مخاطبین فعل ماضی منفی مجہول اُخْ

ماضی قریب معلوم ثلثی مجرد صحیح از باب فعل یافعی
 نه زده شدی توکیک زن در زمان گذشته صیغه واحد موئنه مخاطبه فعل ماضی منفی مجهول ثلثی مجرد صحیح از باب فعل یافعی
 نه زده شدید شمادوزنان در زمان گذشته صیغه تثییر موئنه مخاطبین فعل ماضی منفی مجهول ^{از}
 نه زده شدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع موئنه مخاطبات فعل ماضی منفی مجهول ^{از}
 نه زده شدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشریک فعل ماضی منفی مجهول ^{از}
 نه زده شدم ما دو مرد ای یادوزنان یا همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشریک فعل ماضی منفی مجهول ^{از}

فعل ماضی قریب معلوم ثلثی مجرد صحیح از باب فعل یافعی

قد ضربت تحقیق زده است آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکور غایب فعل ماضی قریب معلوم ثلثی مجرد صحیح از باب
 قد ضربیا تحقیق زده استند آن دو مرد ای در زمان گذشته صیغه تثییر مذکور غایبین فعل ماضی قریب معلوم ^{از}
 قد ضربوا تحقیق زده استند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکور غایبین فعل ماضی قریب معلوم ^{از}
 قد ضربت تحقیق زده است آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد موئنه غایب فعل ماضی قریب معلوم ^{از}
 قد ضربت تحقیق زده استند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تثییر مذکور غایبین فعل ماضی قریب معلوم ^{از}
 قد ضربیا تحقیق زده استند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع موئنه غایبات فعل ماضی قریب معلوم ^{از}
 قد ضربت تحقیق زده هستی توکیک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکور مخاطب فعل ماضی قریب معلوم ^{از}
 قد ضربت تحقیق زده هستید شمادوزنان در زمان گذشته صیغه تثییر مذکور مخاطبین فعل ماضی قریب معلوم ^{از}
 قد ضربت تحقیق زده هستید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکور مخاطبین فعل ماضی قریب معلوم ^{از}
 قد ضربت تحقیق زده هستید آن در زمان گذشته صیغه واحد موئنه مخاطبه فعل ماضی قریب معلوم ^{از}
 قد ضربت تحقیق زده هستید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه تثییر مذکور غایبین فعل ماضی قریب معلوم ^{از}
 قد ضربت تحقیق زده هستید شمادوزنان در زمان گذشته صیغه جمع موئنه مخاطبات فعل ماضی قریب معلوم ^{از}
 قد ضربت تحقیق زده هستید یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشریک فعل ماضی قریب معلوم ^{از}
 قد ضربت تحقیق زده هستید ما دو مرد ای یادوزنان یا همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشریک فعل ماضی قریب ^{از}

فعل ماضی قریب مجهول ثلثی مجرد صحیح از باب فعل یافعی

قد ضربت تحقیق زده شده است آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکور غایب فعل ماضی قریب مجهول ثلثی مجرد صحیح از باب
 قد ضربیا تحقیق زده شده استند آن دو مرد ای در زمان گذشته صیغه تثییر مذکور غایبین فعل ماضی قریب مجهول ^{از}
 قد ضربوا تحقیق زده شده استند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکور غایبین فعل ماضی قریب مجهول ^{از}
 قد ضربت تحقیق زده شده است آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد موئنه غایب فعل ماضی قریب مجهول ^{از}

قَدْ ضَرِبَتَا تحقیق زده شده هستندن در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غایبین فعل ماضی قریب مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب اخ
 قَدْ ضَرِبُنَ تحقیق زده شده هستندن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غایبات فعل ماضی قریب مجهول اخ
 قَدْ ضَرِبَتَا تحقیق زده شده هستی تویک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکور مخاطب فعل ماضی قریب مجهول اخ
 قَدْ ضَرِبَنَ تحقیق زده شده هستید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکور مخاطبین فعل ماضی قریب مجهول اخ
 قَدْ ضَرِبَتُ تحقیق زده شده هستید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکور مخاطبین فعل ماضی قریب مجهول اخ
 قَدْ ضَرِبَتِ تحقیق زده شده هستی تویک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنث مخاطبه فعل ماضی قریب مجهول اخ
 قَدْ ضَرِبَتَا تحقیق زده شده هستید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث مخاطبین فعل ماضی قریب مجهول اخ
 قَدْ ضَرِبَتُ تحقیق زده شده هستید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه واحد متكلم مشرک فعل ماضی قریب مجهول اخ
 قَدْ ضَرِبَتِ تحقیق زده شده هستم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متكلم مشرک فعل ماضی قریب مجهول اخ
 قَدْ ضَرِبَنَا تحقیق زده شده هستیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متكلم مع الغیر مشرک فعل ماضی

فعل ماضی معلوم بعيد، ثلاثی مجرد صحیح از باب نَعَلَ لَيَفْعُلُ

کَانَ ضَرَبَتَا زده بودند یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکور غایب فعل ماضی معلوم بعيد ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ لَيَفْعُلُ
 کَانَأَضَرَبَتَا زده بودند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکور غایبین فعل ماضی بعيد معلوم اخ
 کَانَأَضَرَبَوَا زده بودند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکور غایبین فعل ماضی بعيد معلوم اخ
 کَانَتْ ضَرَبَتَا زده بود آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنث غایب فعل ماضی بعيد معلوم اخ
 کَانَتْ ضَرَبَتِشَا زده بودند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غایبین فعل ماضی بعيد معلوم اخ
 کُنْ ضَرَبَنَ زده بودند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غایبات فعل ماضی بعيد معلوم اخ
 کُنْتَ ضَرَبَتَ زده بودی تویک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکور مخاطب فعل ماضی بعيد معلوم اخ
 کُنْتَ ضَرَبَتِشَا زده بودید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکور مخاطبین فعل ماضی بعيد معلوم اخ
 کُنْتُمْ ضَرَبَتُمْ زده بودید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکور مخاطبین فعل ماضی بعيد معلوم اخ
 کُنْتَ ضَرَبَتِ زده بودی تویک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنث مخاطبه فعل ماضی بعيد معلوم اخ
 کُنْتَ ضَرَبَتِشَا زده بودید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث مخاطبین فعل ماضی بعيد معلوم اخ
 کُنْتَ ضَرَبَتِشَنَ زده بودید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی معلوم اخ
 کُنْتَ ضَرَبَتُ زده بودم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متكلم مشرک فعل ماضی بعيد معلوم اخ
 کَانَأَضَرَبَتَا زده بودیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متكلم مع الغیر مشرک فعل
 ماضی بعيد معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ لَيَفْعُلُ

فعل ماضی بعید مجہول، ثلائی مجرد، صحیح از باب فعل یَفْعُل

کانَ ضَرِبَ زده شده بود آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکور غائب فعل ماضی بعید مجہول ثلائی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُل
 کَانَاضْرِبَتَا زده شده بودند آن دو مرد ان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکور غائبین فعل ماضی بعید مجہول اخ
 کَانُوااضْرِبُوا زده شده بودند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکور غائبین فعل ماضی بعید مجہول اخ
 کَانَتْضَرِبَتَ زده شده بود آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنث غایبہ فعل ماضی بعید مجہول اخ
 کَانَتْاضْرِبَتَا زده شده بودند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غایبین فعل ماضی بعید مجہول اخ
 كُنَّضَرِبَنَ زده شده بودند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غایبات فعل ماضی بعید مجہول اخ
 كُنَّتْضَرِبَتَ زده شده بودی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکور مخاطب فعل ماضی بعید مجہول اخ
 كُنَّتْاضْرِبَتَا زده شده بودید شما دو مرد ان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکور مخاطبین فعل ماضی بعید مجہول اخ
 كُنُّتمْضَرِبُتُمْ زده شده بودید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکور مخاطبین فعل ماضی بعید مجہول اخ
 كُنَّتْضَرِبَتَ زده شده بودی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنث مخاطبہ فعل ماضی بعید مجہول اخ
 كُنَّتْاضْرِبَتَا زده شده بودید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث مخاطبین فعل ماضی بعید مجہول اخ
 كُنَّتْضَرِبَتَ زده شده بودید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی بعید مجہول اخ
 كُنَّتْضَرِبَتَ زده شده بودیما یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی بعید مجہول اخ
 كُنَّااضْرِبَتَا زده شده بودیما دو مردان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی بعید اخ

فعل ماضی احتمالی معلوم، ثلائی مجرد، صحیح از باب فعل یَفْعُل

لَعَلَّا ضَرِبَ شاید که زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکور غائب فعل ماضی احتمالی معلوم ثلائی مجرد صحیح از باب فعل یَفْعُل
 لَعَلَّااضْرِبَتَا شاید که زدند آن دو مرد ان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکور غائبین فعل ماضی احتمالی معلوم اخ
 لَعَلَّهَااضْرِبُوا شاید که زدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکور غائبین فعل ماضی احتمالی معلوم اخ
 لَعَلَّهَااضْرِبَتَ شاید که زد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنث غایبہ فعل ماضی احتمالی معلوم اخ
 لَعَلَّهَااضْرِبَتَا شاید که زدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غایبین فعل ماضی احتمالی معلوم اخ
 لَعَلَّهَااضْرِبُنَ شاید که زدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غایبات فعل ماضی احتمالی معلوم اخ
 لَعَلَّهَااضْرِبَتَ شاید که زدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکور مخاطب فعل ماضی احتمالی معلوم اخ
 لَعَلَّهَااضْرِبَتَا شاید که زدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکور مخاطبین فعل ماضی احتمالی معلوم اخ
 لَعَلَّهَااضْرِبُتُمْ شاید که زدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکور مخاطبین فعل ماضی احتمالی معلوم اخ

فعل یقین

لَعْلَمَا ضَرِبَتْ شاید که زده بودی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنث مخاطب فعل ماضی احتمالی معلوم ثالثی مجرد صحیح از باب لَعْلَمَا ضَرِبَتْ

لَعْلَمَا ضَرِبَتْ شاید که زده بودید شما دوزنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث مخاطبین فعل ماضی احتمالی معلوم اخ " " " "

لَعْلَمَا ضَرِبَتْ شاید که زده بودید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی احتمالی معلوم اخ " " "

لَعْلَمَا ضَرِبَتْ شاید که زده بودم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متكلم مشترک فعل ماضی احتمالی معلوم اخ " " "

لَعْلَمَا ضَرِبَتْ شاید که زده بودم مادردان یادوزنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متكلم مع الغیر مشترک فعل ماضی احتمالی لَعْلَمَا ضَرِبَتْ

فعل ماضی احتمالی مجهول، ثالثی مجرد، صحیح از باب فعل یقین

لَعْلَمَا ضَرِبَتْ شاید که زده شد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکور غائب فعل ماضی احتمالی مجهول ثالثی مجرد صحیح از باب فعل لَعْلَمَا ضَرِبَتْ

لَعْلَمَا ضَرِبَتْ شاید که زده شدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکور غائبین فعل ماضی احتمالی مجهول اخ " " "

لَعْلَمَا ضَرِبَتْ شاید که زده شدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکور غائبین فعل ماضی احتمالی مجهول اخ " " "

لَعْلَمَا ضَرِبَتْ شاید که زده شد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنث غائب فعل ماضی احتمالی مجهول اخ " " "

لَعْلَمَا ضَرِبَتْ شاید که زده شدند آن دوزنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبین فعل ماضی احتمالی مجهول اخ " " "

لَعْلَمَا ضَرِبَتْ شاید که زده شد آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی احتمالی مجهول اخ " " "

لَعْلَمَا ضَرِبَتْ شاید که زده شدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکور مخاطب فعل ماضی احتمالی مجهول اخ " " "

لَعْلَمَا ضَرِبَتْ شاید که زده شدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکور مخاطبین فعل ماضی احتمالی مجهول اخ " " "

لَعْلَمَا ضَرِبَتْ شاید که زده شدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکور مخاطبین فعل ماضی احتمالی مجهول اخ " " "

لَعْلَمَا ضَرِبَتْ شاید که زده شدی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنث مخاطبه فعل ماضی احتمالی مجهول اخ " " "

لَعْلَمَا ضَرِبَتْ شاید که زده شدید شما دوزنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث مخاطبین فعل ماضی احتمالی مجهول اخ " " "

لَعْلَمَا ضَرِبَتْ شاید که زده شدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی احتمالی مجهول اخ " " "

لَعْلَمَا ضَرِبَتْ شاید که زده شدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متكلم مشترک فعل ماضی احتمالی مجهول اخ " " "

لَعْلَمَا ضَرِبَتْ شاید که زده شدم مادردان یادوزنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متكلم مع الغیر مشترک فعل ماضی اخ لَعْلَمَا ضَرِبَتْ

فعل ماضی تمنای معلوم، ثالثی مجرد، صحیح از باب فعل یقین

لَيْتَ ضَرِبَتْ کاشکه زدنے آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکور غائب فعل ماضی تمنای معلوم ثالثی مجرد صحیح از باب فعل یقین

لَيْتَ ضَرِبَتْ کاشکه زدنے آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکور غائبین فعل ماضی تمنای معلوم اخ " " "

لَيْتَ ضَرِبَتْ کاشکه زدنے آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکور غائبین فعل ماضی تمنای معلوم " " "

لَيْتَ ضَرِبَتْ کاشکه زدنے آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنث غائب فعل ماضی تمنای معلوم اخ " " "

لَيْلَتْ صَرَبَتْ
کاشکه زدن دے آن در زمان گذشتہ صیغہ تثنیہ مونٹ غائبین فعل پاسی تمنائی معلوم ثالثی مجرد صحیح از باب
لَيْلَتْ صَرَبَنْ
کاشکه زدن دے آن ہمہ زنان در زمان گذشتہ صیغہ جمع مونٹ غائبات فعل پاسی تمنائی معلوم الخ " " "
لَيْلَتْ صَرَبَتْ
کاشکه زدی تو یک مرد در زمان گذشتہ صیغہ واحد مذکور مخاطب فعل پاسی تمنائی معلوم الخ " " "
لَيْلَتْ صَرَبَتْ
کاشکه زدید شما دو مردان در زمان گذشتہ صیغہ تثنیہ مذکور مخاطبین فعل پاسی تمنائی معلوم الخ " " "
لَيْلَتْ صَرَبَتْ
کاشکه زدید شما ہمہ مردان در زمان گذشتہ صیغہ جمع مذکور مخاطبین فعل پاسی تمنائی معلوم الخ " " "
لَيْلَتْ صَرَبَتْ
کاشکه زدی تو یک زن در زمان گذشتہ صیغہ واحد مذکور مخاطب فعل پاسی تمنائی معلوم الخ " " "
لَيْلَتْ صَرَبَتْ
کاشکه زدید شما دو زنان در زمان گذشتہ صیغہ تثنیہ مونٹ غائبین فعل پاسی تمنائی معلوم الخ " " "
لَيْلَتْ صَرَبَتْ
کاشکه زدید شما ہمہ زنان در زمان گذشتہ صیغہ جمع مونٹ غائبات فعل پاسی تمنائی معلوم الخ " " "
لَيْلَتْ صَرَبَتْ
کاشکه زدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشتہ صیغہ واحد متکلم مشترک فعل پاسی تمنائی معلوم الخ " " "
لَيْلَتْ صَرَبَنْ
کاشکه زدیم داد مردان یا دوزنان یا همسر مردان یا همسر زنان در زمان گذشتہ صیغہ جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل پاسی تمنائی معلوم الخ

فعل پاسی تمنائی مجھوں، ثالثی مجرد صحیح از باب فعل یفَعِلُ

لَيْلَتْ صَرِبَ
کاشکه زده شد آن یک مرد در زمان گذشتہ صیغہ واحد مذکور غائب فعل پاسی تمنائی مجھوں ثالثی مجرد صحیح از باب فعل یفَعِلُ
لَيْلَتْ صَرِبَتْ
کاشکه زده شدند آن دو مردان در زمان گذشتہ صیغہ تثنیہ مذکور غائبین فعل پاسی تمنائی مجھوں الخ " " "
لَيْلَتْ صَرِبُوا
کاشکه زده شدند آن ہمہ مردان در زمان گذشتہ صیغہ جمع مذکور غائبین فعل پاسی تمنائی مجھوں الخ " " "
لَيْلَتْ صَرِبَتْ
کاشکه زده شد آن یک زن در زمان گذشتہ صیغہ واحد مونٹ غایبہ فعل پاسی تمنائی مجھوں الخ " " "
لَيْلَتْ صَرِبَتْ
کاشکه زده شدند آن دوزنان در زمان گذشتہ صیغہ تثنیہ مونٹ غایبین فعل پاسی تمنائی مجھوں الخ " " "
لَيْلَتْ صَرِبَتْ
کاشکه زده شدند آن ہمہ زنان در زمان گذشتہ صیغہ جمع مونٹ غایبات فعل پاسی تمنائی مجھوں الخ " " "
لَيْلَتْ صَرِبَتْ
کاشکه زده شدی تو یک مرد در زمان گذشتہ صیغہ واحد مذکور مخاطب فعل پاسی تمنائی مجھوں الخ " " "
لَيْلَتْ صَرِبَتْ
کاشکه زده شدی شما دو مردان در زمان گذشتہ صیغہ مذکور مخاطبین فعل پاسی تمنائی مجھوں الخ " " "
لَيْلَتْ صَرِبَتْ
کاشکه زده شدی تو یک مرد در زمان گذشتہ صیغہ جمع مذکور مخاطبین فعل پاسی تمنائی مجھوں الخ " " "
لَيْلَتْ صَرِبَتْ
کاشکه زده شدی شما دو زنان در زمان گذشتہ صیغہ تثنیہ مونٹ غایبین فعل پاسی تمنائی مجھوں الخ " " "
لَيْلَتْ صَرِبَتْ
کاشکه زده شدی شما ہمہ زنان در زمان گذشتہ صیغہ جمع مونٹ غایبات فعل پاسی تمنائی مجھوں الخ " " "
لَيْلَتْ صَرِبَتْ
کاشکه زده شدی شما ہمہ زنان در زمان گذشتہ صیغہ واحد متکلم مشترک فعل پاسی تمنائی الخ " " "
لَيْلَتْ صَرِبَتْ
کاشکه زده شدیم داد مردان یا دوزنان یا همسر مردان یا همسر زنان در زمان گذشتہ صیغہ جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل پاسی تمنائی الخ

توفیق احمد ولد نور احمد مرحوم مالک ادارہ